

آرشیو

سال چهاردهم
دوره‌ی چهارم
شماره هشتم

اردیبهشت ۱۴۰۵



- کمون فلسفی امرالی؛ تخریب چهره‌ی عبوس زندان مدرنیته‌ی سرمایه‌داری
- شیرین علم‌هولی؛ نهال مقاومت در زندان تا درخت «ژن ژیان آزادی» در خیابان
- تحولات سیاسی ایران در مقطع میانی و غایت جنگ جاری
- استراتژی جبهه‌ی سوم در میانه جنگ هژمونی

آرشیو

ارگان رسمی حزب حیات آزاد کوردستان / پژاک

آلترناتیو مجله‌ی سیاسی، ایدئولوژیک و اجتماعی
سال چهاردهم، دوره‌ی چهارم، شماره‌ی هشتم

اردیبهشت ۱۴۰۵

MAY 2026



مرکز مطبوعات
حزب حیات آزاد
کوردستان



آثار نوشتاری، نظرات، انتقادات و پیشنهادات خویش را برای ما ارسال نمایید

تحریریه حق انتخاب و ویرایش آثار را برای خویش محفوظ می‌داند.

telegram:

[PJAKMEDIACENTER](https://t.me/PJAKMEDIACENTER)

Gmail:

PJAKMEDIACENTER@GMAIL.COM

آلترناتیو

آلترناتیو مجلهی سیاسی، ایدئولوژیک و اجتماعی
ارگان رسمی حزب آزاد کوردستان/پژاک



فهرست

- سخن آغازین..... ۵
- جامعه دموکراتیک نیازمند یک روند آگاهانه برای سازندگی است / (رهبر آپو)..... ۸
- استراتژی جبهه‌ی سوم در میانه جنگ هژمونی / (گفتگو با ریوار آبدانان)..... ۱۰
- کمون فلسفی امرالی؛ تخریب چهره‌ی عبوس زندان... / (کلاویز اورین)..... ۱۵
- حماسه‌های ماندگار کوردستان در رگ‌های اردیبهشت / (آلا هلگورد)..... ۲۵
- تحولات سیاسی ایران در مقطع میانی و طولانی مدت و... / (رامین گارا)..... ۳۴
- شیرین علم‌هولی؛ نهال مقاومت در زندان... / (نرمین حسینی)..... ۴۹
- اردیبهشت ماه شهیدان است و نوزدهم اردیبهشت اوج جنایت... / (اهون چیاکو)..... ۵۳
- اول ماه مه نماد درخشان مبارزه علیه استثمار / (فواد رحمانی)..... ۶۲
- مقاومت در زندان و بازتولید معنا؛ نقش شهیدان پژاک... / (هیمن آلان)..... ۶۷
- احترام به زنان و سوسیالیسم / (زوزان سیما)..... ۷۱
- اول ماه مه در خوانش فیلسوف کورد عبدالله اوجالان / (دیاکو مرادی)..... ۷۵
- جایگاه کار و کارگر در منظومه فکری رهبر آپو / (آسو رسولی)..... ۸۴
- ژن ژبان آزادی، حماسه‌ای بر بلندای زاگروس... / (ژینا لریستانی)..... ۸۷
- صیانت از حقیقت؛ رسالت جوانان آپویی... / (فواد شیراز)..... ۹۲
- پارادایم رهایی و زیبایی‌شناسی مقاومت... / (دلارا رسولی)..... ۹۴



سخن آغازین

اول ماه مه، روز جهانی کارگر، نه یک مناسبت تقویمی صرف، بلکه میثاقی دوباره با آرمان‌های طبقات تحت ستم است. این روز، یادآور خون‌هایی است که در شیکاگو و سراسر جهان ریخته شد تا حق حیات و کرامت انسانی به رسمیت شناخته شود. برای ما، روز کارگر نماد همبستگی انترناسیونالیستی میان تمامی رنج‌دیدگان است. این روز فرصتی است تا فریاد برآوریم که هیچ مرز جغرافیایی و هیچ تفاوت نژادی نمی‌تواند صفوف فشرده مبارزان راه آزادی را از هم بگسست گرداند. ماهیت اول مه در جوهر خود، نفی ذهنیت اقتدارگرا و سلسله‌مراتبی است که می‌کوشد بشریت را به توده‌های مطیع تبدیل کند. این روز، جشن اراده‌ی جمعی برای درهم‌شکستن ساختارهای جنسیتی، طبقاتی و ملیتی است که قرن‌هاست بر شانه‌های کارگران و زحمت‌کشان سنگینی می‌کند.

در جغرافیای سیاسی ایران، کارگر امروز زیر سنگ آسیاب استبداد مذهبی و استثمار نئولیبرالی در حال خرد شدن

کار، جوهره‌ی هستی‌بخش و نیروی محرکه‌ی تاریخ انسان در مسیر رهایی است. در نگاهی دیالکتیک، کار صرفاً یک فعالیت اقتصادی برای بقا نیست، بلکه فرآیند بازآفرینی انسان و جامعه است. تاریخ جهان، صحنه‌ی نبرد میان کسانی است که با عرق جبین خویش ارزش می‌آفرینند و ساختارهای سلطه‌گری که این ارزش را به یغما می‌برند. مبارزات کارگری در سراسر گیتی، ریشه در اراده‌ای معطوف به آزادی دارد که می‌خواهد غل و زنجیر استثمار را پاره کند. کارگر، به‌عنوان پیشاهنگ تغییرات بنیادین، تنها با رهایی خویش است که می‌تواند کلیت جامعه را از چنگال سیستم‌های تمامیت‌خواه و سرمایه‌داری افسارگسیخته نجات دهد. این مبارزه، پیوندی ناگسستنی با مفهوم «صیانت ذاتی» دارد؛ جایی که کارگر نه به عنوان ابزاری در خدمت تولید، بلکه به عنوان سوژه‌ای آگاه، علیه بیگانگی از خویش می‌شورد تا نظمی نوین بر پایه‌ی عدالت و برابری بنا نهد.

مقاومت بی‌نظیر خود در زندان مخوف اوین و در پای چوبه‌ی دار، نشان دادند که اراده‌ی پولادین یک مبارز، فراتر از دیوارهای سیمانی و طناب‌های دار است. شهید فرزاد معلمی بود که الفبای آزادی را با خون نوشت و شهید شیرین، به عنوان پیشاهنگ زن کورد، لزوم درهم‌شکستن ذهنیت مردسالار را در قلب مبارزه حک کرد. نقش این شهیدان در تحقق رهایی، فراتر از یک فداکاری فردی، ایجاد یک مکتب فکری بود که به ما آموخت مرگ سرخ، به مراتب والاتر از زندگی زیر بار ذلت است. آن‌ها بذری را کاشتند که امروز در قامت یک انقلاب عظیم اجتماعی جوانه زده است.

تداوم راه این شهیدان، امروز در اصرار بر پارادایم «ژن ژیان آزادی» تجلی یافته است. ما بر این باوریم که خون شهیدان اردیبهشت، سوخت موتور محرکه‌ی انقلابی است که مرکزیت آن، آزادی زن و رهایی جامعه است. اصرار بر «ژن ژیان آزادی»، تنها یک مطالبه‌ی سیاسی نیست، بلکه یک بازگشت هستی‌شناختی به ریشه‌های دموکراتیک جامعه است. راه شهیدان پژاک به ما می‌آموزد که هیچ اصلاحاتی در چارچوب نظام‌های تمامیت‌خواه به نتیجه نخواهد رسید؛

است. کارگر ایرانی تنها با درد نان دست و پنجه نرم نمی‌کند، بلکه با سیستمی مواجه است که ابتدایی‌ترین حقوق صنفی و انسانی او را جرم‌انگاری کرده است. از سفره‌های خالی کارگران هفت‌تپه تا فریادهای بی‌پاسخ در خیابان‌های تهران و کوردستان، همگی نشان‌دهنده‌ی یک حقیقت واحدند: رهایی طبقاتی در ایران بدون گذار از ساختار مرکزگرا و سرکوبگر کنونی ناممکن است. کارگر در ایران، قربانی تبعیض مضاعف است؛ تبعیضی که از سویی برآمده از نگاه جنسیتی به نیروی کار زن است و از سوی دیگر، محصول ستم ملی بر خلق‌های تحت ستم که نیروی کار ارزان و حاشیه‌نشین را تامین می‌کنند. رهایی کارگر ایرانی در گرو پیوند میان مطالبات معیشتی و مبارزات سیاسی برای دستیابی به دموکراسی و خودمدیریتی است.

اردیبهشت در تقویم مبارزاتی ما، ماه شکوفایی لاله از خون شهیدان و تجلی ایستادگی است. در این ماه، یاد و خاطره‌ی جان‌باختگان راه آزادی، به‌ویژه شهیدان سرفراز فرزاد کمانگر، شیرین علم‌هولی، علی حیدریان، فرهاد وکیلی و مهدی اسلامیان، لرزه بر اندام استبداد می‌اندازد. این پیشاهنگان، با

یک فلسفه‌ی رهایی‌بخش، برای برچیدن بساط اعدام، تبعیض و استثمار می‌رزمند. این مسیری است که با خون شهیدان تطهیر شده و با اراده‌ی خلق‌ها به پیروزی نهایی ختم خواهد شد.

در این شماره از آلترناتیو پیرامون وضعیت فعلی سیاسی و اجتماعی ایران با رفیق ریوار آبدانان سخنگوی پژاک مصاحبه‌ای به عمل آمده است و در آن مسایل روز تحلیل شده است. در سایر مقالات که توسط رفقایمان به رشته‌ی تحریر درآمده است به روز جهانی کارگر و اهمیت کار در بساخت جامعه پرداخته شده است. در مقالات دیگر نیز به نقش شهیدان ماه اردیبهشت و تاثیر عظیم آنان در تقویت گفتمان رهایی و فداکاری آنان برای آزادی پرداخته شده است.

بلکه باید با تکیه بر نیروی ذاتی جامعه و پیشاهنگی زنان، ساختارهای کهنه را ویران و از دل آن، حیاتی نوین بنا کرد. وفاداری به خون فرزادها و شیرین‌ها، در گرو سازماندهی توده‌ای و صیانت از دستاوردهایی است که با هزینه‌های گزاف به دست آمده‌اند. ما سوگند یاد کرده‌ایم که تا تحقق کامل آرمان‌های این شهیدان، لحظه‌ای از پای ننشینیم.

رهیافت پژاک برای تحقق رهایی نهایی در ایران، بر بنیان ملت دموکراتیک و تفکر عمیق «ژن ژیان آزادی» استوار است. ما معتقدیم که کلید حل بحران‌های کنونی ایران، نه در جابجایی قدرت در بالا، بلکه در توزیع قدرت در لایه‌های زیرین جامعه و به رسمیت شناختن هویت‌های گوناگون است.

تفکر «ژن ژیان آزادی» قطب‌نمای ماست؛ چرا که معتقدیم تا زن آزاد نشود، نه کارگر به رهایی می‌رسد و نه جامعه به دموکراسی دست می‌یابد. پژاک با تکیه بر خودمدیریتی دموکراتیک، مسیری را ترسیم می‌کند که در آن هر فرد و هر خلقی، سرنوشت خویش را به دست می‌گیرد. ما بر این باوریم که رهایی ایران از مسیر اتحاد آگاهانه‌ی زحمت‌کشان، زنان و جوانان می‌گذرد که تحت لوای

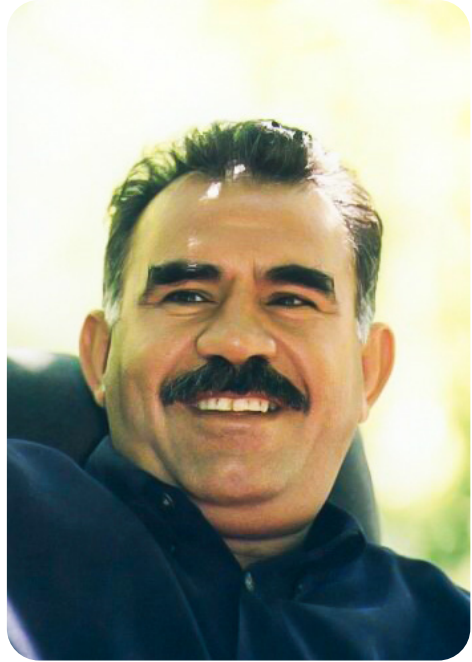
خویش بر اساس واقعیت‌های عصر، پیوند دارد. هیچ ساختار اجتماعی‌ای که تغییر نکند، دگرگون نشود و نتواند پویایی‌های درونی خود را بر بستری دموکراتیک بازسازی نماید، نمی‌تواند پایدار بماند.

کوردها نیز به دلیل سیاست‌های انکار، امحا و سرکوبی که سال‌های طولانی در معرض آن قرار گرفته‌اند، از امکان انجام این دگرگونی در مسیر طبیعی خود محروم مانده‌اند.

مسئله اساسی که امروز پیش روی ما قرار دارد، این است که جامعه کورد چگونه به یک جامعه مدرن دموکراتیک تبدیل شود.

کوردها با تاریخ، زبان، فرهنگ و بافت اجتماعی خود یک واقعیت هستند. تداوم‌پذیری این واقعیت؛ به توانایی در ظهور اراده خویش در عرصه‌های سیاست، اقتصاد، آموزش، بهداشت و فرهنگ وابسته است. این امر تنها با یک نهادسازی نیرومند سیاسی و اجتماعی ممکن است.

جامعه دموکراتیک نیازمند یک روند آگاهانه برای سازندگی است. این سازندگی نه با خشونت و نه با تحمیل قابل‌دستیابی نیست. این امر تنها با یک سازماندهی اجتماعی چندجانبه که



جامعه دموکراتیک نیازمند یک روند آگاهانه برای سازندگی است

رهبر آپو

متن پیام رهبر آپو به کنفرانسی که توسط «ابتکار عمل اتحاد دموکراتیک» با عنوان «کوردهای باکور، اتحاد ملی خود را مورد بحث قرار می‌دهند» برگزار شد، به شرح زیر است:

«شرکت کنندگان گرامی،

توانایی یک جامعه برای تداوم هستی خود، مستقیماً با قدرت آن در بازسازی

بر پایه سیاست دموکراتیک و حقوق استوار باشد، ممکن است. بازنگری در حوزه‌های اجتماعی، اقتصاد، فرهنگ، زبان و تاریخ بر اساس اصول دموکراتیک، پایه این روند را تشکیل می‌دهد. دموکراسی در جایی که زور و سرکوب نباشد، جان می‌گیرد.

به همین دلیل، جامعه کورد نه تنها در برابر خارج، بلکه در روابط داخلی خود نیز ناچار است بازسازی مبتنی بر اصول دموکراتیک را اساس قرار دهد. در حالی که در روابط با دولت-ملت‌ها از راهکار دموکراتیک و مذاکره دفاع می‌کنیم، در درون خود نیز نباید خشونت، بلکه باید سیاست دموکراتیک و حقوق را اساس قرار دهیم. راه اتحاد دموکراتیک از مذاکره دموکراتیک می‌گذرد.

یکی از اساسی‌ترین مشکلات خلق کورد، مسئله اتحاد است. از این رو، اتحاد دموکراتیک یک ضرورت تاریخی است. برگزاری یک کنگره جامع اتحاد دموکراتیک برای پدید آوردن خرد جمعی و اراده مشترک، یک وظیفه فوری است. کوردها در حالی که در کشورهای که در آن زندگی می‌کنند به دنبال راه حل از طریق مذاکره دموکراتیک هستند، باید مشکلات میان خود را نیز با همین روش حل و فصل نمایند.

با این حال، سیستم روابط محدود قبیله‌گرایانه و عشیره‌ای که جامعه را تجزیه می‌کند، به عنوان مانعی مهم در برابر این روند قرار دارد. این ذهنیت ساختار اجتماعی را تضعیف کرده و تخریب‌های جدی ایجاد کرده است. بدون روبرو شدن با این واقعیت، ساختن اتحاد دموکراتیک ممکن نیست.

ایجاد فضای اجتماعی مبتنی بر احترام متقابل که درگیری‌های داخلی را پشت سر گذاشته باشد، ممکن است. راه آن، حاکم کردن اصول دموکراتیک بر تمامی حوزه‌های زندگی است. گسترش گام‌به‌گام این درک در جامعه، به‌ویژه از سوی ساختارهای سیاسی، مهم‌ترین وظیفه دوره پیش رو است.

دوره پیش رو برای جامعه کورد، دوره بازسازی مجدد است. پایه این بازسازی، اتحاد دموکراتیک، سیاست دموکراتیک و مذاکره دموکراتیک خواهد بود. هر گامی که بر این اساس برداشته شود، آینده مشترک ما را تعیین خواهد کرد.

با عشق و احترامی بی‌پایان به همه شما درود می‌فرستم.

عبدالله اوجالان
امرالی. »

استراتژی جبهه‌ی سوم در میانه جنگ هژمونی



مقدمه

که «جنگ هژمونی» میان مدرنیته سرمایه‌داری و نیروهای منطقه‌ای به اوج رسیده، بازخوانی جایگاه کوردستان و راهبرد جبهه سوم اهمیت حیاتی دارد. نشریه آلترناتیو در گفتگو با ریوار آبدانان سخنگوی حزب حیات آزاد کوردستان (پژاک)، به بررسی ابعاد این تحولات و اولویت‌های مبارزاتی پژاک می‌پردازد.

در حالی که خاورمیانه در میانه یکی از پیچیده‌ترین گذارهای تاریخی خود قرار دارد، توافقات پشت‌پرده و آتش‌بس‌های موقت میان قطب‌های قدرت (ایران از یک سو و جبهه آمریکا-اسرائیل از سوی دیگر)، پرسش‌های بنیادینی را پیش روی جنبش‌های آزادی‌خواه قرار داده است. در این برهه حساس

۱. با توجه به تنش‌های اخیر و سیگنال‌های مربوط به آتش‌بس موقت یا کاهش تنش میان ایران و جبهه اسرائیل-آمریکا، شما این عقب‌نشینی‌های تاکتیکی را در چارچوب «جنگ جهانی سوم» چگونه تحلیل می‌کنید؟ آیا این توافقات را باید فرصتی برای بازسازی اقتدار دولت-ملت‌ها دانست یا نشانه‌ای از بن‌بست ساختاری آن‌ها در برابر اراده خلق‌ها؟

جنگی که هم‌اکنون در خاورمیانه در جریان است، با هدف بازترسیم «خاورمیانه نوین» و تعیین هژمونی برتر در این منطقه پیش می‌رود؛ به عبارتی، یک برنامه استراتژیک در حال اجراست. برای جبهه آمریکا-اسرائیل بسیار حیاتی است که تمامی دولت‌ها و نیروهای سیاسی منطقه را در چارچوب برنامه‌های راهبردی خود همراه کنند و «پیمان ابراهیم» نیز دقیقاً در همین راستا شکل گرفت. جمهوری اسلامی به‌عنوان دولتی که خواهان سهم‌خواهی حداکثری در منطقه بود، اگرچه از زمان مداخله

آمریکا در عراق تا پیش از هفت اکتبر توانست جغرافیای گسترده‌ای را تحت نفوذ خود درآورد، اما پس از ضربات سنگین و شکست‌های وارده بر حماس، حزب‌الله و فروپاشی رژیم اسد، وارد دوران انقباض و افول شده است.

جنگ ۱۲ روزه و درگیری‌های اخیر، جمهوری اسلامی را به‌شدت تضعیف کرده است؛ راس هرم قدرت و بخش قابل توجهی از مراکز نظامی نابود شد و اکنون اختلافات شدیدی در درون بقایای حکومت به وجود آمده است. از سوی دیگر، پیداست که آمریکا و اسرائیل نیز نتوانسته‌اند تنها از طریق بمباران هوایی به تمامی نتایج دلخواه برسند. از این رو، آمریکا تلاش می‌کند از طریق «آتش‌بس»، خواسته‌های خود را روی میز مذاکره تحمیل کرده و جمهوری اسلامی و به عبارتی سپاه تروریستی پاسداران را وادار به تسلیم کند. اما اسرائیل هنوز به دنبال تداوم نبرد و سرنگونی کامل رژیم است. به نظر می‌رسد آمریکا متمایل است دولت-ملت‌های مرکز‌گرای کنونی منطقه (به‌ویژه آن‌ها که در مقابل پروژه هژمونیک

اسرائیل قرار دارند و به نوعی یاغی شمرده میشوند) تضعیف یا سرنگون شده و دولت‌های مطیع با ساختارهای منعطف‌تر جایگزین شوند. از دیدگاه ما، دوران اقتدار و تمامیت‌خواهی دولت‌های از نوع جمهوری اسلامی به سر آمده است؛ هرچند این لزوماً به معنای دموکراتیک شدن دولت‌های جایگزین نیست. دموکراتیک شدن منطقه، به توانمندی و کنشگری جوامع و نیروهای دموکراسی‌خواه بستگی دارد. با توجه به بحران ساختاری دولت-ملت‌های موجود، فرصت برای برجسته شدن اراده سیاسی جوامع و تشکیل ساختارهای دموکراتیک، بیش از همیشه فراهم شده است.

۲. در حالی که قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای سعی دارند کوردستان را به بخشی از عمق استراتژیک یا ابزار چانه‌زنی خود در مذاکرات تبدیل کنند، پژاک بر اساس پارادایم «ملت دموکراتیک»، چگونه مانع از هضم شدن اراده سیاسی خلق کرد در قطب‌بندی‌های هژمونیک می‌شود؟

ملت کورد همواره با توجه به موقعیت ژئوپلیتیک کوردستان و سطح بالای آگاهی و سازمان‌یافتگی سیاسی، از بازیگران تعیین‌کننده در تحولات منطقه بوده است. فعالیت‌های «پژاک» در چارچوب پارادایم «ملت دموکراتیک»، خودسازماندهی جامعه را تقویت کرده و با مبنا قرار دادن «عاملیت جامعه در تحولات»، وزن و جایگاه سیاسی کوردها را ارتقا می‌دهد. سیاست پژاک مبتنی بر خوداتکایی جامعه، استقلال فکری و اراده سیاسی آزاد است. بدین ترتیب، آن دیدگاه سنتی که کوردها را «پیاده‌نظام» شطرنج قدرت‌ها می‌بیند، به چالش جدی کشیده شده است. اکنون الگوی نوینی از سیاست‌ورزی یعنی «سیاست دموکراتیک و جامعه‌محور» مطرح شده است. ما چنین سیاستی را مبنا قرار می‌دهیم. زیرا جامعه‌ای که در متن تحولات حضور و کنشگری داشته باشد و در برابر هر نوع تحمیل، سرکوب و حاشیه‌رانی مقاومت کند، قطعاً در قطب‌بندی‌های هژمونیک و منفعت‌خواهی قدرت‌ها حذف نخواهد شد.

۳. تجربه نشان داده که بر روی میز مذاکره میان قدرت‌های کلاسیک، حقوق ملل به حاشیه رانده می‌شود. از دیدگاه شما، هرگونه توافق احتمالی میان تهران و غرب بر سر مسائل هسته‌ای یا نفوذ منطقه‌ای، چه تأثیر مستقیمی بر فضای سیاسی شرق کوردستان و استراتژی «ژن ژیان آزادی» خواهد داشت؟

چه سازش و تسلیم جمهوری اسلامی در برابر آمریکا-اسرائیل اتفاق بیفتد و چه مذاکرات به بن‌بست رسیده و جنگ ادامه یابد، این تحولات مانعی برای تداوم مبارزات دموکراتیک پژاک و پیشبرد انقلابی از نوع «ژن ژیان آزادی» نخواهد بود. ممکن است رژیم از فضای ناشی از آتش‌بس موقت برای تشدید سرکوب‌های داخلی استفاده کند؛ کمالینکه در روزهای اخیر شاهد موج گسترده اعدام‌ها و دستگیری‌ها بوده‌ایم که نشان‌دهنده هراس رژیم از جامعه خشمگین پس از کشتارهای دی‌ماه است. شاید رژیم بخواهد با امتیازدهی حداکثری به غرب، بقای خود را به هر قیمتی تضمین کند،

اما مردمان ایران و دولت از زمان آغاز انقلاب «ژن ژیان آزادی» در نبردی همه‌جانبه به سر می‌برند و مردم به نقطه‌ای آشتی‌ناپذیر با جمهوری اسلامی رسیده‌اند. مبارزات دموکراتیک در کوردستان و سرتاسر ایران تا گذار کامل از این رژیم و دستیابی به آزادی و دموکراسی ادامه خواهد داشت.

۴. کوردستان در مرکزیت جغرافیای این درگیری‌ها قرار دارد. به نظر شما نیروهای انقلابی در شرق کوردستان چگونه می‌توانند از خلأهای ناشی از تقابل هژمون‌ها استفاده کرده و مدل «ملت دموکراتیک» را به عنوان تنها جایگزین واقعی برای ثبات و صلح پایدار در منطقه تثبیت کنند؟

همان‌طور که از مفاهیم و پروژه‌های مدنظر پژاک یعنی «ملت دموکراتیک»، «جمهوری دموکراتیک» و «خودمدیریتی» پیداست، مبارزات ما جامعه‌محور است. به نظر ما رمز موفقیت نیروهای انقلابی دموکراسی‌خواه و کثرت‌گرا در چنین

مقاطع آشوبناک و جنگی این است که به دور از بازیهای قدرت گرایانه‌ای که بین جریان‌های انحصارطلب وجود دارد، تنها و تنها حول محور حفاظت از جامعه و منافع جمعی و ملی کار کنند. نیروهای انقلابی و دموکراسی‌خواه کوردستان با اتکا به شبکه‌های سازمان‌یافته و افقی جامعه، می‌توانند در دوران جنگ و تقابل هژمون‌ها، هم از موجودیت جامعه دفاع کنند و هم زمینه‌ساز نقش‌آفرینی کوردها به‌عنوان یک بازیگر موثر (مشابه آنچه در اوج انقلاب ژن ژیان آزادی دیدیم) باشند. از نظر ما تا زمانی که جایگاه سیاسی کوردها در خاورمیانه به رسمیت شناخته نشود، ایران و خاورمیانه دموکراتیک شکل نخواهد گرفت. مسائل منطقه بدون حل مسئله کورد و دیگر ملل تحت ستم، لاینحل باقی می‌ماند، تنش‌ها ادامه یافته و صلح پایدار و ثبات محقق نخواهد شد.

۵. با لحاظ کردن شرایط اضطراری فعلی و احتمال تغییر آرایش نظامی در مرزها، اولویت‌های اساسی پژاک

برای سازماندهی توده‌ای و صیانت از دستاوردهای سیاسی در شرق کوردستان چیست؟ در این دوره، با چه چالش‌ها و ضرورت‌هایی روبروست؟

اولویت اصلی پژاک این است که کوردستان به میدان جنگ و کشمکش تبدیل نشود که جامعه در آن متضرر گردد. هدف ما حفظ عاملیت و اراده سیاسی مردم است تا در هر سناریویی، خود مردم درباره سرنوشت‌شان تصمیم بگیرند. ملت کورد هرگز نباید یک «مهره یا منبع نیروی نیابتی» تلقی شود، بلکه باید با آن به‌عنوان یک «بازیگر سیاسی اساسی» که قادر به تاثیرگذاری استراتژیک در روند تحولات سیاسی است تعامل شود. پژاک با هر خطری که موجودیت ملت کورد را تهدید کند و با هر نیرویی که به دنبال حذف یا به حاشیه راندن کوردها باشد، با تمام توان مقابله خواهد کرد. به نظر ما با چنین رویکردی میتوان در کسب آزادی، برقراری دموکراسی و صیانت از دستاوردهای سیاسی کوردستان به موفقیت دست یافت.

کمون فلسفی امرالی؛ تخریب چهره‌ی عبوس زندان مدرنیته سرمایه‌داری

کله گلاویژ اورین



باید تربیت و اصلاح شود. اما پرسش اینجاست: جرم چیست و چه کسی آن را تعریف می‌کند؟
از منظر قدرتمندان، جامعه هر لحظه مستعد ارتکاب جرم است و پتانسیل انجام هر کاری را دارد. نمی‌گویم انسان هرگز مرتکب جرم نمی‌شود، اما نگرستن به جوامع از دریچه

زندان تجلی ذهنیت سلطه‌گران و شیوه حکمرانی آن‌ها بر جامعه است؛ پدیده‌ای که در لسان آن‌ها «تربیت و اصلاح انسان‌ها» نامیده می‌شود. زمانی که نام زندان به میان می‌آید، پیش از هر چیز مفهوم «مجرم» را در ذهن همه ما تداعی می‌کند؛ یعنی کسی که مرتکب جرمی شده و اکنون

«مجرمانگاری»، وضعیتی کاملاً متفاوت است. در قرون وسطی، دادگاه‌های تفتیش عقاید در اروپا، هزاران زن، دانشمند و پیشاهنگ اجتماعی را به عنوان مجرم در آتش زنده‌زنده سوزاندند. اما این به اصطلاح مجرمان چه کسانی هستند؟ آن‌ها در اصل همان کسانی هستند که پیکره اصلی جامعه را تشکیل می‌دهند؛ یعنی شالوده و بنیان جامعه. جرم آن‌ها نیز این است که جوامع را از مسیر (مدنظر قدرت) خارج می‌کنند به بیانی دیگر منحرف می‌کنند. تعاریف مربوط به «مجازات، جرم و زندان» چنان در ذهن انسان‌ها عادی‌سازی شده است که فرد حتی اگر خود با سنگین‌ترین مجازات‌ها روبرو شود، آن را به عنوان بخشی از زندگی خویش می‌پذیرد.

ریشه‌های شکل‌گیری زندان

پیش از آنکه بخواهیم زندان را تعریف کنیم، باید بدانیم زندان از دل چه نوع ذهنیت و جامعه‌ای بیرون می‌آید. کسانی که زندان را برای مجازات انسان‌ها می‌سازند و به آن می‌اندیشند، پیشاپیش تمامی ساحت‌های زندگی را به زندان تبدیل کرده‌اند. به عبارتی، زندان با ساختن

چهاردیواری آغاز نمی‌شود؛ بلکه با محبوس کردن تفکر، اندیشه و به زنجیر کشیدن احساسات و باورها بنا می‌گردد. جامعه‌ای که در خود نیاز به مجازات و حبس می‌بیند، جامعه‌ای است که اخلاق در آن ضعیف شده است.

دولت‌ها همواره از زندان به عنوان ابزاری برای کنترل و ارباب جامعه استفاده کرده‌اند. اما چرا می‌خواهند کنترل کنند و بترسانند؟ آیا واقعاً به این کار نیاز هست؟ زمانی که یک سیستم دموکراتیک برقرار باشد و زندگی مبتنی بر اشتراک، تکثر و همگرایی پیش برود، جامعه خود اخلاق خویش را می‌سازد. برای نمونه، در برخی قبایل آفریقایی به الگوی جالبی برمی‌خوریم

زمانی که جنین در شکم مادر شکل می‌گیرد، مادر زیر درختی می‌نشیند و برای او آواز (ترانه) ای می‌خواند. آن ترانه، دیگر به ترانه مخصوص آن کودک تبدیل می‌شود. اگر آن کودک در آینده مرتکب جرم یا اشتباهی شود، تمام قبیله دور او جمع می‌شوند و همان ترانه را برایش می‌خوانند؛ تا او ریشه‌هایش را فراموش نکند و به عمق اشتباه و

کاستی خود پی ببرد. در اینجا می بینیم که یک جامعه اخلاق مدار، خود تصمیم می گیرد که چه شیوه‌ای را برای برخورد و اصلاح برگزیند. نه با شیوه‌ای خشونت بار بلکه با شیوه‌ای بسیار آموزنده و فلسفی.

سیر تحول مجازات و زن‌ستیزی

هرچه خشونت، سلطه مردسالارانه، ذهنیت طبقاتی و دشمنی با زنان و جوامع بیشتر می‌شود، شیوه‌های مجازات نیز دشوارتر و خشن‌تر می‌گردد. در نمونه «شکار جادوگران» در قرون وسطی که علیه زنان صورت گرفت، می‌توان عمق وحشی‌گری نظام مردسالار را به خوبی مشاهده کرد. متأسفانه هزاران زن به جرم «منحرف کردن جامعه»، در برابر دیدگان همگان و در میادین شهر سوزانده شدند. یا در دوران روم باستان، کسانی که علیه امپراتور برمی‌خاستند، در میدان‌های نبرد (آرنا) طعمه شیرها گشته و قتل عام می‌شدند.

امروزه این روند با شیوه‌هایی به مراتب ظریف‌تر ادامه دارد. با ظهور مدرنیته سرمایه‌داری، هرچه شیوه‌های به بردگی کشیدن و کنترل جوامع عمیق‌تر شد، متدهای به کاررفته

نیز پیچیده‌تر گشتند. شگفت‌آورتر آنکه بر روی این رفتارهای وحشیانه و خشونت‌های پنهان، پوشش و ماسکی از «حقوق» و «قانون» کشیده شده است. خشونت نظام مردسالار هرچه عمیق‌تر می‌شود، شیوه اعمال آن ظریف‌تر می‌گردد، به گونه‌ای که انسان گاهی متوجه آن نمی‌شود. آنچه امروز تحت نام «قوانین جرم و مجازات» انجام می‌شود، در بن‌مایه خود، قوانین کنترل و سلب اراده از کل جامعه است. وقتی کل جامعه و در رأس آن‌ها زنان، پیشاپیش به اسارت درآمده‌اند، محبوس کردن آن‌ها در چهاردیواری سودی ندارد و تنها وضعیت را وخیم‌تر می‌کند.

مرزهای مخدوش میان درون و

بیرون

هنگامی که زندان تعریف می‌شود، کسانی که خارج از آن هستند گمان می‌کنند که بسیار آزادند. سیستم‌های سلطه‌گر در واقع برای از بین بردن «معنای حقیقی آزادی»، پدیده‌ای به نام زندان را خلق کرده‌اند. انسان‌های زندانی همواره در آرزوی آزادی‌اند و انسان‌های بیرون نیز همواره در هراسند که کاری نکنند تا سر از

سیستم مردسالار و سلطه‌گر، سیستمی تحمیلی است که چون به خود باور ندارد، همیشه خود را در خطر می‌بیند و در وضعیت اضطراری زندگی می‌کند. این سیستم برای رهایی از

این روان‌پریشی، ناچار است کسانی را مجرم جلوه دهد تا دلیلی برای ترس‌های خود بتراشد. اگر گناهکاری پیدا نکند، ترس‌هایش بی‌بنیان و بی‌معنا خواهد بود. ترس از «نظام زن-مادر»، بنیادین‌ترین دلیلی است که باعث می‌شود این سیستم همواره در درجه اول زنان و سپس کل جامعه را گناهکار و مجرم تعریف کند.

شیوه سلطه‌گران در ابتدا ساختن ساختمان زندان نبود،

بلکه آن‌ها زندان را در درون جامعه ساختند؛ یعنی جامعه را به زندانی برای انسان‌ها بدل کردند. مشکل اصلی قدرتمندان با «آزادی» است. برای آنکه انسان‌ها آزاد نیندیشند، آزاد زندگی نکنند و آزادانه تصمیم نگیرند، باید اراده خود را بر آن‌ها فرض و تحمیل کنند. اما از آنجا که جامعه دارای روحیه مبارزه است

زندان درآورند. بدین ترتیب، مرز میان «درون» و «بیرون» بسیار کدر و مخدوش شده است؛ همان‌طور که تعریف «مجرم» و «بی‌گناه» به هم ریخته و ابهام آمیز شده است.

کمون فلسفی امرالی چنین معنای ژرفی است که؛ امرالی نه یک بن‌بستِ جغرافیایی، که آغازگرِ سرفصلی نو در تاریخِ اراده است؛ جایی که کمون فلسفی در تاریک‌ترین انزوا بنا شد تا ثابت کند حقیقت، در تنهایی سلول، اجتماعی‌ترین شکلِ خود را می‌یابد. رهبر آپو در امرالی، حصارهای فیزیکی را با قدرتِ ذهنی درهم شکست و نشان داد که می‌توان در محدودترین فضا، وسیع‌ترین پارادایم‌های رهایی را برای بشریت ترسیم کرد

واژه «گناهکار» برای نخستین بار در مورد زنان به کار رفت. «زن گناهکار» در این ادبیات، زنی است که برای نظام مردسالار خطر ایجاد می‌کند. زنی که با تمام هستی‌اش موجودی گناهکار تلقی شده است. چرا زن گناهکار قلمداد شد؟ برای اینکه سیستم بتواند با متهم کردن زن، خود را سرپا نگه داشته و به وجودش مشروعیت بخشد.

و در برابر هر چیزی سر تسلیم فرود نمی آورد، آنجاست که روش‌های خشونت‌آمیز بکار گرفته می‌شود. روش‌های بازداشت، سوزاندن، کشتن و تبعید، همگی برای درهم‌شکستن همین روحیه مقاومت شکل گرفته و تکامل یافته‌اند.

بسیاری از پیشاهنگان، اندیشمندان و رهبران جوامع همواره یا زندانی شده‌اند و یا به تبعید فرستاده شده‌اند. معنای این کار چیست؟ در اصل، قدرت‌مداران در صدند کسانی را که برای آزادی جامعه مبارزه می‌کنند، از بدنه جامعه جدا کنند. «جداسازی» و «انزوای تحمیلی» (تجرید)، روشی است برای آنکه فکر و فلسفه آزادی‌خواهانه یک پیشاهنگ به گوش جامعه نرسد. قدرت‌ها تلاش کرده‌اند با زور مانع از درک حقیقت توسط جامعه شوند، اما ضرب‌المثل زیبایی هست که می‌گوید؛ خورشید هیچ‌گاه پشت ابر نمی‌ماند! برای همین است که زندان هیچ‌گاه نتوانسته است آرمان آزادی را از بین ببرد. بله، جوامع درد و آلام‌های زیادی متحمل گشته‌اند؛ شکنجه، حبس و تبعید همواره به عنوان ابزارهای ارباب به کار رفته‌اند تا فرد با خود بگوید:

«نباید کاری کنم که مجرم شناخته شوم». اما وقتی فرد نه از روی آگاهی، بلکه صرفاً از ترس زندان دست به عملی نمی‌زند، دیگر به تحلیل جرم و درس گرفتن از آن نمی‌پردازد، بلکه با نفرت به وضعیت خود می‌نگرد و همیشه سعی دارد آنچه که حقیقتش رو پنهان کند. در حالی که در جامعه‌ای باز و با اخلاق آزادی هیچ فردی نیازی به پنهان کردن اشتباهات خویش نخواهد داشت. در مقابل جامعه هم اشتباهات وی را وسیله‌ای برای محکوم کردن وی نخواهند دانست.

در این میان، پیشاهنگانی چون نلسون ماندلا، رهبر عبدالله اوجالان، فیلسوف آنتونیو گرامشی، زنان مبارز لایلا خالد و لایلا قاسم، زینب جلالیان به نمادهای مقاومت در زندان تبدیل شده‌اند. هزاران پیشاهنگ دیگر نیز وجود دارند که با ایستادگی خود، جهان بیرون از زندان را به چالش کشیده و ما را ناچار کرده‌اند که از خود پرسیم: «ما در بیرون، واقعاً چقدر آزادیم؟»

امروز رهبر عبدالله اوجالان از زندان امرالی با نام کمون فلسفی امرالی یاد می‌کند. چنین تعریفی، دقیقاً به

معنای درهم‌شکستن و بی‌معنا کردن ذهنیت زندان و انزواست؛ یک نقد جدی و رادیکال به انحراف ذهنیت بشر از معنای حقیقی آزادی. همگان می‌دانند که سیستم انزوای حاکم بر امرالی، بارزترین نمود مدرنیته سرمایه‌داری است که تلاش می‌کند حقیقت را بپوشاند. هدف از اسارت «رهبر آپو» فرسودن او در زندان بود (که روش دیرینه قدرتمندان است)، اما هر مقاومتی می‌تواند سیاست‌های بی‌اثرسازی دولت‌ها را نقش بر آب کند. مقاومت ۲۷ ساله‌ی رهبر آپو در جزیره‌ی دورافتاده‌ی امرالی نشان از این است که اراده‌ی یک انسان آزاد با زندان فرسوده نخواهد گشت. تمامی تئوری‌های نظام‌های حاکم مبنی بر اصلاح و تربیت انسان‌ها از طریق انزوا و زندانی کردن خنثی شده البته با موضع‌گیری فلسفی رهبر آپو در مورد نظام فرسوده گشته در نظامی که خود زندان خویش است! کمون فلسفی امرالی دارای چنین معنای ژرفی است که؛ امرالی نه یک بن‌بست جغرافیایی، که آغازگر سرفصلی نو در تاریخ اراده است؛ جایی که کمون فلسفی در تاریک‌ترین انزوا بنا شد تا ثابت کند حقیقت، در

تنهایی سلول، اجتماعی‌ترین شکل خود را می‌یابد. رهبر آپو در امرالی، حصارهای فیزیکی را با قدرت ذهنی درهم شکست و نشان داد که می‌توان در محدودترین فضا، وسیع‌ترین پارادایم‌های رهایی را برای بشریت ترسیم کرد.

این کمون، درس‌گفتار بزرگ عصر ماست: این که زندان نه پایان راه، بلکه آزمایشگاه صیقل‌خوردن اراده‌ی پولادین است. امروز، زندانیان سیاسی در سراسر ایران با الگوبرداری از این روحیه، سلول‌های خود را به واحدهای کوچک مقاومت و آگاهی بدل کرده‌اند. آنان در سکوت سرد بندها، گرمای رفاقت و جوهر زندگی آزاد را بازتولید می‌کنند؛ چرا که آموخته‌اند رفیع‌ترین قله‌های آزادی، از دل عمیق‌ترین سیاهچال‌ها فتح می‌شوند. در این مکتب، هر زندانی خود یک «کمون» است که با تپش قلبش، پیروزی نهایی ژن ژیان آزادی را در گوش تاریخ زمزمه می‌کند. کمون فلسفی امرالی، استحاله دیوارهای سرد انزوا به آکادمی آزاد اندیشه است؛ جایی که اراده، هیبت کاذب زندان را در هم می‌شکند تا از دل اسارت، مانیفست رهایی یک خلق و عصر

مدرنیته ی دمکراتیک زاده شود. در عین حال تخریب چهره عبوس و گرفته‌ی زندان بانان عصر مدرنیته‌ی سرمایه داری است.

نظامی که با تمام قوا سعی دارد در زندانهایش تو را به تسلیم وادارد در حالی که در همان سالها در ایران نیز بسیاری از انقلابیون در زندانها

ورق‌های تاریخ و حماسه‌های ماندگار

شیوه مقاومت، زمان و مکان آن بسیار حائز اهمیت است. دینز گزمیش، انقلابی ترکیه و رفقاییش در سال ۱۹۷۲ در زندان ایستادگی کردند و سپس اعدام شدند. در سال ۱۹۸۰ در زندان دیاربکر (آمد)، انقلابیون گرد موضعی تاریخی گرفتند و اعلام کردند که در برابر ظلم و فاشیسم سر تسلیم فرود نخواهند آورد. در شرایط آن زمان ترکیه و در دوران کودتای ۱۲ سپتامبر، بیان چنین سخنانی هرگز آسان نبود. در دادگاه،

یکی از پیشاهنگان به نام محمد خیری دورموش در برابر هیئت قضایی ایستاد و اعلام کرد که دست به اعتصاب غذای مرگ می‌زنند. رفقای او نیز همین راه را برگزیدند و هنگام خروج از دادگاه فریاد زدند ما پیروز شدیم! بلی پیروزی آن هنگام است که

امروز، تبلورِ عینی این فلسفه را در مقاومتِ بی‌بدیل زندانیان سیاسی در ایران و به‌ویژه زنانِ پیشرو در بند می‌بینیم. آنان که با شعار «ژن ژیان آزادی»، معنای جدیدی به مقاومت بخشیده‌اند. این مبارزان در درون سیاه‌چال‌ها، نه تنها برای آزادی کالبدِ خود، بلکه برای کرامتِ یک تاریخ و رهاییِ یک جغرافیا می‌رزمند. آن‌ها نشان دادند که وقتی «زن» به آگاهی تاریخی خود دست یابد و «زندگی» را از چنگال ذهنیتِ سلطه‌گر برهاند، «آزادی» به ضرورتی گریزناپذیر بدل می‌شود

مقاومت کردند و به پای چوبه دار رفتند. خسرو گل‌سرخ، نویسنده و روشنفکری که از وضعیت سیاسی و اجتماعی حکومت شاه انتقاد می‌کرد، در سال ۱۹۷۴ اعدام شد. دفاعیات او در دادگاه که به صورت تصویری پخش شد، همچون مانیفست آزادی

هم شکستم. برای کسی که به آزادیِ اندیشه دست یافته باشد، زندان تنها به یک فضای فیزیکی برای تعمق بیشتر بدل می‌شود. مقاومت من در اینجا، تنها یک ایستادگی فیزیکی نیست، بلکه تلاشی است برای بازگرداندن معنا به زندگی و جامعه است. ما در زندان نشان دادیم که حقیقت را نمی‌توان به زنجیر کشید؛ چرا که هر جا که تفکر آزاد وجود داشته باشد، آنجا مرکز جهان و میدان مبارزه است. امرالی برای من نه یک شکنجه‌گاه، بلکه به "کمون فلسفی" تبدیل گشت تا ثابت کنیم اراده‌ی انسانی که بر پایه اخلاق و آزادی استوار باشد، از هر سیستمی نیرومندتر است».

* نلسون ماندلا:

«دشمن شاید بدن مرا به زنجیر بکشد، اما هرگز نمی‌تواند اراده و ذهنم را به بند بکشد؛ من بر سرنوشت خود حاکم».

* آنتونیو گرامشی:

«من به بدبینیِ عقل، اما خوش‌بینیِ اراده مسلح هستم؛ حتی در تنگ‌ترین سلول‌ها نیز نباید از رویاپردازی برای جهان بازایستاد».

* خسرو گل‌سرخ:

«خون من پیامی است برای خلق

خلق‌های ایران در تاریخ ثبت شده است. همچنین انقلابیونی چون بیژن جزنی و حسن ضیاظرفی در سال ۱۹۷۵ در زندان به قتل رسیدند.

سال‌ها بعد، در سال ۲۰۱۰، بار دیگر در زندان اوین تهران شاهد مقاومتی مشابه دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی بودیم. انقلابیون گُرد: شیرین علم‌هولی، فرزاد کمانگر، فرهاد و کیلی، علی حیدریان و انقلابی ایرانی مهدی اسلامیان، هم‌زمان در زندان اوین به پای چوبه دار رفتند. همچنین کسانی چون احسان فتاحیان در سال ۲۰۰۹، حسین خضری و فسیح یاسمینی در سال ۲۰۱۰، حبیب‌الله گلپری پور، شیرکو معارفی و رضا اسماعیلی در سال ۲۰۱۳ از جمله مبارزانی بودند که در زندان‌های رژیم ایران اعدام شدند. مکان، زمان و کنش‌ها متفاوت‌اند اما چنان به هم نزدیکند که گویی تاریخ تمام این انسان‌ها را در کنار یکدیگر جمع کرده است. آن‌ها نقاط مشترک فراوانی دارند و مهم است که اجازه دهیم خودِ آن‌ها سخن بگویند. نمادهای ایستادگی و کلام برتر آن‌ها؛

* رهبر عبدالله اوجالان:

«من در امرالی دیوارهای زندان را در

من؛ شکنجه و مرگ تنها جسم را از میان می‌برد، اما آرمان ما در قلب توده‌ها زنده می‌ماند».

* لیلا قاسم:

«مرا بکشید، اما بدانید با مرگ من هزاران کرد بیدار خواهند شد؛ من با لبخند به پای چوبه دار می‌روم چون به راه خود ایمان دارم».

* لیلا خالد:

«مقاومت یعنی زنده بودن؛ ما نمی‌جنگیم که فقط کشته شویم، ما می‌جنگیم تا حق زندگی با کرامت را پس بگیریم».

* دینیز گزمیش:

«زنده باد برادری خلق‌ها و زنده باد مبارزه‌ای که پایانش آزادی است؛ ما بذر را کاشتیم، دیگران درو خواهند کرد».

* خیری دورموش:

«بر روی سنگ قبرم بنویسید: "او به خلق خود بدهکار بود"؛ مقاومت ما در اینجا، ادای دینی است به شرف انسانیت».

* کمال پیر:

«ما زندگی را چنان دوست داریم که برای آن جان می‌دهیم؛ مقاومت در زندان، پیروزی اراده بر ظلمت است».

* سکینه جانسز:

«تمام زندگی من مبارزه بود؛ در زندان دیار بکر به صورت دژ خیمان تف کردم تا بدانند زن مبارز هرگز تسلیم نمی‌شود».

* شیرین علم‌هولی:

«سلول‌های انفرادی نتوانستند هویت مرا از من بگیرند؛ من تا آخرین نفس، صدای زنان به حاشیه رانده شده باقی خواهم ماند».

* فرزاد کمانگر:

«من ماهی سیاه کوچولویی هستم که راه دریا را یافته است؛ لبخند کودکان سرزمینم، بزرگترین پاداش مقاومت من است».

* حسین خضری:

«مرگ در راه آزادی، آغاز زندگی جاویدان است؛ دیوارهای بلند زندان هیچ‌گاه نتوانستند افق‌های روشن فکرم را محدود کنند».

و در آخر اینکه؛ اگر آزادی در اعماق روح یک انسان ریشه دوانده باشد، زمانی است که فراتر از بند و زنجیر است؛ چنین آزادی اصیلی همواره بال‌گشوده است و هیچ حصارى را توان آن نیست که مانع پرواز اندیشه‌ای شود که به رهایی خو گرفته است. آری، دیوارهای زندان

آزادی»، معنای جدیدی به مقاومت بخشیده‌اند. این مبارزان در درونِ سیاه‌چال‌ها، نه تنها برای آزادی کالبدِ خود، بلکه برای کرامتِ یک تاریخ و رهاییِ یک جغرافیا می‌رزمند. آن‌ها نشان دادند که وقتی «زن» به آگاهی تاریخی خود دست یابد و «زندگی» را از چنگالِ ذهنیتِ سلطه‌گر برهاند، «آزادی» به ضرورتی گریزناپذیر بدل می‌شود.

ایستادگی زندانیان سیاسی در ایران، امتدادِ همان منطقی است که می‌گوید؛ بزرگترین زندان، جهل و بی‌ارادگی است! آنان که در سلول‌های خود، سرودِ رهاییِ جامعه را زمزمه می‌کنند، ثابت کرده‌اند که حقیقتِ آزادی را نمی‌توان به زنجیر کشید. این مقاومت، بشارت‌دهنده طلوعی است که در آن، مرزهای میانِ درون و بیرونِ زندان برچیده خواهد شد؛ چرا که اندیشه‌ای که با فلسفه رهایی پیوند خورده باشد، پیشاپیش طعم پیروزی را چشیده و حصارهای اسارت را در ذهنِ خویش درهم شکسته است.

شاید تن را محصور کنند، اما هرگز نمی‌توانند روحی را که مأمِنِ آزادی شده است، به زانو درآورند. تاریخ را نه زندان‌بانان، بلکه همان کسانی نوشتند که از میانِ چهاردیواری‌ها، افق‌های دوردستِ رهایی را نگریستند. در فلسفه رهایی‌بخش رهبر آپو، آزادی نه یک وضعیتِ ایستا، بلکه یک مبارزه مداوم برای بازگشت به جوهرِ انسانی است. در این نگاه، «بند و زنجیر» پیش از آنکه در دست و پای زندانی باشد، در ذهنیتی است که به انحصار و سلطه تن داده است. بر اساس پارادایم زنِ ژیان آزادی رهایی جامعه از مسیر رهایی زن و بازپس‌گیری معنای زندگی می‌گذرد؛ و این دقیقاً همان نقطه‌ای است که دیوارهای زندان در برابر قدرتِ حقیقت فرو می‌ریزند. زندان برای کسی که به «جامعه اخلاقی و سیاسی» باور دارد، نه محلِ انزوا، بلکه به گفته رهبر آپو، به مثابه یک «آکادمی» برای صیقل دادنِ اراده و تعمیقِ اندیشه تبدیل می‌شود.

امروز، تبلورِ عینی این فلسفه را در مقاومتِ بی‌بدیل زندانیان سیاسی در ایران و به‌ویژه زنانِ پیشرو در بند می‌بینیم. آنان که با شعار «ژن ژیان

حماسه‌های ماندگار کوردستان در رگ‌های اردیبهشت

آلا هلگورد



که در تقاطع سیاست‌های قدرت‌های جهانی و حرص بی‌پایان دولت‌های انحصارطلب منطقه قرار گرفته، دو سده است که با تبرهای زهرآگین ذوب فرهنگی، نسل‌کشی و غارت سازمان‌یافته بمباران می‌شود. اما در

حماسه سرخ اردیبهشت، تبلور هستی در آئینه شهادت و نگاهی نو به فلسفه جانفدایی است که تاریخ این سرزمین را از نو نگاهشته است. تاریخ کوردستان، روایت جدال میان نیستی تحمیل شده و هستی فریاد کشیده است. سرزمینی

میان این خاکستر، ققنوس‌هایی سر برآورده‌اند که مرگ را نه یک پایان، بلکه به مثابه‌ی والاترین شکل بودن بازتعریف کردند. از منظر تحلیل‌های ریشه‌ای جامعه‌شناختی، سیاست‌های اعمال شده بر کوردستان تنها یک سرکوب جسمانی نبود، بلکه یک جامعه‌کشی همه‌جانبه بود که هدف آن قطع ریشه‌های ارتباطی میان انسان، خاک و تاریخ بود. دشمن با سلب هویت، انکار زبان و غارت منابع زیرزمینی و روحی، در پی آن بود که کوردها را به توده‌ای بی‌شکل، سرگردان و بی‌اراده تبدیل کند؛ توده‌ای که در زندان بی‌پایان حقارت، هر روز هزار بار مردن را تجربه کند. در چنین بن‌بست تاریخی، شهادت برای پیشاهنگان راه آزادی، یک انتخاب از سرناچاری یا برآمده از بن‌بست روانی نبود، بلکه یک کنش آگاهانه، عقلانی و اخلاقی برای شکستن ساختار انکاری بود که می‌خواست کوردستان را به گورستان آرزوها تبدیل کند. اگر جانفشانی‌های این فرزندان فداکار نبود، امروز کوردستان تنها نامی در

کتاب‌های تاریخ باستان می‌بود که زیر غبار فراموشی مدفون گشته بود. آن‌ها با خون خود، مرزهای هویتی و وجدانی را ترسیم کردند که هیچ جنگنده و تانکی قادر به عبور از آن نیست. آن‌ها ثابت کردند که هویت یک ملت، نه در اسناد رسمی اشغالگران، بلکه در اراده پولادین مبارزانش حک شده است.

در تفکر و نگرش آپوئستی، تعریف شهید از چارچوب‌های سنتی و مذهبی فراتر رفته و به یک حقیقت زنده، پویا و سیاسی تبدیل می‌شود. در این مکتب، شهید صرفاً کسی نیست که در میدان جنگ جان باخته است، بلکه شهید معمار اصلی زندگی آزاد و بنیان‌گذار اخلاق نوین جامعه است. این اندیشه، شهادت را پیوند میان زمان حال پر از ستم و آرمان آینده رها از بند می‌بیند. آغازگر این مسیر پرفراز و نشیب و نخستین ستاره پرفروغ آسمان شهادت این جنبش، «حقی قرار» بود. او که از دل جامعه‌ای دیگر برخاسته بود، با روحی بزرگ و جهان‌شمول، مرزهای تنگ ملی‌گرایی نژادی را درنوردید و به عنوان وفادارترین رفیق

به یک مکتب فکری ارتقا داد؛ مکتبی که در آن گذشتن از خویشتن برای رهایی دیگری، والاترین ارزش محسوب می‌شود. این اندیشه، شهادت را نه یک فقدان، بلکه به مثابه‌ی بازگشت به اصل خویشتن و بیدار کردن وجدان خفته بشریت می‌بیند.

در این دیدگاه، جامعه‌ای که دچار خودبیگانگی شده و تحت تأثیر تبلیغات دشمن، هویت خود را ننگ می‌پندارد، برای بازگشت به خویشتن نیازمند یک تکانه عظیم و تکان‌دهنده است. خون شهید، همان آگاهی بیدارگر و صاعقه‌واری است که گرد و خاک تسلیم را از چهره جامعه می‌زداید و به

انسان سرکوب‌شده جرأت می‌دهد تا دوباره قامت راست کند.

رهبر آپو با درکی عمیق از این ضرورت تاریخی، شهادت رفیق حقی قرار را نه یک ضایعه جبران‌ناپذیر یا عاملی برای تضعیف، بلکه به مثابه‌ی یک فرمان ایدئولوژیک برای پی‌ریزی بنیانی مستحکم‌تر ارزیابی کرد. ایشان با نگاهی معطوف به آینده، تصمیم

و همراه همیشگی رهبر این اندیشه، جان خود را فدای آزادی و همزیستی مسالمت‌آمیز ملت‌های خاورمیانه کرد. شهادت او در هجدهم اردیبهشت، به نقطه عطفی تبدیل شد که در آن، خون یک انقلابی برخاسته از دریای سیاه، با خاک کوردستان در آمیخت

در مکتب آپوئیسیم، هر شهادت یک «تولد دوباره» و هر قطره خون، میثاقی برای سازماندهی منسجم‌تر خلق است. بدین ترتیب، حزب نه تنها به عنوان یک ساختار سیاسی، بلکه به عنوان قلعه‌ی مستحکم صیانت از ارزش‌های شهدا شکل گرفت که آغازگر این مسیر پرفراز و نشیب، شخصیت انقلابی «حقی قرار» بود

تا پیامی جهانی صادر کند: آزادی یک ملت، در گرو پیوند و همبستگی تمام خلق‌های تحت ستم است. «حقی قرار» با نثار جان‌ش ثابت کرد که راه آپوئیسیتی، نه تنها راه نجات یک جغرافیا، بلکه مانیفست برادری واقعی و دفاع از کرامت انسانی در کل منطقه است. او با شهادت خود، مفهوم «رفاقت» را از یک واژه ساده

گرفتند که به میمنت این فداکاری عظیم و برای جاویدان ساختن آرمان‌های این رفیق گران‌قدر، حزب کارگران کوردستان را بنیاد نهند. این اقدام جسورانه، پاسخی کوبنده به سیاست‌های انکاری دشمن بود؛ پاسخی که نشان داد جنبش آپویی قادر است از دل سیاه‌ترین فاجعه‌ها، سبزترین رویش‌های تشکیلاتی را رقم بزند. رهبر آپو با این کارزار تاریخی، شهادت را از یک واقعه‌ی غم‌بار به یک نقطه عطف پر جوش و خروش تبدیل کرد تا ثابت کند که ادای احترام و ادامه‌ی راه شهدا، سوخت موتور محرکه‌ی انقلابی است که هرگز متوقف نخواهد شد.

این گام‌های استوار و حکیمانه، جنبش را در برابر ترازوی تاریخ و خون‌های ریخته شده سربلند ساخت و اجازه نداد که یاد شهدای راه آزادی در لایه‌های غبارگرفته زمان گم شود. تبدیل کردن شهادت یک رفیق به هسته‌ی مرکزی تشکیل حزب، نشان‌دهنده‌ی عالی‌ترین سطح وفاداری به عهد و پیمان بود.

این استراتژی ثابت کرد که در

مکتب آپوئیسم، هر شهادت یک «تولد دوباره» و هر قطره خون، میثاقی برای سازماندهی منسجم‌تر خلق است. بدین ترتیب، حزب نه تنها به عنوان یک ساختار سیاسی، بلکه به عنوان قلعه‌ی مستحکم صیانت از ارزش‌های شهدا شکل گرفت که آغازگر این مسیر پرفراز و نشیب، شخصیت انقلابی «حقی قرار» بود دشمن با تکیه بر ابزارهای کشتار مدرن، تانک‌ها، پهپادها و غارت بی‌پایان ثروت‌های این خاک که سرشار از ذخایر انرژی و غنای فرهنگی است، در پی تسلیم کردن روح کوردستان است. اما شهید این راه با فدا کردن جان خویش، نشان می‌دهد که انسان آزاد بزرگترین قدرت هستی است و هیچ سلاحی نمی‌تواند بر اراده‌ای که به حقیقت پیوسته است، پیروز شود. این همان نقطه‌ای است که فاشیسم و نظام‌های سلطه‌گر در آن شکست می‌خورند؛ چرا که آن‌ها در محاسبات مادی خود تنها به جسم و ماده می‌اندیشند و قادر به درک شکست‌ناپذیری فکر و باور نیستند. ایمان به این راه، نه یک باور ساده

و گذرا، بلکه آتشی است که از قلب اعصار و قرون، از قیام‌های کاوه تا مبارزات معاصر برآمده و در رگ‌های جوانان امروز جاری گشته است. این مسیری که با خون یاران آبیاری شده، جاده‌ای است که در آن «ترس» به عنوان ابزار اصلی کنترل اجتماعی، معنای خود را از دست داده و «عشق به سرزمین و خلق» جایگزین هر نوع دلبستگی مادی و فردی شده است. نگاه آپوئیستی به ما می‌آموزد که هر شهید، ستاره‌ای است که در شب تاریک استعمار و در عصر انجماد فکری، راه خانه را به گمگشتگان نشان می‌دهد. آن‌ها با خودگذشتگی، حصارهای بلندی را که دشمن به دور اندیشه‌ی ما کشیده بود، فروریختند و فضایی برای تنفس حقیقت گشودند. دشمن می‌پنداشت که با سیاست گرسنه گذاشتن، ایجاد قحطی مصنوعی، ویران‌گری سیستماتیک طبیعت، ایجاد ترس و وحشت و غارت در کوردستان، می‌تواند روح مقاومت را بفرساید، اما غافل از آن بود که هر قطره خونی که بر این خاک می‌چکد، بذر هزاران مبارز عاشق

آزادی را در بطن جامعه می‌کارد. این است راز جاودانگی ملتی که از دل مرگ، زندگی نوین می‌آفریند و از خاکستر خویش برمی‌خیزد.

اردیبهشت در تقویم مبارزاتی این سرزمین، تنها یک ماه در گذر زمان یا فصلی برای شکفتن گل‌ها نیست؛ بلکه محراب مقدس وفاداری و تجدید میثاق خونین با آرمان‌های بشری است. اردیبهشت، ماه شکوفایی طبیعت و همزمان ماه عروج بزرگترین معماران اندیشه‌ی نوین است که با پیشاهنگی قهرمانانی چون «حقی قرار» آغاز شد و با جانفشانی ستارگانی دیگر چون «فرهاد کورتای» و یارانش در دخمه‌های تاریک زندان آمد تداوم یافت. پیوند دادن اردیبهشت به مسئله‌ی شهادت، یک پیوند ارگانیک و ناگسستنی میان باززایی طبیعت و رستاخیز یک ملت است. همان‌گونه که در این ماه، زمین پس از زمستانی سخت جان دوباره می‌گیرد و سبزی و حیات بر پهنه‌ی گیتی می‌گسترده، جنبش آزادی‌خواهی نیز با یادآوری عهد خود با شهدا، نیرویی تازه برای درهم‌شکستن زنجیرهای اسارت

ذهنی و فیزیکی می‌بیند. اردیبهشت به ما می‌آموزد که برای رسیدن به بهار واقعی آزادی، باید از کوره راه سخت فداکاری عبور کرد و بهایی سنگین پرداخت. شعار طنین‌انداز «شهدا نمی‌میرند»، در حقیقت یک تحلیل عمیق جامعه‌شناختی از تداوم آرمان در کالبد اجتماع است. شهید با سپردن پرچم مبارزه به نسل‌های

استعمار می‌جنگند، تکثیر و جاودانه شده است. کوردستان سرزمینی است که به لحاظ ژئوپولیتیکی قلب تپنده‌ی خاورمیانه محسوب می‌شود و دشمنان بشریت همواره به دنبال غارت این ثروت‌ها، منابع آبی و ذخایر زیرزمینی آن بوده‌اند تا ماشین جنگی و سلطه‌ی خود را تغذیه کنند. اما شهدا با ایستادگی بی‌نظیر خود، این ثروت را

نه به عنوان طعمه‌ای برای غارتگران، بلکه به میراثی برای حیات آزاد آیندگان تبدیل کردند. آن‌ها با نثار جان، به دنیا فهماندند که ما قدیمی‌ترین مردمان این آب و خاک هستیم و هویت ما در اعماق تاریخ ریشه دارد؛ حقیقتی که سال‌ها زیر آوار دروغ‌های سیاسی و نقشه‌های تحمیلی مرزهای مصنوعی مدفون

شده بود، با خون آنان بار دیگر بر صدر اخبار جهان نشست.

در امتداد این خط سرخ که از دریای سیاه تا کوهستان‌های قندیل کشیده شده، اردیبهشت شرق

فرزاد، نه تنها یک معلم در کلاس‌های درس، بلکه آموزگارِ مکتبی بود که در آن «الفبای رهایی» را با جوهر جان بر تخته‌سیاه استبداد نگاشت. او و رفقایش "شیرین علم‌هولی، علی حیدریان، فرهاد و کیلی" نشان دادند که زندان و چوبه دار، نه پایانِ یک مبارز، بلکه عالی‌ترین تربیون برای فریادِ حقانیت ملتی است که هویتش را در لابه‌لای چرخ‌دنده‌های اعدام و انکار جست‌وجو می‌کند

بعدی، در واقع در کالبد تک‌تک جوانانی که امروز آگاهی می‌یابند، در نگاه کودکانی که با زبان مادری سخن می‌گویند و در اراده‌ی زنانی که برای شکستن بندهای مردسالاری و

کوردستان با نام بلند «فرزاد کمانگر» و یارانش، معنایی دگرگون یافت. فرزاد، نه تنها یک معلم در کلاس‌های درس، بلکه آموزگارِ مکتبی بود که در آن «الفبای رهایی» را با جوهر جان بر تخته سیاه استبداد نگاشت. او و رفقای‌اش (شیرین علم‌هولی، علی حیدریان، فرهاد و کیلی) نشان دادند که زندان و چوبه دار، نه پایانِ یک مبارز، بلکه عالی‌ترین تریبون برای فریادِ حقانیت ملتی است که هویتش را در لابه‌لای چرخ‌دنده‌های اعدام و انکار جست‌وجو می‌کند. شهادت آگاهانه آنان در نوزدهم اردیبهشت، ثابت کرد که اندیشه‌ی آزاد، مرزهای ساختگی جغرافیایی را نمی‌شناسد و خونِ معلمی در مریوان و کامیاران، همان بذری را می‌کارد که پیشتر «حقی قرار» در خاک این سرزمین افشانده بود.

عروج این ستارگان در اردیبهشت‌ماه، تلبور عینی این حقیقت است که شرق کوردستان، قلب تپنده آگاهی سیاسی و سنگر مستحکم صیانت از کرامت انسانی است. فرزاد کمانگر با لبخندی که تا

لحظه آخر بر لب داشت، پارادایم «ژن ژیان آزادی» و آموزش دموکراتیک را به عمق وجدان جامعه برد و نشان داد که شهید، معمارِ اخلاق نوین و درهم‌شکننده بن‌بست‌های روانی ایجاد شده توسط فاشیسم است. این جانفشانی‌ها، پیوندی ارگانیک میان «مقاومت زندان» و «مبارزه کوهستان» ایجاد کرد و به دشمنان بشریت فهماند که با طناب اعدام نمی‌توان خورشید آگاهی را به بند کشید. امروز، پژواک صدای آنان در رگ‌های نسل جوان شرق جاری است تا ثابت کند که حماسه اردیبهشت، مانیفستِ نبرد نهایی برای رسیدن به جامعه‌ای دموکراتیک و آزاد است که در آن هیچ قلمی شکسته نخواهد شد.

اگر با نگاهی ژرف به جغرافیای پربرکت و کوهستانی این سرزمین بنگریم، خواهیم دید که هر صخره، هر دره و هر چشمه‌ی آن، قصه‌ای از یک ایستادگی اساطیری را در سینه پنهان کرده است. دشمنان با طمع چنگ انداختن بر قلب تپنده‌ی فرهنگ خاورمیانه و ذخایر عظیم آن،

به این خاک یورش آوردند، اما با سدی روبرو شدند که از روح و جان شیرزان و شیرمردان این مرز و بوم ساخته شده بود.

آن‌ها به ما یاد دادند که داشتن شناسنامه بر روی کاغذهای دولتی که بوی انکار می‌دهند، زمانی ارزش دارد که «شناسنامه و اراده‌ی سیاسی» انسان در بند هیچ بیگانه‌ای نباشد. اردیبهشت، ماه سرخ کوردستان، گواهی است بر این ادعا که تاریخ حقیقی را نه فاتحان ستمگر و نه سلاطین غارتگر، بلکه آن جانفدایانی می‌نویسند که در اوج جوانی و آرزومندی، از تمام خواسته‌های شخصی خود گذشتند تا آرزوی جمعی یک ملت برای رسیدن به حق تعیین سرنوشت، به واقعیتی ملموس تبدیل شود. شهادت در این راه، نه یک پایان تراژیک، بلکه یک پیروزی اخلاقی بزرگ بر نظام‌هایی است که می‌خواهند انسان را به موجودی مصرف‌کننده، بی‌تاریخ و برده‌صفت تبدیل کنند. وقتی دشمن تمام راه‌های زیست انسانی را می‌بیند و هوای آزادی را مسموم می‌کند، شهید با گشودن دریچه‌ای از ایشار به سوی

ابدیت، بن‌بست تاریخی را می‌شکند و افق‌های جدیدی از مقاومت را پیش روی خلق می‌گشاید. این همان پیامی است که از بلندای کوهستان‌ها به کوچه‌های باریک شهرهای غبارگرفته می‌رسد: «تسلیم، راه نیستی و ذلت است و مقاومت، تنها مسیر دستیابی به حیات جاویدان»

ما امروز در برابر این دریای خون و میراث گران‌بهای قهرمانان مسئولیم؛ مسئولیتی که سنگینی آن را در هر تپش قلب سرزمین‌مان و در هر نگاه منتظر مادران شهدا حس می‌کنیم. ادای احترام به آنان نه در مراسم‌های نمادین، بلکه در تلاش شبانه‌روزی برای تحقق «جامعه‌ی دموکراتیک، اکولوژیک و مبتنی بر آزادی زن» نهفته است. عهد ما با «حقی قرار» و هزاران پیرو راه او، نه یک پیمان عاطفی زودگذر، بلکه سوگندی استوار و آهنگین است که تا رسیدن به قله‌های پیروزی و برپایی نظامی که در آن هیچ انسانی به دلیل زبان، نژاد یا عقیده‌اش تحقیر نشود، پابرجا خواهد ماند. این استوارترین پیوند میان نسل‌هاست؛ پیوندی که در آن، یاد شهید نه به

در کلاس‌های درس پنهانی، در مزارع مشترک و در شور انقلابی زنان، جانی دوباره یافته است. این راهی است که بازگشت در آن معنا ندارد و هر قدم ما در آن، لرزه‌ای است بر اندام کسانی که سودای نابودی این ملت و غارت این سرزمین مقدس را در سر می‌پرورانند. کوردستان با شهیدانش تعریف می‌شود و تا زمانی که خورشید از پس کوه‌های این خاک برمی‌آید، پرچم آزادی که با خون سرخ آنان رنگین شده، در اهتزاز خواهد ماند و پیروزی نهایی، پاداش ملتی خواهد بود که مرگ را برای زندگی آزاد به مبارزه طلبیده است.

عنوان یک خاطره‌ی تلخ، بلکه به عنوان یک قطب‌نمای استراتژیک برای حرکت به سوی آینده‌ای روشن، مستقل و پرافتخار عمل می‌کند. شهدا با عبور از «من فردی» و پیوستن به «مای جمعی»، به جامعه آموختند که چگونه می‌توان در برابر بزرگترین ارتش‌های جهان ایستاد و پیروز شد. آن‌ها به ما آموختند که قدرت واقعی در بمب‌ها و موشک‌ها نیست، بلکه در سازماندهی مردمی است که به حقانیت خویش ایمان آورده است. آری، آن‌ها جان دادند تا ما بمانیم و با سری افراشته، روایت این حماسه‌ی بی‌پایان را به گوش جهانیان برسانیم که کوردستان، مهد کهن تمدن و سرزمین ابدی آزادگان، هرگز در برابر تندبادهای فاشیسم و غارتگری سر خم نخواهد کرد. یاد و خاطره‌ی شهدای اردیبهشت، از «حقی قرار» گرفته تا آخرین جوانی که در جبهه‌های دفاع از انسانیت جان می‌سپارد، همواره در ضمیر بیدار خلق زنده است. شعار «شهدا نمی‌میرند»، فراتر از یک فریاد حماسی، یک حقیقت عینی است؛ چرا که آرمان آن‌ها در تک‌تک سنگرها،

تحولات سیاسی ایران در مقطع میانی و طولانی مدت و غایت جنگ جاری

کلمه رامین گارا



سال‌ها پیش ساخته شده، اکنون به مرز ظرفیت رسیده است. به همین دلیل، برخی ایالت‌ها مانند مین با ساخت مراکز جدید داده مخالفت می‌کنند؛ زیرا نگران خاموشی‌های مکرر و آسیب جدی به محیط زیست و منابع آب محلی هستند. در

هوش مصنوعی را اغلب به عنوان فناوری‌ای نامرئی و سبک‌وزن تصور می‌کنیم، اما در عمل بسیار سنگین و پرمصرف است. مراکز داده عظیم آن، برق و آب فراوانی مصرف می‌کنند و گرمای شدیدی تولید می‌نمایند. شبکه برق آمریکا که

انرژی عظیم، سرمایه‌های کلان و قوانین انعطاف‌پذیر دارند. این منطقه در حال تغییر نقش خود از صادرکننده نفت خام به مرکز پردازش داده‌های جهان است. با این حال، اجرای پردازنده‌های پر قدرت در بیابان با چالش گرمای شدید همراه است.

خنک‌سازی این سیستم‌ها تا دمای نزدیک به صفر مطلق، نیازمند

هلیوم است؛ عنصری حیاتی و غیرقابل جایگزین. حدود ۳۰ درصد از تأمین هلیوم جهان از قطر تأمین می‌شود و ایران نیز یک چهارم ذخایر جهانی را در اختیار دارد، ولی به دلیل تحریم‌ها هنوز از آن بهره‌برداری نمی‌شود. در نتیجه، کنترل منابع هلیوم در منطقه خلیج فارس (به‌ویژه میدان گازی مشترک بین قطر و ایران) عملاً سرعت پیشرفت هوش مصنوعی و تولید میکروچیپ‌های

پیشرفته در سطح جهانی را تعیین می‌کند.

به طور خلاصه، آمریکا برای حفظ رهبری در حوزه هوش مصنوعی ناچار

همین حال، چین بدون توجه به این موانع محلی، با سرعت بالایی پیش می‌رود. شرکت‌های چینی به سبب روسیه روی آورده‌اند تا از سرمایه طبیعی، زمین‌های وسیع و منابع غنی گاز طبیعی برای راه‌اندازی مراکز داده بزرگ استفاده کنند.

برای غلبه بر این محدودیت‌ها، غول‌های فناوری آمریکایی اکنون

پروژه هوش مصنوعی آمریکا در کشورهای عربی به خودی خود از «کمپین‌های فشار مداوم علیه تهران» و خنثی‌سازی بازیگران متخاصم حرف می‌زند. مسئله فقط همین نیست که آمریکا به نفت خام و بیابان‌های کشورهای عربی منطقه و یا به هلیوم مورد نیاز برای آن و حتی به برق بسیار نیاز دارد، بلکه این هم هست که تحقق این پروژه در کشورهای خلیج نیازمند رژیم متخاصمی چون جمهوری اسلامی ایران است

به سمت بیابان‌های خلیج فارس حرکت کرده‌اند. کشورهای مانند عربستان سعودی و امارات متحده عربی، زمین‌های خالی وسیع، منابع

است روابط خود را با کشورهای خلیج فارس تقویت کند، جلوی نفوذ چین را بگیرد و دسترسی مطمئن به انرژی و هلیوم را تضمین نماید. در غیر این صورت، خلأ ایجادشده سریعاً توسط چین پر خواهد شد و برتری فناوری آینده به پکن خواهد رسید.

پروژه هوش مصنوعی آمریکا در کشورهای عربی به خودی خود از «کمپین‌های فشار مداوم علیه تهران» و خنثی‌سازی بازیگران متخاصم حرف می‌زند. مسئله فقط همین نیست که آمریکا به نفت خام و بیابان‌های کشورهای عربی منطقه و یا به هلیوم مورد نیاز برای آن و حتی به برق بسیار نیاز دارد، بلکه این هم هست که تحقق این پروژه در کشورهای خلیج نیازمند رژیم متخاصمی چون جمهوری اسلامی ایران است. بنابراین بجای حرکت از جزء به کل یعنی از تحلیل مسایل ایران بعنوان جزء تا رسیدن به مسایل جهانی و آمریکایی در رقابت متخاصم با چین که کل است، می‌توان روشمندی تحلیل از مسایل کلی به جزئی را بکار گرفت. نخست موضوع ایران با مسایل

جهانی آمریکا را بررسی می‌کنیم. آمریکا به دنبال نوسازی نظم نوین جهانی برای بقا و حفظ هژمونی خود علیه بیش از ۲۰۰ کشور و دولت-ملت است. برای رسیدن به این اهداف امپریالیستی خود نیازمند حفظ «قدرت اقتصادی» خود و لذا بقای «قدرت هژمونیک سیاسی و نظامی‌اش» است. در این راستا، پس از گذشت سی سال و فروپاشی شوروی، به طرز باورنکردنی آمریکا به پایان این توهم رسید که هیچ رقیب هژمونیک جهانی ندارد. از وقتی که چین بعنوان اقتصاد دوم جهان دست یافته و می‌رود که شاهراه‌های تجارت و تولید جهان را از چنگ آمریکا برآید، واشنگتن حریص‌تر و جری‌تر شده.

طبق آخرین گزارش صندوق بین‌المللی پول آوریل ۲۰۲۶، سهم آمریکا و چین از اقتصاد جهان در سال ۲۰۲۶ به این صورت است: بر اساس «GDP» معیار رایج برای مقایسه قدرت اقتصادی بین‌المللی و ارزش دلاری

- ایالات متحده: حدود ۲۵/۷٪ از کل اقتصاد جهان (GDP آمریکا ≈

۳۲/۳۸ تریلیون دلار)

ممکن است با گزارش‌های بعدی IMF کمی تغییر کنند، اما بر اساس داده‌های آوریل ۲۰۲۶، وضعیت تقریباً همین است.

- چین: حدود ۱۶/۵٪ از کل اقتصاد جهان (GDP چین \approx ۲۰/۸۵ تریلیون دلار)

ایران و قطر در یک میدان مشترک نفتی در خلیج فارس بیشترین میزان ذخایر هلیوم جهان را دارند. قطر سی درصد و ایران یک چهارم ذخایر را دارند. هر کس این مخزن واحد را کنترل کند، عملاً «حد سرعت» کل زنجیره تأمین میکروچیپ‌های پیشرفته جهان را تعیین می‌کند. اکنون آمریکا در زمینه ساخت میکروچیپ‌ها از چین جلوتر است و در حد ۲ نانومتر آن را تراش داده و ظرفیت بخشیده است. چین اما هنوز در حد ۵ نانومتر است و می‌خواهد به سه نانومتر برسد. آمریکا از تایوان تاکنون بعنوان سرزمینی برای احداث کارخانجات ساخت میکروچیپ‌ها استفاده کرده همانطور که اکنون می‌خواهد از عربستان و امارات بعنوان سرزمین احداث مرکز داده‌های هوش مصنوعی استفاده کند. اختلاف میان آمریکا و چین بر سر تایوان هم به همین موضوع بنیادین برمی‌گردد. اما ارتباط مستقیم پروژه مرکز

کل GDP جهان در این معیار حدود ۱۲۶/۳ تریلیون دلار پیش‌بینی شده است. بر اساس GDP بر اساس برابری قدرت خرید (PPP) معیاری که هزینه زندگی و قدرت واقعی خرید را بهتر نشان می‌دهد: چین حدود ۱۹/۸٪ تا ۱۹/۹٪ از کل اقتصاد جهان (بزرگ‌ترین اقتصاد جهان در این معیار) است. ایالات متحده نیز حدود ۱۴/۵٪ از کل اقتصاد جهان است. در این معیار، اقتصاد جهان حدود ۲۱۹ تریلیون دلار بین‌المللی ارزش‌گذاری می‌شود و چین از سال ۲۰۱۴ تاکنون بزرگ‌ترین اقتصاد PPP جهان بوده است.

نکته مهم اینکه از GDP بیشتر برای سنجش نفوذ جهانی، تجارت بین‌المللی، بدهی‌ها و قدرت دلاری استفاده می‌شود و آمریکا هنوز در آن پیش‌تاز است. PPP نیز قدرت تولیدی داخلی و حجم واقعی اقتصاد را نشان می‌دهد و چین در آن جلوتر است. این ارقام پیش‌بینی هستند و

تغییر دهد تا آمریکایی و کمپرادور او شود. پس آمریکا ناچار است که کنترل ایران را بعنوان مرکز منطقه ریملند بزرگ (منطقه دسترسی به آبهای آزاد برای تجارت) در دست گیرد. چهارمین عامل این است که ایران از حیث داشتن ذخایر نفت و گاز و هلیوم جزو کشورهای سوم و

داده‌های هوش مصنوعی با استراتژی آمریکا علیه ایران چگونه است؟ نیاز به زیرساخت هوش مصنوعی و هلیوم خام، تا حد زیادی مسیر فعلی استراتژی آمریکا در خاورمیانه را توضیح می‌دهد. کمپن‌های فشار مداوم علیه تهران، همزمان با تغییر در نیازهای فناوری رخ می‌دهد.

اگر ایران به این خواست‌های آمریکا تن در ندهد، همانطور که تاکنون رخ داده، در تمام کریدورهای جهانی تجارت و انرژی، ایران را محروم خواهد ساخت. اکنون آمریکا کریدور شرق به اروپای چین را به نوعی مختل کرده است. حتی با ایجاد خطوط تجارت جهانی از هند به اسرائیل و اروپا، ایران و ترکیه را دور زده است

همچنین آمریکا غیر از احداث زیرساخت‌های هوش مصنوعی در کشورهای عرب خلیج فارس که دارای نفت و گاز و منافع خنک‌کننده آب فراوان هستند، برای ایجاد خط تجارت جهانی که در صد سال گذشته به دنبال آن بوده، به خلیج فارس و ایران جهت تأمین امنیت، نیاز دارد که این امر دومین عامل حمله به ایران را توضیح می‌دهد. سومین مقوله،

چهارم جهان است. پس آمریکا به این ذخایر عظیم بعنوان یک هاب انرژی نیاز دارد که بدون کمپرادور ساختن ایران از حیث سیاسی، نمی‌تواند به این هدف خود دست یابد. بنابراین اینکه نظام جمهوری اسلامی ایران یک موجودیت سیاسی،

استراتژیک بودن ایران از حیث ژئوپلیتیک سیاسی و اقتصادی است. امر تنگه هرمز به خوبی در جنگ جاری این اهمیت ژئوپلیتیک را به نمایش گذاشت. درثانی، ایران به چین و روسیه نزدیک است و آمریکا باید ایران را از حیث ساختار رژیم،

این معادله باقی بماند یا نفوذش افزایش یابد، کل پروژه برون‌سپاری هوش مصنوعی به خلیج فارس به خطر می‌افتد.

پس جنگ یا فشار آمریکا-اسرائیل علیه ایران نتیجه مستقیم و مکانیکی نیاز آمریکا به رهبری هوش مصنوعی است، نه فقط مسئله هسته‌ای یا ایدئولوژیک. حتی کنترل بر ایران برای آمریکا به معنای دورساختن چین از خلیج فارس و ایران خواهد بود. به همین دلیل، موضوع جنگ علیه ایران به رقابت متخاصم آمریکا با چین بازمی‌گردد. حتی اسرائیل هم اگرچه با چین روابط سیاسی و اقتصادی دارد، اما در یک وجه خاص، در کنار آمریکا به رقابت علیه چین کمک می‌کند. همانطور که آمریکا دهها مرکز تحقیقاتی استراتژیک برای کار بر روی چین دارد، اسرائیل هم مرکزی با چندین کارشناس و متخصص در این زمینه شکل داده است.

بنابراین، هر چه پروژه هوش مصنوعی آمریکا در خلیج فارس بزرگ‌تر و عمیق‌تر شود، فشار بر ایران بیشتر و ضروری‌تر می‌شود.

نظامی و اقتصادی و حتی دینی - ایدئولوژیک علیه آمریکا تشکیل داده و گروه‌های نیابتی زیادی را علیه آمریکا برشورانده، واشنگتن را خشمگین کرده است. این وضعیت ایران در تضاد و تخاصم با پروژه نظم نوین جهانی آمریکا است. از حیث دیگر، ایران بزرگترین خطر برای موجودیت اسرائیل به شمار می‌رود. همه اینها عاملیت ایران بعنوان خطر بزرگ برای هژمونی مرکز یعنی آمریکا را شکل داده و زمینه‌های لازم برای حمله آمریکا - اسرائیل را فراهم نموده است. پس آوردن هوش مصنوعی به عربستان و امارات، بدون کنترل یا حداقل خنثی‌سازی تهدید ایران (که درست کنار مخزن هلیوم نشسته)، غیرممکن یا بسیار پرریسک است.

آمریکا برای تأمین پایدار هلیوم و انرژی لازم برای AI، ناچار است روابطش با کل خلیج فارس را عادی‌سازی و اقتصادهای آن را به زنجیره تأمین دیجیتال خود بچسباند. همچنین بازیگران متخاصم خصوصاً ایران را خنثی کند تا خلأ ایجاد نشود و چین آن را پر نکند. اگر ایران در

عنوان کرده، کاملاً بجا و دقیق و حساب شده است. هر کدام از این سه خط‌مشی، پروژه‌های جداگانه برای برقراری نظم نوین خصوصاً در خاورمیانه دارند. پروژه ایران در جبهه مقابل این سه خط‌مشی قرار دارد و اساساً به بلوک رقیب یعنی چین و روسیه چسبیده است.

حتی اینکه گفته می‌شود که روسیه حامی استراتژیک ایران است، صحیح نیست. زیرا آمریکا می‌کوشد برای تنها گذاشتن چین، روسیه را از پکن دور سازد. بنابراین در جنگ اوکراین آخرسر امتیازاتی به مسکو خواهد داد و راضی خواهد ساخت که طبیعتاً به دوست نزدیک آمریکا مبدل خواهد شد. این

احتمال قوی است. این وسط، روسیه حامی استراتژیک ایران باقی نخواهد ماند. اگر آمریکا رژیم ایران را تغییر دهد، آنگاه چین و روسیه تنها خواهند ماند و به اهدافش نزدیک‌تر خواهد شد.

اگر ایران به این خواست‌های آمریکا تن در ندهد، همانطور که

چراکه هوش مصنوعی و ساخت میکروچیپ‌ها برای آمریکا حکم «سخت‌افزار فیزیکی تمدن آمریکایی» را از دارد. این امر، چین و روسیه و کره شمالی را به دشمن آمریکا مبدل کرده است. حتی انگلستان که دوست ظاهری

در این میان، پروژه‌ی «راه توسعه» عراق - کریدوری اقتصادی بلندپروازانه که خلیج فارس را از طریق عراق و ترکیه به اروپا متصل می‌کند - ممکن است کارکردی راهبردی و فوری پیدا کند. این طرح دیگر صرفاً یک ابتکار توسعه ملی نیست، بلکه بخشی از جستجوی گسترده برای مسیرهای تجاری و انرژی تاب‌آور در منطقه‌ای در حال تغییر است

استراتژیک آمریکا در هژمونی آمریکا تلقی می‌شود، به نوعی در رقابت با آمریکا قرار گرفته و به تخصم و ایجاد تعارضات سیاسی و اقتصادی علیه واشنگتن دست می‌زند. اینکه رهبر آپو سه خط‌مشی را متشکل از «خط‌مشی آمریکا، خط‌مشی انگلیس و خط‌مشی جنبش آپویی»

شرق هم به فروش نمی‌رسد. تنها شانس او فروش به ترکیه است.

پروژهی «راه توسعه» عراق - ترکیه و سهم ایران

اختلال‌های اخیر در جریان‌های دریایی از طریق «تنگه هرمز»، آسیب‌پذیری ساختاری اقتصاد جهانی را برجسته کرده است. برای دهه‌ها، صادرات انرژی خلیج فارس به این گذرگاه باریک و پرتنش وابسته بوده و بازارهای بین‌المللی را در برابر شوک‌های ژئوپلیتیکی آسیب‌پذیر کرده است. این خطرات جدید نیستند، اما ابعاد و فوریت آن‌ها، توجه را به مسیرهای جایگزین زمینی جلب کرده که گلوگاه‌های دریایی را دور می‌زنند.

در این میان، پروژهی «راه توسعه» عراق - کریدوری اقتصادی بلندپروازانه که خلیج فارس را از طریق عراق و ترکیه به اروپا متصل می‌کند - ممکن است کارکردی راهبردی و فوری پیدا کند. این طرح دیگر صرفاً یک ابتکار توسعه ملی نیست، بلکه بخشی از جستجوی

تاکنون رخ داده، در تمام کریدورهای جهانی تجارت و انرژی، ایران را محروم خواهد ساخت. اکنون آمریکا کریدور شرق به اروپای چین را به نوعی مختل کرده است. حتی با ایجاد خطوط تجارت جهانی از هند به اسرائیل و اروپا، ایران و ترکیه را دور زده است. این به معنای تغییر نظام‌های سیاسی و حاکمیتی در ترکیه و ایران در آینده نزدیک است. اسرائیل هم به این تغییر شدیداً تشنه است. در نتیجه ایران با از دست دادن خلیج فارس و تنگه هرمز، شانس استفاده از کریدورهای دیگر تجاری خصوصاً کریدور عراق به ترکیه را هم نخواهد داشت. محاصره شبه‌و نروژلایی دریایی ایران توسط آمریکا هم، اقتصاد ایران را فرو خواهد پاشید و تجارت زمینی با ترکیه و آسیای میانه ایران را نجات نخواهد داد.

ایران حتی از خط تجاری چین که از بالادست دریای خزر رد و به اروپا می‌رود، محروم شده است. فراتر از آن، خطوط لوله انتقال گاز از شمال به افغانستان و پاکستان تحت نام «تاپی» هم احداث شده و دیگر گاز ایران در

دادن فرصتی نادر برای بازتعریف جایگاه ژئوپلیتیکی خود را دارد. اختلال در تنگه هرمز را نباید شوک موقتی دانست، بلکه هشدار سازختری است. بازارهای جهانی انرژی برای دهه‌ها خطر مسیرهای دریایی متمرکز را تحمل کرده بودند، با این فرض که بازدارندگی نظامی و مدیریت بحران جریان صادرات را حفظ می‌کند. رویدادهای اخیر نشان داد این فرض شکننده است. این تحول کشورها را به بازنگری در مسیرهای زمینی واداشته است. پروژه راه توسعه بخشی از این جستجو برای ایجاد مسیرهای پشتیبان تجارت و انرژی است. اما جغرافیا به تنهایی کافی نیست. عراق باید موقعیت خود را به کریدوری عملیاتی تبدیل کند که هم ترانزیت تجاری و هم انرژی را مدیریت کند. اگر راه توسعه بخواد فزاتر از یک مسیر تجاری ساده عمل کند، باید با تلاش‌های موازی عراق برای گسترش زیرساخت‌های صادرات انرژی هماهنگ شود. پروژه به تنهایی اتصال لجستیکی خلیج فارس به ترکیه را فراهم می‌کند،

گسترده برای مسیرهای تجاری و انرژی تاب‌آور در منطقه‌ای در حال تغییر است. پروژه شامل ساخت شبکه‌ای حدود ۱۲۰۰ کیلومتری از بزرگراه و راه‌آهن از بندر بزرگ فاو در بصره تا مرز ترکیه است و با حمایت مالی امارات و قطر و همکاری ترکیه پیش می‌رود. هزینه آن حدود ۱۷ میلیارد دلار برآورد شده و هدف آن تبدیل عراق به هاب ترانزیتی آسیا-اروپا است. چون ترکیه در پروژه خط تجاری آمریکا از هند به اسرائیل و اروپا محروم شد، خواست با پروژه «توسعه راه» آن را جبران بکند اما هنوز مشخص نیست که موفق خواهد شد یا نه.

با این حال، ظرفیت این کریدور باید در چارچوب ساختار مالی عراق بررسی شود. حدود ۹۰ درصد درآمدهای دولتی عراق از صادرات نفت تأمین می‌شود که بخش عمده آن همچنان از تنگه هرمز عبور می‌کند. بنابراین، موفقیت پروژه به یکپارچه‌سازی آن با شبکه خطوط لوله انرژی بستگی دارد. بدون این هم‌راستایی، عراق خطر از دست

اما بدون پیوند با شبکه خطوط لوله، از نظر راهبردی ناقص می‌ماند: مسیری برای جابه‌جایی کالا، اما نه هیدروکربن‌هایی که تقاضای جهانی برای مسیرهای جایگزین را شکل می‌دهد.

ظرفیت راهبردی پروژه راه توسعه، آسیب‌پذیری مالی اصلی عراق را پنهان نمی‌کند. وابستگی ۹۰ درصدی به نفت صادراتی از هرمز، در کوتاه‌مدت و میان‌مدت با اینجاست. کاهش نمی‌یابد. اینجا گسترش خطوط لوله حیاتی می‌شود. پیشنهادهایی مانند خط لوله بصره-حدیثه، همراه با امتداد به بندر عقبه اردن در دریای سرخ و بانیاس سوریه در مدیترانه، برای ایجاد مبادی جایگزین صادرات نفت خام مطرح شده‌اند. تلاش برای بازآرایی مسیر شمالی به ترکیه (با دور زدن برخی مناطق کوردستان) و گفتگوها درباره احیای خط لوله قدیمی عراق-عربستان سعودی، نشان‌دهنده تلاش برای متنوع‌سازی جغرافیای صادرات است. اخیراً نیز دولت عراق سرمایه‌گذاری ۵.۱ میلیارد دلاری برای خطوط لوله چندجهته

از بصره به حدیثه تصویب کرده تا انعطاف‌پذیری صادراتی به سمت ترکیه، سوریه و اردن افزایش یابد.

چالش اصلی نه فنی، بلکه سیاسی است. چشم‌انداز زیرساختی عراق میان اقتدارهای رقیب، هم‌پوشانی‌های نهادی و شراکت‌های خارجی پراکنده مانده است. بدون راهبرد واحد که خطوط لوله را به راه توسعه پیوند دهد، این طرح‌ها موازی و غیرهم‌افزا پیش می‌روند و اثر جمعی‌شان محدود می‌شود.

اگر راه توسعه و شبکه خطوط لوله مرتبط به عنوان بخشی از راه‌حل آسیب‌پذیری گلوگاه‌ها دیده شوند، پیامدهای آن به سیاست منطقه‌ای کشیده می‌شود. برخلاف مسیرهای دریایی که با حضور نظامی تأمین می‌شوند، ترانزیت زمینی به ثبات داخلی و حکمرانی قابل پیش‌بینی نیاز دارد. این امر می‌تواند بازیگران خارجی — از قدرت‌های منطقه‌ای تا مصرف‌کنندگان بزرگ انرژی — را به تضمین ثبات عراق ترغیب کند. تلاش برای تأمین امنیت مسیرها ممکن است تعامل سیاسی، فشار

اقتصادی و شراکت‌های گزینشی را افزایش دهد. پروژه همچنین می‌تواند هماهنگی با ترکیه و کشورهای عربی خلیج فارس را تقویت کند، زیرا زیرساخت مشترک نیازمند هم‌سویی در امنیت و لجستیک است که خود ترکیه با اشغال بخشی از خاک اقلیم کردستان آن را به خطر انداخته.

اما این همکاری مشروط خواهد ماند. بدون تضمین ثبات داخلی، بازیگران خارجی احتیاط می‌کنند: در سطح گفتاری حمایت می‌کنند، اما گزینه‌های جایگزین (مانند مسیرهای عربستان-اردن-سوریه با دور زدن عراق) را پیگیری می‌کنند. نتیجه برای بغداد تناقض‌آمیز است: اهمیت راهبردی عراق افزایش می‌یابد، اما آسیب‌پذیری‌های داخلی‌اش نیز بیشتر می‌شود.

مانع اصلی بر سر راه عراق برای تبدیل شدن به کریدور قابل اتکا، نه جغرافیا و نه زیرساخت، بلکه سیاست داخلی و اشغال نظامی ترکیه است. یکپارچه‌سازی راه توسعه با شبکه خطوط لوله نیازمند هماهنگی‌ای است که نظام سیاسی پراکنده بغداد در تحقق آن دشواری دارد. قدرت

میان نهادهای رقیب، منافع حزبی و بازیگران مسلح تقسیم شده که لزوماً با راهبرد ملی هم‌سو نیستند.

به ویژه، گروه‌های همسو با ایران می‌توانند بر تصمیم‌های بزرگ زیرساختی اثر بگذارند، آن‌ها را تأخیر بیندازند یا تغییر دهند — خصوصاً تصمیم‌هایی که اهرم اقتصادی یا راهبردی ایران را کاهش دهد. در محیط پس از تنش‌های ایران-اسرائیل-آمریکا، این بازیگران بعید است منفعل بمانند و زیرساخت ممکن است به عرصه منازعه جدید تبدیل شود. چه‌بسا اگر ایران متوجه شود که نمی‌تواند از آن کریدور زمینی استفاده کند، نیابتی‌های شیعی خود را علیه آن خواهد شوراند.

علاوه بر این، اصلاحات لازم برای پشتیبانی از پروژه‌های ترانزیتی بزرگ — از شفافیت مقرراتی تا حمایت سرمایه‌گذاری — همچنان ناهمگون و محل منازعه سیاسی است. بدون پیشرفت در این حوزه‌ها، خصوصاً بدون رهایی از چنگ ایران و ترکیه، عراق نمی‌تواند پیش‌بینی‌پذیری و امنیت مورد نیاز برای تعهد بلندمدت خارجی‌ها را فراهم کند.

سیاسی واحد، هماهنگی داخلی و مدیریت هوشمندانه روابط خارجی است تا عراق از این موقعیت تاریخی بهره‌برد و از اشغال و جنگ‌افروزی ایران و ترکیه‌رهایی یابد.

در میانه جنگ

با در نظر داشت تحلیلات فوق، حرکت از کل به جزء را با آخرین موضوع یعنی بررسی سیاست داخلی ایران می‌توان در سپهر سیاسی طولانی‌مدت تکمیل نمود. وضعیت جمهوری اسلامی در جنگ با اسرائیل - آمریکا به نقطه‌ای از عدم بازدارندگی رسیده است. قطع‌یقین دیگر نمی‌توان موشک و پهپاد را بازدارندگی دانست. چه‌بسا برای همین نقصان بود که ایران به بستن تنگه‌هرمز روی برد تا شاید از آن یک سلاح بازدارنده بسازد. البته تنگه برای همیشه نمی‌تواند بسته بماند و بزودی باز خواهد شد. ایران در آینده هم نمی‌تواند از ناحیه تنگه آنطور که ادعا می‌کند با گرفتن عوارض از کشتی‌ها، میلیاردها دلار سالانه باج‌خواهی کند زیرا قوانین بین‌المللی دریاداری به او اجازه

پویایی‌های امنیتی پیرامون تنگه‌هرمز، گشایش راهبردی نادری برای عراق ایجاد کرده است. راه توسعه فرصتی برای بازتعریف جایگاه این کشور و تنوع‌بخشی اقتصادی فراهم می‌کند. اما این فرصت مشروط است. زیرساخت به‌تنهایی نمی‌تواند چندپارگی سیاسی را جبران کند و علاقه خارجی جایگزین انسجام داخلی نمی‌شود.

بدون یکپارچه‌سازی شبکه‌های حمل‌ونقل و انرژی، و اصلاحات ساختاری، عراق خطر ماندن در حاشیه تحولاتی را دارد که ظاهراً به نفع او هستند. ترکیه و ایران هم این خطر را ایجاد کرده‌اند. محیط پس از تنش‌های منطقه‌ای، نقش عراق را به‌طور خودکار ارتقا نمی‌دهد؛ بلکه ظرفیت آن را برای عمل کردن به‌عنوان کریدور واقعی (نه صرفاً مجرا) آزمایش خواهد کرد.

در نهایت، اینکه بغداد تا چه حد بتواند خود را بازسازماندهی کند تا این نقش را ایفا نماید، تعیین می‌کند که آیا جغرافیای عراق به راهبرد تبدیل می‌شود یا ظرفیتی تحقق‌نیافته باقی می‌ماند. موفقیت نیازمند اراده

حتی در تأمین نیازهای پروژه هوش مصنوعی در خلیج سهم عمده و سودآور داشته باشد. آمریکا ایران را برای همین می خواهد. اینگونه، نه مردم ایران بلکه طبقه بالا و حاکم که متشکل از الیگارهای سرمایه دار هستند، فربه تر و هیولاتر خواهند شد. ایران هم در سپهر جهانی نام و آوازه ای چون امارات و عربستان خواهد یافت. این به معنای انقلاب اما نخواهد بود. حتی نمی توان آن را رفرم یا اصلاح نامید. یک تغییر از بالا به دست هژمونی جهانی خواهد بود. چنین ایرانی، همانی نخواهد بود که با ژن ژیان آزادی شروع کرد و خواست انقلاب راستین شکل دهد. پس در آن صورت، نه جمهوری اسلامی بقا خواهد یافت و نه انقلاب راستین ملیت های ایران شکل خواهد گرفت. صرفاً صبغه ای از یک تغییر آمریکایی با برنامه امپریالیستی جهانی آن به میدان خواهد آمد.

اکنون وضعیت طوری است که جمهوری اسلامی هنوز حاضر به تسلیم نشده تا ایران وارد آن فاز آمریکایی شود. این در حالی است که جریانی از قدرت در ایران

نمی دهد. آمریکا هم می تواند به آسانی تنگه را باز کند اما از موقعیت بسته ماندن آن استفاده می کند تا نفت و گاز خود را بفروشد و این حادثه هم رخ داد.

با این اوصاف، تنها راه ایران برای بقا، مقاومت در جنگ است. هیچ راه دیگری ندارد. اما اینکه مقاومت می تواند به مدت طولانی در یک جنگ فرسایشی آمریکا را خسته و ضرر مند سازد و به عقب بنشاند، جای تردید است. مسلم است که از حیث قدرت های استراتژیک سیاسی، اقتصادی و نظامی، ایران به ورطه یک فلاکت افتاده است و آمریکا مرگبارتر شده است. پس در طول یک مدت کوتاه می تواند کار ایران را یکسره کند. لذا ناچار است مقاومت کند شاید ذره ای شانس بقا داشته باشد، مابقی داستان، فروپاشی از درون و شکل گیری یک نظام جدید است.

اگر ایران تخاصم با آمریکا را کنار بگذارد، همانطور که آمریکا در نظر دارد، می تواند در تمامی پروژه های اقتصادی و خطوط تجاری هند به خلیج و اسرائیل و اروپا شریک شود.

مشغول گفتگوهای غیرمستقیم پنهانی با آمریکا با میانجی‌گری پاکستان هست. چیدن پازل بلوک قدرت در داخل، تابلویی کامل را برایمان به نمایش خواهد گذاشت. در داخل سپاه پاسداران حاکم بلامنازع شده و بیت مجتبی خامنه‌ای را هم در ید قدرت خود قبضه نموده است. احمد وحیدی فرمانده سپاه، ذولقدر دبیر شورای عالی امنیت ملی، امیر حجازی شخصیت مورد اطمینان علی خامنه‌ای و حسین طائف از شخصیت‌های برجسته بیت، جریان اصلی قدرت با محوریت سپاه را تشکیل داده‌اند. قالیباف طیفی با کمی تفاوت از همان جریان است. پایدارچی‌ها با ریاست سعید جلیلی هم جریان رقیب و شدیداً تندرو را تشکیل می‌دهند که مخالف هرگونه سازش با آمریکا هستند. جریان اصلاح‌طلب هم فعلاً خاموش شده و در میدان بازی اصولگرایان حاکم جایی ندارد. این جریان تندرو و کمی معتدل قالیباف نمی‌توانند ایرانی را برای خود حفظ کنند که تشدید منازعه در آن به سود بقای آنها تمام شود و قدرت آن را ندارد

آمریکا را از راه بازدارندگی‌های ضعیف، پس بزند. هنوز نشانه‌های وحشتناک و عواقب مخرب جنگ دوازده و ۳۸ روزه و محاصره دریایی تنگه هرمز عیان نشده است زیرا به زمان نیاز دارد. هرچه بگذرد بحران اقتصادی و معیشتی و تولید و تجارت بیشتر در باطلاق فرو خواهد رفت. این روند، غرق‌شدن تدریجی و آرام آرام است. کمک‌های پشت‌پرده چین و روسیه که زیاد هم نیست نمی‌تواند به نجات جمهوری اسلامی کمک کند. حتی خوانش آن دو قدرت این است که ایران آینده‌ای درخشان ندارد و خود و نیابتی‌هایش بیشتر به محاق خواهند رفت. پس راه خودشان را خواهند پیمود و به ریسمان پوسیده ایران در مقابل آمریکا چنگ نخواهند زد. روسیه در ازای امتیازدهی به آمریکا و شراکت در پروژه امپریالیستی واشنگتن، می‌تواند به آسانی خود را نجات دهد که البته آمریکا هم چنین تمایلی دارد. در نتیجه چین تنها خواهند ماند. اروپا هم که تضعیف شده، ناچار به رام‌شدن خواهد شد. این وسط، پروژه امپریالیسم جهانی آمریکا بر

میدانی قدرت دولت- ملت‌های تسلیم‌شده به امپریالیسم آمریکا، در گفتگو با حاکمان ایران و ترکیه و سایر دول، یک جامعه دمکراتیک برسانند. این روند دمکراتیزاسیون تنها مجرای تنفس راستین برای ایران، ترکیه، سوریه و سایر کشورها در فضای خفقان‌آور امپریالیستی و وضعیت کمپرادوریشان خواهد بود. جمهوری اسلامی به همان اندازه که پروژه امپریالیستی آمریکایی مخالف شکل‌گیری سیاست دمکراتیک مردمی است، او هم در تضاد با جریان مثبت این شکل‌گیری سیاسی هست. پس بقای جمهوری اسلامی شاید برای چند صباحی دیگر بخاطر مقاومت‌های طیف‌های تندرو آن طولانی شود، ولی بالاخره محکوم به فروپاشی است و ثابت خواهد شد که راه نجات مردمان ایران نیست بلکه شانس برای زیاده‌خواهی‌های امپریالیستی قدرت‌های جهانی بوده و خواهد بود.

بنیان نظم نوین تکمیل خواهد شد و هم کشورهای با سیاست کلاسیک و جریات متخاصم رقیب چون ایران و نیابتی‌هایش و حتی چون اروپا و ناتوی مرگ‌زده‌شان؛ و هم مردمان و انقلاب‌هایشان در خاورمیانه، توسط آمریکا به حاشیه رانده خواهند شد. این روندی است که در بدترین حالت می‌توان پیش‌بینی کرد و زمینه‌های رخ‌دادن‌ها بسیار قوی است.

از سوی دیگر، در حدود میانه می‌توان به اراده‌های مردمی ملت‌های خاورمیانه اشاره‌ای داشت که از هردو بلوک یعنی هم از دولت- ملت‌های محافظه‌کار منطقه و هم از آمریکا دلزده و خسته هستند. آنها با درایت و سازماندهی منسجم می‌توانند این وسط جدا از جریان امپریالیستی، با تکیه با مفهوم و ساختار دموکراسی، مجرای برای سودبردن از تغییرات بیابند. انقلابات خلقی در خاورمیانه کم نیستند و کوردها از پیشاهنگان این انقلابات هستند. جنبش آزادیخواهی آپوئی با حمایت‌های مردمی و ملیتی می‌تواند در سپهر اجتماعی دمکراتیک خارج از سپهر

شیرین علم هولی؛ نهال مقاومت در زندان تا درخت "ژن ژیان آزادی" در خیابان

کتاب نرمین حسینی



نمی‌توان از قهرمانی و پیشاهنگی زنان آن چشم‌پوشی کرد. اگرچه دولت و ذهنیت مردسالاری همواره در تلاش بوده که نقش تاثیرگذار زنان را از میان برد ولی همچنان که روح سرکش آزادی را نمی‌توان اسیر کرد، قهرمان‌هایی همانند لیلا قاسم و شیرین علم هولی و همه‌ی زنانی که

"حقیقتی که جمهوری اسلامی هرگز نمی‌توانید اعدام کند؛ آینده و آزادی است...". این جمله واقعیت انکار نشدنی زنان کورد را به تصویر می‌کشد. زنانی که با دادن جانشان برای سرزمینی آزاد، بر سر دار می‌روند ولی تسلیم نمی‌شوند. خلق کورد؛ خلقی است که با ورق زدن صفحات تاریخش،

رژیم با سیاستی مبتنی بر دیدگاه‌های ایدئولوژیک خود، ترکیبی از نقش‌های سنتی که بر نقش خانواده‌محور تاکید دارد و برای یک زن نقشی فراتر از مادر و همسر بودن نیست و همچنان با اعمال محدودیت‌های قانونی و اجتماعی، در تلاش است زنان را در قفس تابوهای مردسالاری زندانی کند.

اعدام، زندان، فشار و دستگیری زنان؛ تعریفی برای رژیم اسلامی ایران است که سال‌ها در تلاش است با این سیاست‌ها زنان آزادی‌خواه را به سکوت وادارد. این در حالی است که صدای زنان به فریادی تبدیل شده است که سمفونی از رنگ استقلال، زیبایی و زن بودن را طنین‌انداز می‌کند، فریادی که طناب اعدام هم یارای خاموشی این سمفونی را ندارد.

زن بودن و در کنار آن کورد بودن و خواست آزادی، سه فاکتور چشمگیر برای ماشین اعدام رژیم اسلامی ایران است که هدف اساسی آن کشتن روح آزادیخواهان و به ویژه زنان است.

شیرین علم‌هولی هم حقیقتی است از جنس مقاومت که چهره‌ی واقعی و تاریک رژیم اسلامی ایران را آشکار کرد. شیرین دختری با روحیه‌ای جستجوگر بود که همیشه آرزوی

چوبه‌ی اعدام هم در برابر بزرگی روح و جسارت آنها سر تعظیم فرو آورده را نمی‌توان از صفحه‌های تاریخ زدود. شیرین علم‌هولی، زنی از شرق کوردستان، در مکانی که سلسله کوه‌های استوار زاگروس که فرهنگ ایزدبانویی را در دل خود جای می‌دهد، چشم به جهان گشوده است. او دختر کوهستان بود، مکانی که ایستادگی مشق روزهای کودکی می‌شود. می‌گویند: "هر جوانه‌ای بر روی ریشه‌های خود سبز می‌شود" شیرین هم نهالی بود که تشنگی ریشه‌هایش را با فرهنگ ایزدبانویی زاگروس سیراب کرد، قد کشید و با زندگی معنامندش، به سمبلی از مقاومت در برابر رژیم زن‌ستیز ایران تبدیل گشت. از آن روز بدین سو شیرین و رفقاییش در کلاس زندگی، معنای زندان و چوبه‌ی دار را تغییر دادند. زندان دیگر مکانی برای شکستن اراده و انکار هویت نبود بلکه به میدانی از مقاومت و مبارزه تبدیل شده بود.

رژیم ایران همیشه با اصرار بر سیاست انکار هویت، فرهنگ و سیاست‌های زن‌ستیزانه‌ی خود، در تلاش بوده است که صداهای آزادی را خاموش و مدعیان آزادی را از میان ببرد. این

آنکه کورد است بیشتر شکنجه می‌شود ولی هویت خود را هرگز انکار نکرد، جاودانگی زمانی بود که می‌دانست اعدام در انتظار اوست ولی بند زندان را به مکانی برای زنده کردن فرهنگ

تحصیل داشته و زبان فارسی را به خوبی ندانسته، ولی در دادگاهی محاکمه شد و اعدام شد که حتی زبان فارسی را هم نمی‌دانست. این احکام و اعدام‌ها تنها تلاشی برای انزوای زنان نیست،

زن بودن و در کنار آن کورد بودن و خواست آزادی، سه فاکتور چشمگیر برای ماشین اعدام رژیم اسلامی ایران است که هدف اساسی آن کشتن روح آزادیخواهان و به ویژه زنان است. شیرین علم‌هولی هم حقیقتی است از جنس مقاومت که چهره‌ی واقعی و تاریک رژیم اسلامی ایران را آشکار کرد

بلکه پیامی تهدیدآمیز برای همه‌ی زنانی است که خواستار تغییر، عدالت و آزادی یا به سخنی دیگر زندگی شایسته‌ای هستند. این در حالی است که تعهد زنان برای رسیدن به آزادی هزینه‌ی گزافی داشته است، هزینه‌ای به اندازه‌ی جان و زندگی

ایزدبانویی که همانا مقاومت است، تبدیل کرد و سمای آزادی می‌گرداند، جاودانگی زمانی معنا یافت که شیرین رمز جاودانگی "ژن ژیان آزادی" را بر دیوار زندان نوشت و همانند نامی که برای خود انتخاب کرده بود "روناهی" به نور امید و روشنایی برای زنان مبدل شد و به زندگی فرودستی که سیستم و ذهنیت زن‌ستیز و مردسالار بر زنان تحمیل کرده بود، رنگ تازگی و زنانه بودن بخشید.

حقوق زنان در ایران همواره مسیری دشوار و پر چالش بوده

شان؛ ولی همچون رهبر آپو می‌گوید: "امید از پیروزی با ارزش‌تر است" آنها برای رسیدن به آزادی دو چندان می‌شود.

همبندی‌های شیرین اعدام او را مانند اعدام زندگی توصیف می‌کنند؛ اما امروزه می‌بینیم این مقاومت تاثیری ماندگار داشته و در واقع آغاز فرهنگی از جنس اراده و عدم تسلیمیت تا به امروز است. حقیقتی که شیرین به جا گذاشته جاودانگی او در تمام لحظه‌های زندگیست، جاودانگی او زمانی آغاز شد که می‌دانست برای

است. از سال‌های پیش از انقلاب و تا به امروز، زنان همواره با چالش‌ها و اشکال مختلف تبعیض روبه‌رو بوده‌اند. رژیم اسلامی ایران، سیاست زن‌ستیزی و ذهنیت مردسالاری، مثلث دشواری‌های مقابل تلاش زنان برای رسیدن به حقوق و آزادی را نشان می‌دهد و همزمان جلوه‌ای از مقاومت و خستگی‌ناپذیر بودن زنان است. زنان شرق کوردستان و ایران همواره با وجود تفاوت ملیتی، فرهنگی، آیینی و ایدئولوژیک؛ وجه مشترک بسیاری داشته‌اند که در راس آنها مبارزه برای داشتن یک زندگی آزاد و دموکراتیک است.

با کشتن ژینا امینی و سر دادن شعار "ژن ژیان آزادی" بار دیگر فلسفه‌ی جاودانگی از نو خوانده شد و نقش مهم رهبری زنان بار دیگر آشکار شد و رژیم ایران و تمام جهان دیدند که چگونه زنان به نماد آزادی، مبارزه با ظلم و برابری تبدیل می‌شوند. شعار "ژن ژیان آزادی" که روزگاری بر سر دیوار زندان نوشته شده بود، به جرقه‌ی جنبشی تبدیل شد که زن، مرد، جوان و پیر حقیقت خود را در آن دیدند و همه یکصدا زیبایی این فلسفه را به گوش عاشقان آزادی حقیقی در

سرتاسر جهان رساندند.

با نگاهی به تاریخ می‌بینیم که هر چند دولت‌ها و افکار فاشیستی بخواهند مبارزان راه آزادی را از یاد ببرند یا مانند شیرین علم‌هولی، فرزاد کمانگر، فرهاد و کیلی، مهدی اسلامیان و علی حیدریان بر چوبه‌ی دار برند، اما آنها چوبه‌ی دار را هم به درختی از جنس اراده تبدیل می‌کنند که نسل‌های آینده بر سایه‌ی این درخت درس الف، همانند آزادی فرزاد کمانگر را تکرار کنند. عاشقان آزادی کسانی هستند که دشمنان کوتاه فکر از جنازه‌های آنها نیز می‌ترسد و در خیال خود با شکاندن سنگ قبرهای آنها می‌تواند میراثی که از خود به جای گذاشته‌اند را از میان برد؛ ولی حقیقتی که هرگز فراموش نمی‌شود، آزادی است که با فلسفه‌ی "ژن ژیان آزادی" آمیخته شده و به اوج خود رسیده است. "ژن ژیان آزادی" به نقطه‌ی عطفی در مبارزه زنان برای حقوق و آزادی تبدیل گشته است و همه‌ی زنان آزادی‌خواه و زندانی مانند پخشان عزیز و وریشه مرادی همانطور که از نامشان پیداست با آمیخته کردن این فلسفه با جان و روحشان به چراغ راه آزادی مبارزه‌ی زنان تبدیل شده‌اند.

اردیبهشت ماه شهیدان است و نوزدهم اردیبهشت اوج جنایت جمهوری اسلامی ایران

کله اهون چیاکو



بگذار نشان‌شان سروری آزاده باشد که ریشه در قلب آنها دارد و سر به آسمان می‌ساید....

روز جهانی کارگر است و پژاک خارج از آنکه مبارزه‌ی آزادی‌بخش ملی را به پیش می‌برد، بدون شک جریان سوسیالیستی نیز هست که پایه‌ی مبارزات‌اش در راستای منافع کارگران و زحمتکشان بنا نهاده شده است. در واقع، بعد از شکست جریان‌ات کلاسیک چپ در شرق کوردستان و ایران، این پژاک بود که دوباره به مبارزات سوسیالیستی و به تلاش و مبارزه جهت احقاق حقوق زحمتکشان جان تازه‌ای بخشید

متأسفانه در حمله‌ی اول ماه مه به مرکز مطبوعاتی پژاک در سال

با آغاز سال ۲۰۰۸، پژاک خود را برای کنگره‌ی سوم آماده می‌کرد. کنگر در آغاز همان سال برگزار شد. بعد از اتمام کنگر در تاریخ اول ماه مه سال ۲۰۰۸ به بخش رسانه‌ی پژاک در قندیل حمله شد.

در واقع، می‌شود گفت که یک اتحاد عمل بین نیروهای چنگ‌گانه علیه پژاک پیش آمد و در روز اول ماه مه سال ۲۰۰۸ به مرکز مطبوعات پژاک حمله شد. بدون تردید، انتخاب روز اول ماه مه نیز برای این حمله تصادفی نبوده و آگاهانه انتخاب شده است. همان‌طور که می‌دانیم اول ماه مه

۲۰۰۸، شش رفیق گران قدر شهید شدند. این رفقای ارزشمند رفقا آرگش، و داد، آمانج، فرات، هیرش و رامان بودند. شهید «آرگش باور» در دانشگاه ارومیه تحصیل می کرد و شش ماه به پایان دانشگاهش مانده بود که از ادامه ی تحصیل دست برداشت و در سال ۲۰۰۶ به صفوف گریلا پیوست. وقتی حملات گسترده به خلق کورد و گریلا را مشاهده کرده بود، گفته بود الان وقت مبارزه است و در صورت پیروزی دشمن، دیگر مدرک و تحصیلات هیچ به کار ما نمی آید و باید برای شکست دشمن به صفوف گریلا پیوست. او نمونه ی یک جوان مبارز و به تمام معنا انقلابی بود. رفیق آرگش با وجود اینکه تنها پسر خانواده بود و فقط یک خواهر داشت و از سوی خانواده امکاناتی برای زندگی شخصی برایش فراهم بود، راه مبارزه را برگزید

شهید «وداد آمد» اهل شمال کوردستان بود و سالیانی در کرماشان، سنندج و... فعالیت کرده بود. رفیق و داد که در کامیاران دستگیر شده بود و بعد از انتقال

به سنندج از زندان سنندج از طریق کانال کولر فرار کرد. وی در حین پرش از دهنه ی کانال کولر یک پایش شکسته می شود و خود را به سختی به خانه ای در آن اطراف می رساند. خوشبختانه، صاحبخانه خانواده ای میهن دوست بودند و به او پناه می دهند، وی را مداوا میکنند و بعد او را به رفقا در قندیل می رسانند. رفیق و داد برای اینکه کاملاً بهبود یابد، نزد رفقای مرکز مطبوعات میماند و در آنجا مشغول نوشتن زندگینامه ی رفیق هورام ژیان می شود. چون مدتی با رفیق هورام در کامیاران و کرماشان با هم فعالیت کرده بودند ویژگی های شهید هورام بر او تأثیراتی زیادی گذاشته بود. لازم به ذکر است که شهید هورام (فرزاد قبادی) یکی از مبارزان شرق کوردستان بود و در سال ۲۰۰۶ در پی درگیری با نیروهای رژیم در مناطق بین روانسر و کامیاران شهید شد. او اهل کامیاران بود و در گسترش مبارزات آپویی در این منطقه نقش به سزایی را ایفا کرد

شهید «هیرش آمد» نیز مدت زیادی در شرق کوردستان فعالیت کرده

بود و برای مدتی به قنديل برگشته بود و در بخش مطبوعات پژاک کار می کرد و در آنجا نیز یکی دو کتاب را ترجمه کرده بود.

شهادت «رامان جاوید» هم اهل مهاباد بود و در بخش مطبوعات پژاک مشغول ترجمه‌ی کتاب «مسئله‌ی شخصیت در کوردستان» (پرسی که سایه‌تی له کوردستاندا) اثر رهبر آپو به زبان فارسی بود که قبلاً اشاره کردیم. این کتاب بسیار مهم است. متأسفانه بخشی از آن ترجمه شده بود که در نتیجه‌ی این بمباران از بین رفت. اما رفقاً بعداً ترجمه را کامل کردند و آن را چاپ و منتشر کردند

درواقع شهید شیرین همان کسی بود که ژن ژیان آزادی را از مبارزه کوردستان به مبارزات سرتاسر ایران منتقل کرد و بر روی دیوار زندان اوین شعار ژن ژیان آزادی را حک کرد تا به سرمشق مبارزه خلق‌های ایران در بیرون مبدل شود. بی شک میتوان شیرین را قهرمان و پیشتاز جنبش ژن ژیان آزادی در ایران قلمداد کرد

«شهید آمانج» نیز اهل مریوان بود و در مطبوعات پژاک کار می کرد. شهید «فرات چله» هم اهل شمال کوردستان بود که پیش‌تر در هر سه بخش دیگر کوردستان فعالیت کرده بود و گفته بود می‌خواهم مدتی نیز در شرق کوردستان فعالیت

کردند و تأکید داشتند که باید برای توقف این حملات بی‌وقفه که بر پژاک و کل جنبش وارد می‌شود، جوابی دندان‌شکن به دشمن داد. در این میان، شهید «شیرین علم‌هولی» و شهید «چیا روناھی» خود را برای عملیاتی در قلب دشمن یعنی در

شهر تهران پیشنهاد کردند شهید شیرین علم‌هولی که نام سازمانیاش روناهی چالاک بود، میگفت: «به دو دلیل من خودم را برای چنین عملیاتی پیشنهاد می‌کنم: اول اینکه با تأثیرپذیری از رفقا روناهی و چالاک که در همان مقطع شهید شده بودند، به صفوف گریلا ملحق شدم و به این رفقای شهید دینی دارم که باید با ارتقای مبارزه، این دین را ادا کنم. دوم اینکه در کل، حمله‌ای بی‌وقفه و بزرگ بر جنبش ما در جریان است و اخیراً نیز به قلب ما یعنی قندیل و بخش رسانه‌ای ما حمله کرده‌اند و ما هم باید قلب دشمن را هدف قرار دهیم.

پژاک سال ۲۰۱۰ نیز اولین کنفرانس خود را برگزار کرد. لازم به ذکر است که حین برگزاری کنفرانس درحالی‌که هنوز کنفرانس به پایان نرسیده بود، در تاریخ ۱۹ آپریل رفیق چیا روناهی در مناطق اورامان طی توطئه‌ای از پیش طراحی شده شهید شد. بعد از به پایان رسیدن کنفرانس و تنها سه هفته پس از شهادت شهید چیا

روناهی، در تاریخ ۵ مه سال ۲۰۱۰ پنج رفیق مبارز و فداکار ما در دالاهو با همکاری مزدوران رژیم و خائنین به ملت کورد مسموم و شهید شدند. رفیق حکیم اهل شهر وان، رفیق شاهین دالاهو اهل کرماشان و از رفقای یارسان، رفیق خوشمهر (رضا فقی سلیمانی) اهل سنندج، رفیق نوپلدا اهل شمال کوردستان و رفیق زوزان اهل روژآوای کوردستان از شهدای این توطئه بودند

در واقعه‌ی شهادت شهیدان دالاهو خون فرزندان سه قسمت کوردستان در دالاهو به شیوه‌ای ناجوانمردانه و به دور از اخلاق جنگ ریخته شد و درهم آمیخت. این نیز از سویی، توحش دشمن و از سوی دیگر، اتحاد ملی خلق کورد را تداعی گر بود. همه‌ی ما می‌دانیم که جمهوری اسلامی برای از بین بردن دشمنان خود به هر شیوه‌ای از توحش و بی‌اخلاقی متوسل می‌شود. درواقع، شیوه‌ی به شهادت رساندن رفقایمان در دالاهو پیامی را در برداشت و آن نیز این بود که به رفقا و گریلاهای پژاک نشان دهد که اگر بار دیگر پایشان به منطقه‌ی کرماشان و دالاهو

برسد، آنان را مسموم خواهند کرد چراکه به دلیل اهمیت فراوان این منطقه، رژیم با تمام توان سعی می‌کند تا این منطقه به جنبش آزادی‌بخش ملی کورد ملحق نشود. درواقع، شیوه‌ی به شهادت رساندن رفقا با آگاهی انتخاب شده بود رژیم با این شیوه‌ی شهادت یعنی از طریق مسموم کردن رفقا، می‌خواست هشدار بدهد که اگر گریله‌های پژاک تا کامیاران و مریوان و جوانرود آمده‌اند و در مقاطع قبلی نیز این مناطق شاهد حضور مبارزات ملی کوردها بوده است، اما منطقه‌ی ایلام و کرماشان یعنی مناطق جنوب شرق کوردستان از حساسیت خاصی برای دولت ایران برخوردار است و ایران به هیچ عنوان اجازه نمی‌دهد مردم این مناطق به مبارزه‌ی ملی خود وصل شوند. به همین دلیل، هر اقدامی را به شدیدترین شیوه جواب خواهد داد تا مانع گسترش مبارزه در این مناطق گردد

دو هفته بعد از شهادت رفقای دالاهو، جمهوری اسلامی جنایت بزرگتری مرتکب شد و این جنایت

بعد از دیدار محمود احمدی نژاد رئیس‌جمهور وقت جمهوری اسلامی ایران با مقامات «حزب عدالت و توسعه» AKP در ترکیه رخ داد؛ یعنی بعد از ملاقات آنها با همدیگر، ناگهان خبر اعدام چهار رفیق مبارز و قهرمان ما منتشر شد که این چهار رفیق و واقعه‌ی اعدام آنها برای عموم خلق کورد و خلق‌های ایران آشناست

شهید فرزاد کمانگر، شهید شیرین علم‌هولی، شهید فرهاد وکیلی و شهید علی حیدریان رفقایی بودند که در تاریخ ۱۹ اردیبهشت سال ۸۹ اعدام شدند. شهید فرزاد کمانگر یک معلم بود اما تحت هیچ شرایطی تسلیم خواسته‌های دولت استعمارگر ایران نشد. رفیق فرزاد کمانگر از سویی با اتکا به توان و استعداد خود، سعی می‌کرد به مبارزه‌ی ملت کورد به‌ویژه در امر آموزش زبان و تاریخ کوردستان به دانش‌آموزانش خدمت کند و از سویی دیگر، بخشی از پولی را که به‌عنوان حقوق معلمی دریافت می‌کرد، هزینه‌ی کودکان و دانش‌آموزان خانواده‌های بی‌بضاعت می‌کرد

ادبی خود، بار دیگر به کالبد مبارزه د مید و به مبارزه و مقاومت انگیزه‌ای تازه بخشید. در نهایت نیز به الگویی از مبارزه و مقاومت برای خلق کورد و دیگر خلق‌های ایران تبدیل شد. در واقع، ادبیاتی را که شهید فرزاد کمانگر خلق کرد، تداعی‌گر و احیای آثار انقلابی صمد بهرنگی و مقاومت مبارزین دوران پهلوی و مقاومت انقلابی‌های دهه شصت خورشیدی در برابر جمهوری اسلامی بود.

از سوی دیگر، زن کورد، شهید شیرین علم‌هولی بود که در تجربه‌ی زیستی خود، ستم ملی، جنسیتی و طبقاتی را به شدت تجربه کرده بود. او از ماکو به شاهو آمده بود تا با این ستم‌ها مبارزه کند. رفیق شیرین از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ در منطقه‌ی شاهو حضور داشت. من خود شاهد هستم که در تمامی فعالیت‌ها چه فعالیت‌های نظامی و چه تشکیلاتی پیش‌تاز بود. در سال ۲۰۰۸ بعد از حمله‌ی شدیدی که به بسیاری از مواضع ما از جمله بخش مطبوعات ما شد، رفیق شیرین علم‌هولی و رفیق چیا روناھی برای انجام یک

و بخش دیگر را هزینه‌ی مبارزه و فعالیت می‌کرد. در واقع، مقدار بسیار کمی از پول حقوق معلمی خود را صرف هزینه‌های شخصی و خانوادگی خودش می‌کرد. شهید فرزاد انسانی نبود که به فکر منفعت خود باشد و در تمام دوران کار و فعالیتش، هیچگاه فقط برای خودش نیست چرا که اگر برای خود می‌زیست، می‌توانست امتیازات و منافع زیادی را برای خود فراهم کند. اما اهداف ملی و اجتماعی بزرگ‌تری داشت و زندگی را به حوزه‌ی زندگی شخصی و خانوادگی محدود نمی‌کرد. ایشان در زندان هم بزرگ‌ترین مقاومت را کرد. در واقع، درست در زمانیکه جمهوری اسلامی از طریق دو دهه سرکوب، جامعه را در سکوت فرو برده بود و زندان تبدیل شده بود به مکانی برای بی‌اراده کردن و به تسلیم واداشتن و در نتیجه‌ی این شرایط، ادبیات مبارزه و مقاومت داشت به فراموشی سپرده می‌شد. شهید فرزاد بار دیگر ادبیات مقاومت و مبارزه را در شرق کوردستان و ایران احیا کرد. وی از طریق ارسال نامه‌های

عملیات به تهران رفتند و در آنجا عملیات مؤثری را انجام دادند. خبر این عملیات به دلیل قدرت و تأثیری که داشت در همه جا پیچید و در سطح رسانه‌های داخلی و جهانی پوشش داده شد. اما متأسفانه رفیق شیرین بعد از عملیات در منطقه‌ی عملیاتی دستگیر شد

رفیق شیرین بعد از دستگیری، به مدت دو سال در بدترین شرایط تحت شکنجه‌های جسمی و روانی قرار گرفت اما هیچکس به وسیله‌ی اعترافات شیرین دچار مشکل نشد چراکه رفیق شیرین سخت‌ترین شکنجه‌ها را تحمل کرد ولی اعتراف نکرد. همبندی‌های رفیق شیرین نقل می‌کنند که شهید شیرین چه تأثیری بر آنان گذاشته است و بسیاری از همبندی‌هایش هم با وجود گذشت چند سال از آن اتفاق، هنوز هم مطالبی در وصف شخصیت، منش و اخلاق رفیق شیرین مینویسند و ابراز می‌دارند. آنان می‌گویند: با وجود اینکه رفیق شیرین تحصیلات آن‌چنانی نداشت، از درک و بینش بسیار بالایی برخوردار بود و اقرار می‌کنند که

بارها از خود پرسیده‌اند این چه مکتبی است که شیرین را اینگونه پرورش داده است. این درحالی است که دوستان و همبندی‌های رفیق شیرین که این مسائل را ابراز می‌دارند، کورد، آپویی و پژاکی نیستند تا از ناحیه‌ی احساس ملی، حزبی و تعلقات ایدئولوژیک به رفیق شیرین نگریسته باشند. آنان می‌گویند که طی زندانی بودنش با ابتکار او در زندان، مراسم ۸ مارس برگزار می‌کردیم و در مورد مسئله‌ی زن به بحث و گفتوگو می‌پرداختیم. در واقع شهید شیرین همان کسی بود که ژن ژیان آزادی را از مبارزه کوردستان به مبارزات سرتاسر ایران منتقل کرد و بر روی دیوار زندان اوین شعار ژن ژیان آزادی را حک کرد تا به سرمشق مبارزه خلق‌های ایران در بیرون مبدل شود. بی‌شک میتوان شیرین را قهرمان و پیشتاز جنبش ژن ژیان آزادی در ایران قلمداد کرد

شهید فرهاد وکیلی نیز یک پدر مبارز و میهن‌دوست بود که می‌توانست زندگی آرام و بدون دغدغه‌ای برای خود و خانواده‌اش

خلقمان مورد عفو و بخشش واقع شود. کسانی که در زندان شهید فرهاد و سه شهید دیگر را شناخته‌اند و با آنها هم زندانی بوده‌اند، به کرات از اخلاق و انسانیت شهید فرهاد و سه رفیق دیگر گفته‌اند و از ایستار انقلابی آن‌ها تمجید و ستایش کرده‌اند

نفر چهارم هم رفیق ما علی حیدریان اهل دهگلان بود. رفیق علی نیز نمونه‌ی جوانی و رشادت بود. او به صفوف گریلا پیوسته بود و سالیان زیادی در نیروهای ویژه‌ی گریلا فعالیت کرده بود. او نیز در زندان مانند سه رفیق دیگر مقاومت را پیشه کرد و در دوران زندانیاش، تردیدی در اصرار بر مبارزه به دل راه نداد.

لازم به ذکر است که از میان این چهار رفیق، شهید علی حیدریان و شهید شیرین علم‌هولی کادر حرفه‌ای و گریلا بودند. اما رفیق فرزاد کمانگر و رفیق فرهاد و کیلی از اعضا و کادرهای محلی پژاک بودند که همچون کادری حرفه‌ای و یک میلیتان عمل کردند و با روح و استقامت گریلابی در میدان مبارزه و

فراهم کند و آنانی که او را می‌شناختند، بر این موضوع واقفند که دارای چنین موقعیتی هم بود که زندگی آرامی برای خود و خانواده‌اش فراهم کند. اما وقتی دید ملتش زیر ستم و ظلم است، آسایش خود را فدای مبارزه در راه رهایی ملت خود کرد. او سالیان زیادی به مبارزه پرداخت. بعدها او هم دستگیر شد و به زندان افتاد. مقاومت شهید فرهاد هم در زندان مثالزدنی است و با تمام شکنجه‌های روانی و جسمانی که به او اعمال می‌شد، کوچک‌ترین تزلزلی را نپذیرفت و چون کوه در برابر ظلم ظالمان ایستاد. حتی یکبار مسئولین جمهوری اسلامی ایران به شهید فرهاد و کیلی می‌گویند نامه‌ای خطاب به خامنه‌ای بنویسد و اظهار ندامت و پشیمانی کند تا شاید مشمول عفو واقع شود. اما شهید فرهاد با لحنی قهرمانانه و بسیار شجاعانه اظهار می‌کند که رهبر شما باید چنین نامه‌ای را بنویسد و در برابر خلق ما ابراز ندامت و پشیمانی کند چراکه او خلق ما و ملت ما را تحت استعمار و استثمار درآورده است. شاید به این طریق، ازسوی

کوران مقاومت ظاهر شدند به هر صورت در سال ۲۰۱۰ بعد از آنکه پژاک کنفرانس اول خود را برگزار کرد، با حملات همه جانبه‌ی دشمن مواجه شد. همان طور که ذکر شد، تعدادی از رفقا در عرصه‌ی گریلایی طی اقدامات توطئه‌گرانه و با راه‌اندازی کمین‌ها و عملیات ازسوی دشمن شهید شدند. در ۱۹ اردیبهشت هم در زندان اوین چهار رفیق ما را اعدام کردند. پژاک در مقابل این حملات و شهادت رفقا در سطح وسیع، دست به اقدامات مسلحانه زد و عملیات‌های گسترده و تأثیرگذاری را در برابر نیروهای جمهوری اسلامی ایران انجام داد. طی این عملیات‌ها نیز ده‌ها نفر از نیروهای دشمن کشته شدند. سطح این عملیات‌ها بسیار محکم و توانمند بود تا جایی که ازسوی دشمن را در تنگنا قرار داد و ازسوی دیگر، باعث خوشحالی خلق کورد شد چراکه این عملیات‌ها پاسخی بود به جنایات حکومت اشغال‌گر جمهوری اسلامی؛ به‌ویژه جنایت ۱۹ اردیبهشت در زندان اوین. لازم به ذکر است که این عملیات‌ها نزدیک

به دو ماه به طول انجامیدند و هریک از آنها، خسارات زیادی را به دشمن وارد آوردند. اما خوشبختانه گریلا در تمام این عملیات متضرر نشد و رفقا چنان دقیق عمل می‌کردند که با وجود وارد ساختن ضربات مهلک به دشمن، خود از عرصه‌ی عملیات سالم برمی‌گشتند

پژاک در کنفرانس خود بیش‌تر بر لزوم ارتقای فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی فرهنگی و تشکیلاتی تأکید کرد، اما لازم بود به جنایات جمهوری اسلامی ایران که در برابر خلق کورد و گریلا مرتکب شده بود، پاسخی محکم داده شود. پژاک با عملیات‌های نظامی خود به دولت ایران نشان داد که خلق کورد بیصاحب نیست و پژاک توان آن را دارد که به دست‌درازی‌های جمهوری اسلامی جواب محکمی بدهد. البته ازسوی دیگر، پژاک سعی می‌کند در دایره‌ی جنگ فرسایشی و بدون نتیجه نیفتد. به همین دلیل، با دقت و کنترل تمام، عملیات‌هایش را پیش میبرد

اول ماه مه نماد درخشان مبارزه علیه استثمار

✍️ فواد رحمانی



شیکاگو گره خورده است که برای مطالبه هشت ساعت کار در روز به خیابان آمدند؛ سرکوب خونین آن‌ها در میدان «های مارکت» نه تنها شعله اعتراض را خاموش نکرد، بلکه آن را به نمادی فراملی بدل ساخت تا در سال ۱۸۸۹، کنگره بین‌المللی کارگران در پاریس، این روز را به عنوان روز جهانی کارگر اعلام کند و همبستگی جهانی علیه ستم طبقاتی را از مرزهای جغرافیایی فراتر ببرد.

اول ماه مه نماد درخشان مبارزات طبقه‌ای است که دهه‌ها زیر چرخ‌دنده‌های استثمار، برای بازیابی کرامت انسانی خویش ایستادگی کرده است. این روز بزرگ، یادآور این حقیقت بنیادین است که «کار» نه یک کالا برای انباشت بی‌پایان سرمایه، بلکه جوهر حیات بشری و بنیان اصیل پیوندهای اجتماعی است که توسط نظام سلطه به یغما رفته است. تاریخچه این روز با خون کارگرانی در سال ۱۸۸۶ در

در ایران نیز، مبارزات کارگری همپای تحولات جهانی، ریشه‌ای عمیق دارد؛ از نخستین اعتصابات کارگران صنعت نفت در جنوب و چاپخانه‌های تهران در اواخر دوران قاجار و اوایل پهلوی که برای حق تشکلیابی جانفشانی کردند، تا نقش کلیدی کارگران در فلج کردن ستون‌های اقتصادی رژیم پیشین در جریان انقلاب ۱۳۵۷ که با اعتصابات سراسری نفت‌گران، کمر استبداد را شکستند. در این میان، کردستان همواره سنگر مستحکم مبارزات طبقاتی و سیاسی بوده است؛ جایی که سنت‌های مبارزاتی کارگران در پیوندی ناگسستنی با جنبش‌های آزادی‌خواهانه، به ویژه در دهه‌های اخیر، شکلی سازمان‌یافته به خود گرفته و با وجود جو امنیتی حاکم، کارگران کردستان با برپایی تجمعات مستقل و پیوند زدن مطالبات معیشتی به آزادی‌های سیاسی، پیشاهنگ ایستادگی علیه استثمار مضاعف ملی و طبقاتی بوده‌اند.

پس از استقرار جمهوری اسلامی، این جنبش وارد کارزار

نابرابر علیه رژیم شد که با فریب شعارهای عدالت‌خواهانه، سنگین‌ترین یوغ استثمار و سرکوب را بر گردن تولیدکنندگان ثروت نهاد. حاکمیت جدید با انحلال شوراهای مستقل کارگری که از دل انقلاب برآمده بودند و جایگزینی آن‌ها با نهادهای امنیتی چون «شوراهای اسلامی کار»، تلاش کرد تا هرگونه صدای حق‌طلبی را در گلو خفه کند؛ اما مقاومت کارگران در برابر خصوصی‌سازی‌های رانتی، قراردادهای موقت و غارت صندوق‌های بازنشستگی، نشان داد که این طبقه در خط مقدم مبارزه با ماهیت ضد کارگری این رژیم ایستاده است. در دهه‌های اخیر، اعتصابات شکوهمند در بخش‌های کلیدی صنعت و خدمات، از هفت‌تپه و فولاد اهواز تا پتروشیمی‌ها، فراتر از مطالبات معیشتی، مستقیماً ساختار غارتگر حاکم را هدف قرار داده و طبقه کارگر را به عنوان نیروی پیشران و آلترناتیو سیاسی در برابر استبداد مذهبی تثبیت کرده است.

در این میدان، کردستان به عنوان کانون تپنده آگاهی طبقاتی، نقشی

تاریخی و الهام‌بخش ایفا کرده و کارگران آن با درکی عمیق از پیوند میان ستم ملی و استعمار طبقاتی، سنگر مقاومت را حتی در سیاه‌ترین دوران سرکوب حفظ کرده‌اند. می‌کند، شوریده‌اند. این پایداری بی‌وقفه، جنبش کارگری را به جنبش‌های نوین آزادی‌خواهانه پیوند زده و ثابت کرده است که رهایی از ستم، تنها از مسیر همبستگی آگاهانه

طبقه‌ای می‌گذرد که چیزی برای از دست دادن جز زنجیرهایش ندارد.

نقد نظام سرمایه‌داری در واقع نقد نظامی است که بر تضادی آشتی‌ناپذیر استوار شده و با تبدیل نیروی کار به کالا و غصب ارزش اضافی، ثروت را در قطب کوچکی متمرکز و فقر را در میان اکثریت تولیدکننده

تکثیر می‌کند. این سیستم با تحمیل کار شاق، کارگر را از محصول کار خویش، از طبیعت و در نهایت از «خویشتن» بیگانه می‌سازد؛ در این پارادایم، انسان تنها تا زمانی ارزش دارد که به سودآوری ماشین تولید یاری رساند. در ایران، این

پیروزی خط سوم بدون حضور متشکل طبقه کارگر در شوراها محلی ناممکن است؛ این طبقه است که با برپایی سیستم‌های نوین مدیریت جمعی، می‌تواند تضمین‌گر استقرار جمهوری دموکراتیک باشد. در این مسیر، باید نسبت به نظام‌هایی که تحت نام سوسیالیسم، کارگران را استثمار کرده‌اند نیز هشدار داد؛ سیستم‌هایی که در کشورهای نظیر چین و کره شمالی، وحشیانه‌ترین اشکال سرمایه‌داری دولتی را زیر نقاب واژگان انقلابی پنهان کرده‌اند

فعالان کارگری در کردستان با سازمان‌دهی شبکه‌های مستقل و برگزاری مراسم‌های نمادین اول ماه مه در دل فضای پادگانی، نه تنها علیه فقر و بیکاری تحمیلی، بلکه علیه کلیت رژیم‌هایی که بقای خود را در سرکوب سیستماتیک جست‌وجو

بر بنیاد اراده آزاد جمعی ضروری ساخته است؛ جایی که مفهوم «ملت دموکراتیک» با عبور از دولت‌گرایی و ناسیونالیسم تمامیت‌خواه، بر پایه همزیستی داوطلبانه خلق‌ها و طبقات ستم‌دیده بنا می‌شود.

در این مسیر، اتحاد طبقاتی کارگران فراتر از مرزهای اتنیکی، ستون فقرات این پارادایم است؛ چرا که کارگران با تحمل بیشترین فشار از سوی انحصارهای مذهبی-نظامی، پتانسیل بالایی برای پیوند زدن مطالبات عدالت‌خواهانه به ساختارهای خودمدیریتی جامعه دارند. این اتحاد، تنها راه مقابله با سیاست‌های «تفرقه بینداز و حکومت کن» رژیم است. تحقق این افق، در گروی نقش‌آفرینی کارگران در استراتژی خط سوم است؛ مسیری که با مرزبندی صریح با استبداد حاکم و آلترناتیوهای ارتجاعی، بر نیروی ذاتی جامعه تأکید می‌ورزد. کارگران در این جایگاه، پیشاهنگانی هستند که با تکیه بر «سیاست دموکراتیک»، از تبدیل شدن جنبش به ابزاری برای جابه‌جایی نخبگان جلوگیری می‌کنند.

وضعیت به شکلی مضاعف تجربه می‌شود، چرا که طبقه کارگر در تلاقی استثمار عریان و سرکوب سیستماتیک قرار دارد. فقدان امنیت شغلی و دستمزدهایی که چندین برابر زیر خط فقر هستند، کارگران ایرانی را در وضعیتی برده‌وار قرار داده و خصوصی‌سازی‌های رانتی، کارخانه‌ها را به مخروبه و کارگران را به ارتش بزرگ بیکاران بدل کرده است.

سرمایه‌داری در ایران نه یک مدل توسعه‌محور کلاسیک، بلکه ترکیبی از غارتگری رانتی و انحصارهای مذهبی-نظامی است که بر دلالتی متکی است. این ساختار با انسداد مجاری مشارکت سیاسی به یک بن‌بست کامل رسیده که جامعه را در وضعیت انفجاری قرار داده و ضرورت یک گذار انقلابی را آشکار کرده است؛ گذاری که نه فقط برای جابه‌جایی قدرت در بالا، بلکه برای دگرگونی بنیادین در ساختارهای تولیدی جهت حاکمیت اراده جامعه بر سرنوشت خویش است. این بن‌بست ساختاری، گذار به یک جمهوری دموکراتیک را

پیروزی خط سوم بدون حضور
مشکل طبقه کارگر در شوراها
محلی ناممکن است؛ این طبقه
است که با برپایی سیستم‌های
نوین مدیریت جمعی، می‌تواند
تضمین‌گر استقرار جمهوری
دموکراتیک باشد. در این مسیر،
باید نسبت به نظام‌هایی که تحت
نام سوسیالیسم، کارگران را استثمار
کرده‌اند نیز هشدار داد؛ سیستم‌هایی
که در کشورهایی نظیر چین و
کره شمالی، وحشیانه‌ترین اشکال
سرمایه‌داری دولتی را زیر نقاب
واژگان انقلابی پنهان کرده‌اند.
در این ساختارها، دولت خود به
«کارفرمای بزرگ» تبدیل شده که
کارگر را در بی‌حقوق‌ترین وضعیت
قرار داده است؛ آنچه در چین
فروخته می‌شود، در حقیقت ادغام
توتالیتریسم سیاسی با هارترین
شکل بازار آزاد است.

سوسیالیسم دولتی این رژیم‌ها هیچ
قربابتی با آرمان‌های انسانی ندارد،
چرا که با جایگزینی بوروکراسی
حزبی، تنها شکل ستم را تغییر داده
و روح رهایی‌بخش سوسیالیسم را
به مسلخ برده‌اند. آلترناتیو واقعی

در پارادایم «ملت دموکراتیک»
نهفته است که سوسیالیسم را نه
در قدرت قهرآمیز دولت، بلکه در
کمونالیزه کردن حیات اجتماعی
بر اساس نیازهای واقعی جامعه
می‌بیند. تفاوت بنیادین سوسیالیسم
جامعه‌محور با نسخه‌های دولتی
در این است که قدرت از پایین
به بالا سازمان می‌یابد و «دولت»
به نفع «جامعه سازمان‌یافته» عقب
می‌نشیند. این مدل با تکیه بر
تعاونی‌ها و مدیریت شورایی،
مالکیت را اجتماعی بازتعریف کرده
و آزادی زنان را زیربنای هرگونه
رهایی طبقاتی می‌داند. در نهایت،
انترناسیونالیسم در این افق، به
معنای اتحاد نیروهای دموکراتیک
علیه ساختار دولت-ملت و هژمونی
مدرنیته سرمایه‌داری است تا با
عبور از ناسیونالیسم و مذهب‌گرایی،
جهانی بدون استثمار ساخته شود
که در آن کنفدرالیسم جهانی،
ضامن اصلی عدالت و آزادی پایدار
بشریت باشد.

مقاومت در زندان و بازتولید معنا؛ نقش شهیدان پژاک در گسترش پارادایم «ژن ژیان آزادی»

هیمن آلان 



نیست، بلکه کنشی آگاهانه برای حفظ سوژگی، بازتعریف هویت و شکستن منطق سلطه است. در تجربه جنبش‌های کوردی، به‌ویژه در چارچوب مبارزات پژاک، زندان به یکی از کانون‌های تولید معنا و بازسازی گفتمان‌های بدل شده است. در این میان، نقش شهیدانی چون فرزاد، شیرین، علی، فرهاد و مهدی نه فقط به‌عنوان قربانیان

مقاومت در زندان، به‌مثابه یکی از پیچیده‌ترین و در عین حال عمیق‌ترین اشکال کنش سیاسی، همواره جایگاهی ویژه در تاریخ مبارزات رهایی‌بخش داشته است. زندان نه تنها مکان سرکوب فیزیکی، بلکه میدان بازتولید قدرت از طریق کنترل ذهن، اراده و هویت است. در چنین فضایی، مقاومت صرفاً به معنای نافرمانی یا ایستادگی فیزیکی

زندانی، نماد ایستادگی در برابر تلاش سیستماتیک برای نابودی اراده انسانی است. مقاومت او را نمی‌توان صرفاً در قالب امتناع از تسلیم یا پذیرش فشارهای امنیتی فهمید؛ بلکه باید آن را به‌عنوان نوعی کنش معرفتی در نظر گرفت که از طریق آن، زندان به صحنه‌ای برای بازتعریف حقیقت بدل

سرکوب، بلکه به‌عنوان سوژه‌های فعال در تولید و گسترش پارادایم «ژن ژیان آزادی» اهمیت ویژه‌ای دارد. دیسکورس «ژن ژیان آزادی» را نمی‌توان صرفاً یک شعار سیاسی دانست؛ این مفهوم در واقع یک دستگاه فکری-فلسفی است که رهایی جامعه را در پیوندی ارگانیک با رهایی زنان تعریف می‌کند.

نقش شیرین در گسترش «ژن ژیان آزادی» را باید در توانایی او برای تبدیل تجربه زیسته به آگاهی جمعی جست‌وجو کرد. او با حضور فعال در مبارزات، چه در بیرون از زندان و چه در درون آن، نشان می‌دهد که چگونه زن می‌تواند از موقعیت «موضوع سلطه» به «فاعل رهایی» گذار کند

این پارادایم، با نقد بنیادین ساختارهای پدرسالارانه، دولت‌محور و مردسالار، بر این فرض استوار است که هیچ جامعه‌ای بدون آزادسازی زن از قید سلطه تاریخی، قادر به تحقق آزادی نخواهد بود. پژاک به‌عنوان یکی از جنبش‌هایی که این پارادایم

می‌شود. فرزند در شرایطی که نظام زندان تلاش می‌کند فرد را به «ابژه» ای مطیع تبدیل کند، با حفظ آگاهی و تعهد سیاسی خود، این روند را معکوس کرده و خود را به «سوژه» ای فعال بدل می‌سازد. این تبدیل، نه تنها یک عمل فردی، بلکه دارای پیامدهای جمعی است؛ زیرا مقاومت او به الگویی برای دیگر زندانیان و حتی بیرون از زندان تبدیل می‌شود.

را در سطح نظری و عملی دنبال کرده، تلاش کرده است تا مبارزه را از سطح صرفاً نظامی یا سیاسی به سطحی اجتماعی-فرهنگی و معرفتی ارتقا دهد. در این چارچوب، نقش زنان نه به‌عنوان «حامی» یا «قربانی»، بلکه به‌عنوان سوژه‌های اصلی تغییر تعریف می‌شود.

شهید فرزند، به‌عنوان یکی از چهره‌های برجسته مقاومت در

از سوی دیگر، شهید شیرین جایگاهی متمایز در این میان دارد؛ زیرا مقاومت او در تقاطع دو سطح از سلطه شکل می‌گیرد: سلطه سیاسی و سلطه جنسیتی. مبارزات او را نمی‌توان بدون درک جایگاه زن در ساختارهای پدرسالارانه تحلیل کرد. شیرین نه تنها در برابر سرکوب دولتی ایستادگی می‌کند، بلکه همزمان با ساختارهای فرهنگی و ذهنی‌ای مبارزه می‌کند که زن را به حاشیه می‌رانند. در این معنا، مقاومت او صرفاً سیاسی نیست، بلکه دارای ابعاد عمیقاً اجتماعی و معرفتی است.

نقش شیرین در گسترش «ژن ژیان آزادی» را باید در توانایی او برای تبدیل تجربه زیسته به آگاهی جمعی جست‌وجو کرد. او با حضور فعال در مبارزات، چه در بیرون از زندان و چه در درون آن، نشان می‌دهد که چگونه زن می‌تواند از موقعیت «موضوع سلطه» به «فاعل رهایی» گذار کند. این گذار، صرفاً یک تغییر موقعیت فردی نیست، بلکه به معنای تغییر در کل ساختارهای معنایی جامعه است. شیرین با مقاومت خود، این پیام را منتقل می‌کند که آزادی زن نه یک مطالبه ثانویه، بلکه شرط امکان

هرگونه آزادی است.

در تحلیل علمی مقاومت در زندان، می‌توان از مفاهیم نظری متعددی بهره گرفت. یکی از این مفاهیم، «قدرت انضباطی» است که به‌ویژه در آثار میشل فوکو مورد بررسی قرار گرفته است. زندان به‌عنوان یکی از نهادهای اصلی این نوع قدرت، تلاش می‌کند از طریق نظارت، کنترل و تنبیه، بدن‌ها و ذهن‌ها را به انقیاد درآورد. اما مقاومت زندانیان، به‌ویژه در نمونه‌هایی چون فرزاد و شیرین، نشان می‌دهد که این قدرت هرگز مطلق نیست و همواره با اشکال مختلفی از مقاومت مواجه می‌شود. این مقاومت‌ها، نه تنها قدرت را به چالش می‌کشند، بلکه امکان‌های جدیدی برای بازتعریف سوژگی و آزادی ایجاد می‌کنند.

از منظر سیاسی، مقاومت در زندان دارای کارکردی دوگانه است. از یک سو، به‌عنوان شکلی از مبارزه مستقیم با نظام سرکوب عمل می‌کند و مشروعیت آن را زیر سؤال می‌برد. از سوی دیگر، به‌عنوان یک منبع الهام و بسیج اجتماعی در بیرون از زندان عمل می‌کند. روایت‌های مقاومت، به‌ویژه زمانی که با شهادت همراه می‌شوند، می‌توانند به عناصر

نهایی، بلکه به‌عنوان یک فرآیند مداوم از مبارزه، بازاندیشی و بازسازی تعریف می‌شود. می‌توان گفت که مقاومت در زندان، به‌ویژه در تجربه شهیدان فرزند و شیرین، نشان‌دهنده ظرفیت‌های عمیق انسان برای ایستادگی در برابر سلطه و خلق معنا در دل شرایط سرکوب است. این مقاومت‌ها، با پیوند خوردن به پارادایم «ژن ژیان آزادی»، فراتر از تجربه‌های فردی رفته و به بخشی از یک پروژه جمعی برای رهایی تبدیل شده‌اند. پروژه‌ای که در آن، زن نه در حاشیه، بلکه در مرکز قرار دارد؛ و آزادی، نه به‌عنوان یک امتیاز، بلکه به‌عنوان حقی بنیادین برای همه تعریف می‌شود. این تجربه‌ها همچنین نشان می‌دهند که زندان، علی‌رغم کارکرد سرکوبگرانه‌اش، می‌تواند به فضایی برای تولید آگاهی و بازسازی گفتمان تبدیل شود. در چنین فضایی، مقاومت نه تنها به معنای بقا، بلکه به معنای خلق امکان‌های جدید برای زندگی است. امکان‌هایی که در آن، انسان می‌تواند حتی در محدودترین شرایط، آزادی را بازتعریف کرده و آن را به افقی برای مبارزه جمعی بدل سازد.

قدرتمندی در شکل‌دهی به حافظه جمعی و هویت سیاسی تبدیل شوند. در این میان، شهیدان پژاک با تبدیل رنج فردی به معنای جمعی، نقش مهمی در تقویت گفتمان رهایی ایفا کرده‌اند. اهمیت مقاومت در زندان، به‌ویژه در زمینه مبارزات زنان، دوچندان می‌شود. زیرا زنان زندانی نه تنها با سرکوب سیاسی، بلکه با اشکال خاصی از خشونت جنسیتی نیز مواجه هستند. در چنین شرایطی، مقاومت آنان نه فقط به معنای ایستادگی در برابر دولت، بلکه به معنای مقابله با نظم جنسیتی حاکم نیز هست. تجربه‌هایی مانند مقاومت شیرین نشان می‌دهد که چگونه می‌توان در دل این شرایط، فضاهایی برای بازسازی هویت زنانه و خلق اشکال جدیدی از همبستگی ایجاد کرد. پژاک با تأکید بر نقش زنان در مبارزه، تلاش کرده است تا این تجربه‌ها را به بخشی از یک پروژه بزرگ‌تر رهایی تبدیل کند. در این چارچوب، شهیدان نه فقط به‌عنوان نمادهای فداکاری، بلکه به‌عنوان حاملان یک گفتمان در نظر گرفته می‌شوند. گفتمانی که در آن، آزادی نه به‌عنوان یک وضعیت

احترام به زنان و سوسیالیسم

زوزان سیما 



اخلاقی ارتجاعی و غلبه بر جزم‌اندیشی و نه لیبرال بودن از ویژگی‌های برجسته یک هویت سوسیالیستی است. رهبر آپو تعریف جدید نسبتاً ساده و رادیکالی به این موارد افزود. این ارزیابی جدید در واقع تعمیق اندیشه‌های وی در سال ۱۹۹۷ مبنی بر «کشتن مردانگی مسلط»

پذیرفته‌ترین تعریف از یک جامعه‌ی سوسیالیستی و یک فرد سوسیالیست مبتنی بر غلبه بر بیگانگی از طریق آگاهی طبقاتی است. بر این اساس یک فرد سوسیالیست باید فداکار، فروتن، انقلابی و مردمی باشد. برچیدن الگوهای فئودالی و چارچوب‌های

است. وی بارها بر معیار سوسیالیست بودن یک فرد با این جملات تاکید نمود: «اصل اساسی سوسیالیسم، رهایی زنان است. معیار سوسیالیست بودن یک مرد، دانستن نحوه‌ی زندگی صحیح با یک زن است. نخستین آزمون من با سوسیالیسم، دانستن نحوه‌ی صحبت با یک زن بود. سوسیالیسم از اینجا آغاز می‌شود. کسانی که چگونگی صحبت با یک زن را نمی‌دانند، نمی‌توانند سوسیالیست باشند.»

از سنجش سوسیالیسم بر اساس نحوه‌ی ارتباط با زنان چه باید بدانیم؟ چگونه می‌توان یک موضع و هویت زنانه‌ی قابل احترام را تعریف کرد؟ منشأ بی‌احترامی به زنان چیست؟ از چه زمانی آغاز شد؟ ابزارها و روش‌های این بی‌احترامی چیست؟ این سوالات مهم است و باید بدان پرداخت.

اوج احترام به هویت زنان در هویت ایزدبانوان بیان می‌شود که ما آن را به عنوان یک فیگور اسطوره‌ای مورد بحث قرار می‌دهیم. در اینجا سخن از یک نیروی متعالی که به عنوان یک باور و نیروی خلاق پرستش می‌شود، نیست. بلکه ابراز احترام به جایگاه اجتماعی زنان در هویت ایزدبانو یافت

می‌شود. به عبارت دیگر دلیل احترام به زنان این نیست که باورها و اسطوره‌ها پیرامون ایزدبانو-مادر متمرکز شده‌اند. این جایگاه تاثیرگذار زنانگی در زندگی اجتماعی است که تقدیس شده و به درجه‌ی ایزدبانویی ارتقاء می‌یابد. جوزف کمبل در این رابطه می‌گوید: «نکته‌ی مهم در مورد ایزدبانوان این نیست که آیا زنان بر تخت نشسته و در یک جامعه‌ی مادرمدار حکومت می‌کنند یا خیر؛ مهم این است آیا زن بودن، معنای زن بودن درک، شناخته و مورد احترام قرار می‌گیرد یا خیر؟»

تقدس زنان آنطور که اغلب تصور می‌شود، به رمز و راز باروری و مادری آنان محدود نمی‌شود. در حالی که شامل این مفهوم نیز می‌شود، معنا و دامنه‌ی مادری گسترش یافته و دربرگیرنده‌ی فعالیت و رهبری زنان در بسیاری از حرفه‌ها و زمینه‌های کاری که آن‌ها در آن تخصص دارند، است. به عبارت دیگر زنان در طول تاریخ نه تنها به دلیل توانایی باروری و زایش، بلکه به دلیل توانایی خود در سازماندهی، حمایت از تغییر و دستیابی به پیشرفت‌های فنی و علمی از جایگاه اجتماعی محترم، مقدس و ارزشمندی

برخوردار بوده‌اند.

برای یک زن امری استثنایی است و تنها با هزینه‌ی بسیار بالایی قابل دستیابی است. فکر می‌کنم تجربه‌ی زندگی هر زنی پر از نمونه‌هایی است که به او اثبات می‌کند احترام مهم‌تر از عشق است. موقعیت‌های

چگونگی گذر از یک موقعیت محترم به وضعیتی که زنان حتی انسان محسوب نمی‌شوند، کشته می‌شوند و مورد توهین قرار می‌گیرند، موضوع

بسیاری وجود دارد که دارا بودن ویژگی‌های ظاهری، رفتارهای خوشایند و قابل قبول برای دوست داشتن کافی است. علاوه بر این برای زنان عشق اغلب پوششی برای خشونت، توهین، قتل و بردگی بوده است. کسی که شما را دوست دارد، ممکن است در قبال آن تمام مرزهای شما را نقض کند، انتظارات فراوان داشته باشد، مطالبه و یا تحمیل کند

تقدس زنان آنطور که اغلب تصور می‌شود، به رمز و راز باروری و مادری آنان محدود نمی‌شود. در حالی که شامل این مفهوم نیز می‌شود، معنا و دامنه‌ی مادری گسترش یافته و دربرگیرنده‌ی فعالیت و رهبری زنان در بسیاری از حرفه‌ها و زمینه‌های کاری که آن‌ها در آن تخصص دارند، است. به عبارت دیگر زنان در طول تاریخ نه تنها به دلیل توانایی باروری و زایش، بلکه به دلیل توانایی خود در سازماندهی، حمایت از تغییر و دستیابی به پیشرفت‌های فنی و علمی از جایگاه اجتماعی محترم، مقدس و ارزشمندی برخوردار بوده‌اند

که شما انتظارات او را برآورده کنید و خودتان را نادیده بگیرید. بسیاری از ما برای دوست داشته شدن از سوی خانواده، دوستان و یا فرزندانمان هستی خود را نادیده می‌گیریم.

مباحث بسیاری است. با این حال آنچه واضح است این است که این گذر به طور طبیعی و یا تکاملی رخ نداده، بلکه به عنوان نوعی ضدانقلاب بوده است. بنابراین در شرایط امروز کسب احترام

هنگام صحبت از روابط عاشقانه فرایند بسیار پیچیده‌تری وارد عمل می‌شود؛ فرایندی که اکنون دارای نام‌های مختلفی در ادبیات روان‌شناسی است. سوءاستفاده‌ی عاطفی، شرکای خودشیفته و یا روابط سمّی برخی از موضوعاتی هستند که در نشریات فعلی و محبوب بدان پرداخته می‌شود. با این حال به جای پرداختن به این موضوع به عنوان یک مشکل جامعه‌شناختی با آن به عنوان یک وضعیت روانی و فردی برخورد می‌شود و در نتیجه فرهنگ تجاوز پنهان می‌شود. سنت ساتی عصر مدرن در پوشش‌های مختلفی عمل می‌کند. میان واقعیت زنانی که دواطلبانه پس از مرگ همسرشان به آتش کشیده می‌شوند تا پاکدامن قضاوت شود و زنی که از او انتظار می‌رود دائما بدنی جوان، آراسته و متناسب برای خشنود کردن یک مرد داشته باشد، یک همذات‌پنداری واضح وجود دارد. کمبود عشق و یا عطش برای تایید شدن از سوی دیگری احساساتی هستند که بیشترین آسیب‌پذیری در برابر دستکاری و بهره‌کشی دارند.

دوست داشته شدن بایستی همواره با

احترام در نظر گرفته شود. این واقعیت در روابط میان زنان مهم است و در روابط با مردان نیز ضروری است. احترام باعث ایجاد یک فاصله می‌شود. شما نمی‌توانید هستی خود را بدون تعیین مرزها و فاصله گرفتن از کسانی که برای فضای شخصی، تصمیمات، احساسات و افکار شما ارزش و احترامی قائل نیستند، حفظ کنید. این، به معنای کناره‌گیری از زندگی اجتماعی یا ایجاد یک سبک زندگی فردی نیست. واقعیتی که «فرهنگ تجاوز» نامیده می‌شود، اساسا نقض مرزهاست. این مرزها به معنای ساختن دیوارهای ضخیمی نیستند که باعث شوند که ما از همه روابط اجتماعی کناره‌گیری کنیم، بلکه به معنای مبارزه برای ایجاد استانداردهای اخلاقی و زیبایی‌شناختی مبتنی بر آزادی است. هشدار، آموزش و فاصله گرفتن از کسانی که از تجاوز به مرزهای مستقل شخصیت و هویت شما بی‌خبرند نیز نوعی دفاع شخصی و جمعی است. این به معنای موضع‌گیری و نگرش نه تنها نسبت به خود به صورت فردی، بلکه در برابر هر نوع رابطه‌ای است که برای زن احترام قائل نیست.

اول ماه مه در خوانش فیلسوف کورد عبدالله اوجالان از افول الگوی سوسیالیسم کلاسیک تا برآمدن سیاست جامعه محور در تقابل با سلطه

✍️ دیاکو مرادی



به درون ذهن، از بازار به درون فرهنگ، و از مناسبات تولید به درون حیات روزمره نفوذ کرده است. در همان حال، سوسیالیسم کلاسیک نیز، به جای آنکه راهی برای رهایی بگشاید، در تجربه‌های تاریخی مهمی یا به بوروکراسی دولتی و اقتدارگرایی فروغلتید، یا در برابر

اول ماه مه، اگر صرفاً به یک یادبود آیینی برای تاریخ کارگری فروکاسته شود، دیگر قادر به توضیح زمانه‌ی ما نیست. جهان تغییر کرده است؛ اما نه در جهتی که وعده داده می‌شد. سرمایه‌داری نه تنها فروپاشیده، بلکه با انعطاف‌پذیری هولناک خود، از کارخانه

هژمونی سرمایه‌داری عقب نشست. در چنین افقی، بازخوانی عبدالله اوجالان از اول ماه مه، صرفاً بازخوانی یک مناسبت نیست؛ تلاشی است برای بازسازی زبان رهایی، از خلال نقد هم‌زمان سرمایه‌داری، دولت‌گرایی، سوسیالیسم اقتدارگرا و کلیت نظم سلطه.

یکی از نقاط قوت اندیشه‌ی اوجالان این است که از موضعی آسان‌گیرانه و سازش‌کارانه با بحران سوسیالیسم مواجه نمی‌شود. وی نه مانند لیبرال‌ها این بحران را به‌منزله‌ی «پایان سوسیالیسم» می‌خواند، و نه مانند دگماتیست‌ها با تکرار زبان کهنه می‌کوشد بر آن سرپوش بگذارد. او مسئله را ریشه‌ای‌تر می‌بیند: بحران سوسیالیسم، پیش از آنکه شکست یک آرمان باشد، شکست یک صورت‌بندی تاریخی و نظری خاص از آن است

اول ماه مه؛ صحنه‌ی نبرد بر سر معنای رهایی
اول ماه مه در سنت مبارزاتی مدرن، هیچ‌گاه فقط نام یک روز نبوده است. این روز، لحظه‌ای متراکم از تاریخ تقابل میان فرودستان و نظم مسلط است؛ لحظه‌ای که در آن، کار نه به‌عنوان فضیلت اخلاقی بورژوازی،

بلکه به‌عنوان میدان استثمار، انقیاد و سلب انسانیت فهم می‌شود. از شیکاگو تا سراسر جهان، اول مه بدل شد به نامی برای آن شکافی که در دل نظم سرمایه‌داری باز می‌شود؛ شکافی که از خلال آن، فرودستان نه فقط مطالبات معیشتی، بلکه حق تعریف جهان و زندگی را مطالبه می‌کنند.

آنجا که خیابان باید محل بازتولید سیاست رهایی‌بخش می‌بود، گاه به مراسمی کنترل‌شده و نمادین بدل شده؛ مراسمی که از مبارزه سخن می‌گویند، اما خطر مبارزه را از خود تهی می‌سازد. این دوگانگی نشان می‌دهد که اول مه نه صرفاً یک سنت، بلکه یک میدان دائمی نبرد بر سر معناست: آیا این

روز، نام اعتراض رادیکال است یا نام اهلی سازی اعتراض؟

در جهان معاصر، این نبرد بر سر معنا حادث تر شده است. زیرا سرمایه داری دیگر آن سرمایه داری کلاسیک صرفاً صنعتی نیست که بتوان آن را تنها در کارخانه، در خط تولید و در نسبت مستقیم کار و سرمایه خلاصه کرد. امروز سرمایه داری به شکلی همه جانبه عمل می کند: داده را استخراج می کند، میل را سازمان می دهد، حافظه را کالایی می کند، زبان را مصرفی می سازد، و انسان را نه فقط به نیروی کار، بلکه به سوژه ای مدیریت پذیر و قابل مهندسی بدل می سازد. در چنین وضعی، اول مه نیز دیگر نمی تواند صرفاً در افق کلاسیک خود باقی بماند. اگر بماند، به جای آنکه حامل رهایی باشد، به شیئی موزه ای در حافظه ی شکست ها تبدیل خواهد شد.

بحران سوسیالیسم؛ نه شکست آرمان، بلکه شکست صورت بندی سلط آن

یکی از نقاط قوت اندیشه ی اوجالان این است که از موضعی آسان گیرانه و سازش کارانه با بحران سوسیالیسم مواجه نمی شود. وی نه مانند لیبرال ها این

بحران را به منزله ی «پایان سوسیالیسم» می خواند، و نه مانند دگماتیست ها با تکرار زبان کهنه می کوشد بر آن سرپوش بگذارد. او مسئله را ریشه ای تر می بیند: بحران سوسیالیسم، پیش از آنکه شکست یک آرمان باشد، شکست یک صورت بندی تاریخی و نظری خاص از آن است.

سوسیالیسم کلاسیک، با تمام دستاوردهای نظری اش در نقد سرمایه داری، گرفتار یک تقلیل گرایی بنیادین شد: تقلیل مسئله ی رهایی به اقتصاد سیاسی. در این افق، مناسبات تولید به موتور اصلی تاریخ بدل شد و طبقه ی کارگر به سوژه ی ممتاز رهایی. این چارچوب در دوره ای از تاریخ مدرن، توضیح دهنده و بسیج کننده بود؛ اما به تدریج به چارچوبی بسته بدل شد که دیگر اشکال سلطه را یا فرعی تلقی می کرد یا به تعویق می انداخت.

نتیجه این بود که بسیاری از پروژه های سوسیالیستی، در حالی که علیه مالکیت خصوصی و استثمار اقتصادی قیام کردند، در سطح قدرت سیاسی و اجتماعی، خود به بازتولید اشکال تازه ای از سلطه انجامیدند. سرمایه دار خصوصی عقب نشست،

به‌عنوان یک نظم تمدنی است. این نگاه، دامنه‌ی نقد را به‌طرز چشمگیری گسترش می‌دهد. سرمایه‌داری در اینجا فقط رژیم مالکیت و انباشت نیست؛ سازوکاری است برای سامان‌دهی کل زندگی. این نظام، کار را سازمان می‌دهد، اما هم‌زمان تخیل را نیز مستعمره می‌کند؛ مصرف را گسترش می‌دهد، اما هم‌زمان افق میل را نیز تنظیم می‌کند؛ از آزادی سخن می‌گوید، اما سوژه‌هایی تولید می‌کند که آزادی را با رقابت، تنهایی و موفقیت فردی اشتباه می‌گیرند.

به بیان دیگر، سرمایه‌داری فقط از انسان کار نمی‌کشد؛ انسان را به شکلی خاص می‌سازد. اینجاست که مفهوم هژمونی اهمیت می‌یابد. هژمونی سرمایه‌داری، فقط در انحصار ابزار تولید نیست؛ در انحصار معنا نیز هست. این نظام می‌کوشد خود را به‌مثابه افق طبیعی و بدیهی جهان جا بزند. به افراد می‌آموزد که بدیل وجود ندارد، که سیاست چیزی جز مدیریت نیست، که جامعه مجموعه‌ای از افراد رقابت‌جو است، و که هر خواست جمعی فراتر از بازار، یا ناکارآمد است یا خطرناک. در این افق، سلطه دیگر فقط رابطه‌ی مستقیم میان کارفرما و کارگر نیست.

اما دولت به موجودیتی مطلق بدل شد. طبقه‌ی بورژوا تضعیف شد، اما بوروکراسی حزبی و امنیتی به جای آن نشست. جامعه به‌جای آنکه به فاعل خودگردان تاریخ تبدیل شود، به موضوع هدایت، انضباط و کنترل بدل شد. آنچه حذف شد، نه سلطه، بلکه فقط یکی از اشکال آن بود.

از همین رو، اوجالان بحران سوسیالیسم را بحران کمبود اراده یا ضعف سازماندهی صرف نمی‌فهمد؛ او آن را بحران ناتوانی در فهم پیچیدگی سلطه می‌داند. سوسیالیسمی که دولت را فقط ابزار می‌بیند، پدرسالاری را به بعداً موکول می‌کند، مسئله‌ی ملت‌های تحت ستم را حاشیه‌ای می‌شمارد، و فرهنگ و ذهنیت را روبنا تلقی می‌کند، در نهایت نمی‌تواند از تله‌ی بازتولید قدرت بگریزد. بنابراین، اگر هنوز قرار است از سوسیالیسم سخن بگوییم، این سخن فقط با یک گسست معرفتی ممکن است: گسست از سوسیالیسم تقلیل‌گرا، دولت‌محور و اقتدارگرا.

سرمایه‌داری به‌مثابه تمدن سلطه

آنچه در اندیشه‌ی اوجالان اهمیت ویژه دارد، فهم سرمایه‌داری نه فقط به‌عنوان یک نظام اقتصادی، بلکه

سلطه در رسانه، در دانشگاه، در نظام آموزشی، در زبان توسعه، در بدن زن، در مرزبندی‌های ملی، در بازنمایی فرهنگ‌ها، و در نحوه‌ی تعریف «عقلانیت» نیز حضور دارد. از این‌رو، مبارزه با سرمایه‌داری نیز اگر بخواهد جدی باشد، نمی‌تواند به چانه‌زنی بر سر دستمزد یا اصلاحات رفاهی محدود بماند. این مبارزه باید نبردی باشد بر سر بازپس‌گیری جامعه، تخیل، زبان، زمان، بدن و حافظه از چنگال نظم سلطه.

در چنین خوانشی، اول ماه مه دیگر فقط روز اعتراض به استثمار اقتصادی نیست؛ روز افشای این واقعیت است که سرمایه‌داری، شکلی از اشغال همه‌جانبه‌ی زندگی است. اگر این روز همچنان نیروی تاریخی خود را حفظ کرده، از آن روست که هنوز می‌تواند لحظه‌ای باشد برای نام‌گذاری این اشغال و گشودن شکاف در بداهت دروغین آن.

سلطه؛ حلقه‌ی مفقوده‌ی سنت

سوسیالیستی

اگر بخواهیم تفاوت اساسی خوانش اوجالان را در یک مفهوم فشرده کنیم، آن مفهوم «سلطه» است. برای او، مسئله

فقط استثمار نیست، بلکه سلطه است؛ یعنی آن ساختار چندلایه‌ای که جامعه را از ظرفیت خودسامانی محروم می‌کند و زندگی را در اختیار نیروهای قرار می‌دهد که خود را طبیعی، عقلانی یا تاریخی جلوه می‌دهند.

سلطه در این معنا، تنها اقتصادی نیست. سلطه سیاسی است، زیرا دولت و دستگاه اداری، قدرت را از جامعه جدا و در رأس متمرکز می‌کنند. سلطه فرهنگی است، زیرا معنا، زبان و حافظه را سامان می‌دهد و روایت‌های بدیل را به حاشیه می‌راند. سلطه جنسیتی است، زیرا پدرسالاری را نه به‌عنوان یک امر فرعی، بلکه به‌عنوان الگویی دیرپا از فرمانروایی بازتولید می‌کند. سلطه ملی و اتنیکی است، زیرا تفاوت‌ها را تهدید می‌بیند و همگون‌سازی را به نام وحدت تحمیل می‌کند. سلطه معرفتی است، زیرا حقیقت را در انحصار می‌گیرد و دانایی‌های دیگر را خاموش می‌سازد.

نکته‌ی تعیین‌کننده این است که این اشکال سلطه از هم جدا نیستند. آن‌ها درهم تنیده‌اند. مردسالاری از دولت‌گرایی جدا نیست. دولت‌گرایی از سرمایه‌داری جدا نیست. انکار ملی از انقیاد فرهنگی جدا نیست. و استثمار

مارکسیستی کلاسیک، با همه‌ی پیچیدگی‌های درونی‌اش، نهایتاً میل نیرومندی به تعیین یک نیروی مرکزی داشت؛ نیرویی که گویا حامل رسالت تاریخی رهایی است. این نیرو، طبعاً طبقه‌ی کارگر بود. اوجالان اما نشان می‌دهد که این تمرکز، امروز دیگر

اقتصادی نیز در خلأ رخ نمی‌دهد، بلکه در بستر همین شبکه‌ی پیچیده‌ی سلطه عمل می‌کند. به همین دلیل، سوسیالیسمی که فقط استثمار را ببیند اما سلطه را نبیند، در نهایت از تشخیص دشمن واقعی عاجز می‌ماند.

در این چارچوب، اول مه نیز باید از یک روز صرفاً «کارگری» به روز افشای کلیت سلطه ارتقا یابد. اول مه باید روزی باشد که در آن، جامعه نه فقط علیه کارفرما، بلکه علیه کل سازوکارهای انقیاد سخن بگوید. این یعنی بازگرداندن رادیکالیسم به اول مه؛ رادیکالیسمی که از تقلیل‌گرایی اقتصادی عبور می‌کند و مسئله‌ی رهایی را در تمامی

اندیشه‌ی اوجالان فقط از این جهت نو نیست که طبقه را به جامعه بسط می‌دهد؛ بلکه از این جهت نیز اهمیت دارد که تاریخ طولانی سلطه را به میدان تحلیل وارد می‌کند. او نشان می‌دهد که سرمایه‌داری بر خلأ بنا نشده است. پیش از آن، پدرسالاری، امپراتوری، تمرکز قدرت، دولت‌گرایی و انحصار حقیقت وجود داشته‌اند. سرمایه‌داری این اشکال را از میان نبرده، بلکه آن‌ها را در خود بازترکیب کرده و جهانی‌تر ساخته است.

نه فقط ناکافی، بلکه در مواردی مانع فهم واقعیت شده است.

وقتی او از «همبستگی طبقه‌ی کارگر و تمامی خلق‌ها» سخن می‌گوید، در واقع در حال گشودن افقی تازه است. این جمله فقط یک افزودن اخلاقی به زبان کلاسیک نیست؛ نشانه‌ی یک جابه‌جایی پارادایمی است. «خلق‌ها» در

ساحت‌های حیات اجتماعی دنبال می‌کند.

از طبقه به جامعه؛ گسست از سوژه‌ی واحد

یکی از برجسته‌ترین جنبه‌های اندیشه‌ی اوجالان، گسست از ایده‌ی «سوژه‌ی واحد» است. سنت

بر همبستگی، گفت‌وگو، تکثر و مشارکت استوار شود. این، دقیقاً همان نقطه‌ای است که اوجالان، رهایی را از اقتدارگرایی پنهان در سنت‌های رهایی‌بخش جدا می‌کند.

پدرسالاری، دولت-ملت؛ گسترش میدان رهایی

اندیشه‌ی اوجالان فقط از این جهت نو نیست که طبقه را به جامعه بسط می‌دهد؛ بلکه از این جهت نیز اهمیت دارد که تاریخ طولانی سلطه را به میدان تحلیل وارد می‌کند. او نشان می‌دهد که سرمایه‌داری بر خلاف بنا نشده است. پیش از آن، پدرسالاری، امپراتوری، تمرکز قدرت، دولت‌گرایی و انحصار حقیقت وجود داشته‌اند. سرمایه‌داری این اشکال را از میان نبرده، بلکه آن‌ها را در خود باز ترکیب کرده و جهانی‌تر ساخته است.

پدرسالاری در این میان، جایگاهی بنیادی دارد. از نظر اوجالان، سلطه بر زن یکی از نخستین و ماندگارترین اشکال سلطه در تاریخ است؛ الگویی که در آن، یک سوژه بر سوژه‌ای دیگر نه فقط از نظر مادی، بلکه از نظر تعریف هویت، نقش و حقیقت مسلط می‌شود. به همین دلیل، مسئله‌ی زنان

اینجا به معنای آن کثرت اجتماعی‌ای است که در چارچوب تحلیل اقتصادی صرف، ناپدید می‌شود: زنان، ملت‌های تحت ستم، جوانان، حاشیه‌نشینان، کارگران نامرئی، گروه‌های طردشده، و همه‌ی آنانی که نظم سلطه آنان را یا خاموش کرده یا به پیرامون رانده است.

در این افق، سوژه‌ی رهایی دیگر یک طبقه‌ی واحد و همگن نیست، بلکه جامعه‌ای متکثر است. این جامعه، نه توده‌ای بی‌شکل، بلکه عرصه‌ی هم‌پیوندی نیروهای مختلفی است که هر یک از زاویه‌ای با سلطه درگیرند. بدین ترتیب، اول مه نیز از انحصار یک سوژه بیرون می‌آید و به لحظه‌ای بدل می‌شود که در آن، جامعه می‌تواند خود را علیه سلطه بازشناسد.

اهمیت سیاسی این جابه‌جایی در آن است که از منطق سلسله‌مراتبی درون خودِ پروژه‌های رهایی‌بخش نیز فاصله می‌گیرد. تا زمانی که یک نیرو خود را مرکز بی‌بدیل تاریخ بداند، خطر بازتولید فرماندهی، حذف تکثر و خاموش کردن صداها‌ی دیگر وجود دارد. اما هنگامی که «جامعه» جای «سوژه‌ی واحد» را می‌گیرد، سیاست رهایی‌بخش ناگزیر می‌شود

گسترش آن از یک روز صنفی به یک لحظه‌ی تمام‌عیار نقد تمدن سلطه.

از دولت محوری به جامعه‌محوری؛ سیاست به‌مثابه خودسازمان‌دهی

نقد اوجالان تنها متوجه سرمایه‌داری نیست؛ متوجه تصور رایج از سیاست نیز هست. یکی از خطاهای بزرگ سنت‌های انقلابی قرن بیستم این بود که دولت را هم دشمن نهایی و هم ابزار نهایی رهایی می‌دیدند. گویی کافی است دولت تسخیر شود تا جامعه به تدریج آزاد گردد. تجربه‌ی تاریخی اما نشان داد که تسخیر دولت، بدون دگرگونی بنیادین منطق سیاست، اغلب فقط به جابه‌جایی نخبگان حاکم می‌انجامد.

اوجالان در برابر این سنت، جامعه‌محوری را طرح می‌کند. در این چارچوب، سیاست رهایی‌بخش نه از رأس، بلکه از پایین، از جامعه، از خودسازمان‌دهی، از نهادهای افقی، از کمون‌ها، شوراها و شبکه‌های مشارکتی آغاز می‌شود. مسئله این نیست که دولت نادیده گرفته شود، بلکه این است که جامعه دیگر به پیوست دولت فرو کاسته نشود. جامعه

در این اندیشه، پیوست یا ضمیمه‌ی سوسیالیسم نیست؛ خودِ قلب نقد سلطه است. هر پروژه‌ای که پدرسالاری را فرعی بداند، در نهایت به نوعی از رهایی ناقص و دروغین تن داده است. همین منطق در مورد مسئله‌ی ملی نیز صدق می‌کند. دولت-ملت مدرن، در این خوانش، فقط شکل حقوقی سازمان سیاسی نیست؛ دستگاهی است برای انباشت قدرت از طریق یکسان‌سازی، مرزبندی، انکار تکثر و تولید تبعیت. از این منظر، ملت‌های تحت ستم، صرفاً مطالبه‌گر «حقوق فرهنگی» نیستند؛ آن‌ها بخشی از میدان گسترده‌تر مبارزه علیه نظم سلطه‌اند. از همین جا است که پیوند میان طبقه، خلق‌ها و جامعه، به ضرورتی نظری و سیاسی بدل می‌شود.

در نتیجه، اول مه در این افق، دیگر فقط روز کارگر صنعتی نیست. روز زنان نیز هست، روز خلق‌های تحت ستم نیز هست، روز همه‌ی آن نیروهایی است که سلطه، آنان را از حق تعیین سرنوشت، از حق بر بدن، از حق بر زبان، از حق بر حافظه و از حق بر زندگی جمعی محروم کرده است. این، همان معنای سیاسی و روشنفکرانه‌ای است که اوجالان به اول مه می‌دهد:

و از دولت محوری به عنوان راه حل نهایی.

در این افق، اول مه دیگر فقط «روز کارگر» در معنای کلاسیک نیست، هرچند ریشه‌ی تاریخی کارگری خود را حفظ می‌کند. این روز به «روز جامعه آن، همه‌ی نیروهای فرودست و تحت ستم می‌توانند در یک افق مشترک گرد آیند و نه فقط علیه استثمار، بلکه علیه کلیت سازوکارهای انقیاد موضع بگیرند. این همان چرخش اساسی است: از مبارزه با سرمایه به مبارزه با نظم سلطه؛ از سوژه‌ی واحد به چندسوژگی؛ از دولت به جامعه؛ و از یادبود گذشته به ساختن آینده.

به همین معنا، اول مه در اندیشه‌ی اوجالان، فقط یک مناسبت نیست. یک پرسش است؛ پرسشی رادیکال و هنوز زنده: چه کسی زندگی را سازمان می‌دهد؟ سرمایه، دولت، مردسالاری و دستگاه‌های سلطه؟ یا جامعه، در تنوع و کثرت، آگاهی و توان خودگردانش؟ پاسخ به این پرسش، فقط سرنوشت اول مه را تعیین نمی‌کند؛ سرنوشت سیاست رهایی‌بخش در زمانه‌ی ما را نیز رقم می‌زند.

باید دوباره به فاعل سیاست بدل شود، نه موضوع اداره.

این تحول، معنای اول مه را نیز عمیقاً دگرگون می‌کند. اول مه دیگر فقط روز اعتراض به دولت یا سرمایه نیست؛ روزی است که در آن، جامعه می‌تواند قدرت خود را به نمایش بگذارد: قدرت همبستگی، قدرت سازمان‌یابی، قدرت تخیل بدیل. اول مه در اینجا فقط لحظه‌ی «نه» گفتن نیست؛ لحظه‌ی نشان‌دادن امکان «دیگرگونه زیستن» نیز هست. از این رو، سیاست رهایی‌بخش در خوانش اوجالان، سیاست فتح دستگاه نیست؛ سیاست ساختن جامعه در برابر دستگاه است.

جمع‌بندی؛ اول مه به مثابه روز جامعه علیه سلطه

بازخوانی عبدالله اوجالان از اول مه، تلاشی است برای نجات این روز از دو مرگ خاموش: مرگ در نوستالژی، و مرگ در آیینی شدن. او نشان می‌دهد که اگر اول مه بخواهد همچنان زنده بماند، باید از چارچوب‌های فرسوده‌ی خود عبور کند: از تقلیل رهایی به اقتصاد، از فهم سرمایه‌داری به عنوان صرفاً نظام تولید، از تصور طبقه‌ی کارگر به عنوان تنها سوژه‌ی تاریخ،

جایگاه کار و کارگر در منظومه فکری رهبر آپو

آسورسولی 



به پا می‌خیزد؛ در عصر حاضر که مدرنیته سرمایه‌داری با تمام ابزارهای تکنولوژیک و ایدئولوژیک خود، رنج بشری را به کالایی برای انباشت سود تبدیل کرده است، خوانش رهبر آپو از مفهوم کارگر، تکانه‌ای عظیم در اندیشه چپ سنتی و جنبش‌های رهایی‌بخش

اول ماه مه، روز جهانی کارگر، در تاریخ مبارزات آزادی‌خواهانه خلق‌ها صرفاً یک یادبود تقویمی برای جنبش‌های سده‌های گذشته نیست، بلکه تجلی اراده‌ای معطوف به رهایی است که در آن «کار» به عنوان جوهره حیات بشری، علیه زنجیرهای «سرمایه»

می‌نامد که با تحمیل «کار دستمزدی» یا همان «بردگی مدرن»، روح انسان را به همراه نیروی بازوانش به حراج می‌گذارد تا نه تنها ارزش اضافی، بلکه «زمان زندگی» او را نیز غارت کند؛ این سیستم از طریق ستون‌هایی چون صنعت‌گرایی، که کارگر را به زائده‌ای

ایجاد نموده و با فراروی از اقتصاد‌گرایی محض، کار را در پیوندی ارگانیک با اخلاق، سیاست و طبیعت قرار می‌دهد. رهبر آپو کارگر را نه تنها به عنوان یک طبقه در تضاد با بورژوازی، بلکه به عنوان «پیشاهنگ تمدن دموکراتیک» و پاسدار ارزش‌های اخلاقی جامعه تعریف

می‌کند و بر این باور است که کار، نخستین و عالی‌ترین شکل تعامل آگاهانه انسان با جهان پیرامون است که در دوران «جامعه اشتراکی اولیه»، نه یک اجبار، بلکه بخشی از پروسه خودشکوفایی انسان بود و رنج به معنای مدرن آن وجود نداشت، چرا که کار بالذات خلق کردن

رهبر آپو با پیوند دادن مفهوم «کارگر» به «وطن‌دوستی دموکراتیک» و «کار انقلابی»، مبارزه برای آزادی را به مثابه والاترین شکل کار تعریف کرد که هدفش نه کسب مال، بلکه بازپس‌گیری کرامت انسانی است؛ او همچنین با تحلیل عمیق از وضع زنان، آن‌ها را اولین طبقه کارگر تاریخ نامید که رنجشان توسط مردسالاری و سرمایه‌داری مصادره شده و با این پیوند، جنبش کارگری را به جنبش آزادی زنان گره زد

و همبستگی جمعی گره خورده بود، اما نقطه عطف انحراف بشریت با ظهور ساختارهای سلسله‌مراتب آغاز گشت که در آن کار از معنا تهی شد و بیگانگی انسان از خویشتن، محصول مستقیم جدایی او از ابزار تولید گشت. رهبر آپو در تحلیل‌های خود، سرمایه‌داری را نه یک نظام اقتصادی کارآمد، بلکه یک «سرطان اجتماعی»

از ماشین تبدیل می‌کند، و دولت-ملت، که استثمار را تحت پوشش قوانین حقوقی مشروعیت می‌بخشد، تمام فضاهای حیاتی را اشغال کرده است. از دیدگاه رهبر آپو، سرمایه‌داری با نگاهی ابزاری به طبیعت و کارگر، هر دو را به مرز نابودی کشانده و تخریب اکولوژیک را به عنوان غارت رنج نسل‌های آینده بر بشریت تحمیل کرده

است، اما دقیقا در همین بستر استعماری کوردستان است که نقش رهبر آپو در تبدیل «کارگر فرودست» به «کنش‌گر سیاسی آگاه» تجلی می‌یابد، چرا که او با طرح پارادایم «جامعه دموکراتیک»، انقلابی در هویت کارگر کورد ایجاد کرد و به توده‌ها آموخت که فقر و بیکاری آن‌ها ناشی از تقدیر نیست، بلکه محصول ساختاری است که کارگر را بی‌هویت و ارزان می‌طلبد. رهبر آپو با پیوند دادن مفهوم «کارگر» به «وطن‌دوستی دموکراتیک» و «کار انقلابی»، مبارزه برای آزادی را به مثابه والاترین شکل کار تعریف کرد که هدفش نه کسب مال، بلکه بازپس‌گیری کرامت انسانی است؛ او همچنین با تحلیل عمیق از وضع زنان، آن‌ها را اولین طبقه کارگر تاریخ نامید که رنجشان توسط مردسالاری و سرمایه‌داری مصادره شده و با این پیوند، جنبش کارگری را به جنبش آزادی زنان گره زد. راهکار غایی او برای پایان دادن به این وضعیت، استقرار «اقتصاد دموکراتیک» بر پایه‌ی کمون‌ها و تعاونی‌ها است که در آن هدف تولید نه انباشت سود، بلکه تأمین نیازهای حیاتی و صیانت از محیط زیست باشد تا بدین ترتیب با جایگزینی ارزش مصرف بر ارزش مبادله، راه بر غارت رنج توسط دلالان

و سرمایه‌داران مالی بسته شود. رهبر آپو معتقد است که رنج بشری تنها زمانی پایان می‌یابد که سیاست از انحصار نخبگان خارج شده و کارگر به یک «سوژه» تاریخ‌ساز تبدیل شود، زیرا جامعه‌ای که اقتصاد و سیاستش را کنترل نکند، هرگز به معنای واقعی آزاد نخواهد بود.

اول ماه مه در منظومه فکری رهبر آپو، میعادگاه آزادی و لحظه انقلاب ذهنیتی است که در آن کارگر باید خود را از زنجیرهای فکری لیبرالیسم رها کرده و به عنوان معمار «کنفدرالیسم دموکراتیک» عمل کند؛ او به کارگران جهان یادآوری می‌کند که دشمن اصلی، کلیت ذهنیتی است که انسان را بنده اشیاء و قدرت کرده است و پیروزی نهایی نه در تسخیر کاخ‌ها، بلکه در ساختن زندگی کوتاهی است که در آن هیچ انسانی رنج غارت شدن را تجربه نکند. در سپهر اندیشه‌های او، کارگر کوردستان و جهان دیگر قربانیان منفعل تاریخ نیستند، بلکه پیشاهنگانی هستند که در آن رنج به آگاهی‌رهایی‌بخش بدل گشته و دست‌های پینه‌بسته، قوی‌ترین سلاح برای درهم شکستن زنجیرهای استثمار و برافراشتن پرچم تمدنی نوین محسوب می‌شوند که در آن کارمایه افتخار و سرچشمه زیبایی و عدالت است.

ژن ژیان آزادی، حماسه‌ای بر بلندای زاگروس: به یاد لبخندهای «شیرین» در اردیبهشت خونین

کتاب ژینا لریستانی



با زشتی قساوت دژخیمان. در این ماه است که بادهای زاگروس، بوی پیراهن‌های آغشته به خون رفقا را با خود از دره‌ها به قله‌ها می‌آورند. سالگرد شهادت «شیرین علم‌هولی»، تنها یادآوری یک فقدان تلخ نیست،

در تقویم سرزمین و کوهستان‌های ما، تنها ماه رویش بلوط‌ها و آب شدن برف‌های قله‌های سر به فلک کشیده نیست؛ اردیبهشت، ماه خون، ماه حماسه و ماه شهادت است. ماه تلاقی زیبایی بی‌بدیل بهار

دنبال معنای دیگری از بودن بود؛ به دنبال یک «حیات آزاد». این جستجوی مقدس، او را از کوجه پس کوجه‌های خاکی روستا به بلندای کوهستان‌های شرق کوردستان کشاند. جایی که انسان‌ها در سایه‌سار بلوط‌ها، درس‌رهایی مشق می‌کنند. شیرین، در آن ارتفاعات پاک، تنفس در هوای رفاقت‌های بی‌ریا را آموخت. او با پیوستن به جریان‌های فلسفه خورشید را راهنمای عمل خود قرار داده بود، دیگر تنها یک دختر ستم‌دیده نبود؛ او به یک کادر آبدیده، یک رفیق هم‌رزم و یک

پشاهنگ در مسیر‌هایی تبدیل شد. او لباس رزم بر تن کرد تا از جوهر هستی دفاع کند. در قلب کوهستان‌ها، او در کنار دیگر رفقایی که جان بر کف نهاده بودند، اراده‌اش را با پولاد صخره‌ها پیوند زد و آموخت که چگونه می‌توان قطره‌ای بود که به دریای خروشان مبارزان می‌پیوندد. برای درک عظمت شیرین، باید به فلسفه‌ای که او را پرورش داد نگریست. در این اندیشه، زن نخستین

بلکه تجدید پیمان با اراده‌ای است که از دل سخت‌ترین صخره‌های کوهستان رویید و در تاریک‌ترین سیاه‌چاله‌های دشمن، به خورشید لبخند زد. شیرین، نامی که به راستی حلاوت آزادی را در کام تاریخ این سرزمین ریخت، نماد زنی است که

برای درک عظمت شیرین، باید به فلسفه‌ای که او را پرورش داد نگریست. در این اندیشه، زن نخستین مستعمره تاریخ است و تا زمانی که زن آزاد نشود، هیچ جامعه‌ای طعم رهایی را نخواهد چشید. شیرین این حقیقت را با تمام وجودش دریافته بود

زنجیرهای بردگی مضاعف را پاره کرد و به اسطوره‌ای جاودان در مسیر مبارزات رهایی‌بخش بدل شد. شیرین از دل روستایی در شهر ماکو برخاست، جایی که فقر، تبعیض و ستم ملی و جنسیتی، سرنوشت محتوم هر زنی پنداشته می‌شد و دیوار سنت‌های پوسیده، آسمان آرزوها را مسدود کرده بود. اما روح سرکش و جستجوگر او نمی‌توانست در این قفس‌های نامرئی آرام بگیرد. او به

برابر عظمت روح دختری که وسعت آسمان‌ها را درک کرده بود، بسیار حقیر می‌نمود. بازجویان تصور می‌کردند با شکنجه‌های وحشیانه، با تحقیر، با سلول انفرادی و با اعمال دردهای طاقت‌فرسای جسمانی می‌توانند اراده‌ی فولادین وی را در هم بشکنند. آن‌ها نمی‌دانستند که شیرین، پیشتر در کوره‌گدازان مبارزه و در مکتب رفاقت، صیقل خورده و روین‌تن شده است. زندان برای یک مبارز راستین، تنها تغییر جبهه نبرد است و شیرین این حقیقت را به زیباترین شکل ممکن به اثبات رساند و زندان را به دانشگاه مقاومت تبدیل کرد.

نامه‌های شیرین از درون زندان، مانیفست مقاومت زنان کورد و سندی تاریخی از مظلومیت و در عین حال توانمندی اوست. وقتی نوشت: «شما به زبانی از من بازجویی می‌کنید که من آن را نمی‌فهمم و وقتی به زبان مادری‌ام سخن می‌گویم، مرا کتک می‌زنید»، در واقع کیف‌خواستی علیه یک قرن آسیمیلیسیون و انکار هویت صادر کرد. او با دست‌های بسته و تن شکنجه شده، در برابر سیستمی که

مستعمره تاریخ است و تا زمانی که زن آزاد نشود، هیچ جامعه‌ای طعم رهایی را نخواهد چشید. شیرین این حقیقت را با تمام وجودش دریافته بود. او می‌دانست که مبارزه‌اش، مبارزه‌ای چندوجهی است: ایستادگی در برابر سیستم پدرسالار، مقاومت در برابر رژیم اشغالگر و مبارزه با نفس برای رسیدن به انسانی نوین و رها. او تجسم عینی زنی بود که خود را بازآفرینی کرده است. وقتی در کوهستان قدم برمی‌داشت، گویی الهه‌های باستانی زاگروس دوباره زنده شده بودند. او تفنگ رانه به عنوان ابزار مرگ، که به عنوان ضامن حیات و پاسداری از شعار «ژن ژیان آزادی» در دست فشرد. در نگاه او، مبارزه یک هنر بود؛ هنر آفرینش زیبایی در دل زشتی‌های جهان و ایستادن در برابر نیرویی که می‌خواهد تاریکی را بر جهان تحمیل کند.

اما سرنوشت، آزمون سخت‌تری را برای این شیرزن کوهستان رقم زده بود. افتادن در چنگال دژخیمان، پایان راه نبود، بلکه آغاز فصل جدیدی از حماسه او بود. دیوارهای بلند و سلول‌های تاریک زندان اوین، در

می‌خواست هویت او را به عنوان یک زن و یک کورد محو کند، تمام قد ایستاد. شیرین در سلول انفرادی تنها نبود؛ او تمام تاریخ رنج و ایستادگی خلقش را با خود به همراه داشت. بازجویان از او می‌خواستند تا در برابر دوربین‌ها بنشیند، ندامت کند و

ژن ژیان آزادی و سرانجام، بامداد شوم نوزدهم اردیبهشت ۱۳۸۹ فرا رسید. سحرگاهی که آسمان تهران از شرم چشم فرو بست. جلادان، هراسان از بیداری و خشم جامعه، شیرین را به همراه رفقای همزمانش، فرزاد کمانگر، علی حیدریان، فرهاد و کیلی و مهدی اسلامیان، در سکوت وهم‌آلود زندان به سوی چوبه‌های دار بردند. می‌گویند در آن لحظات آخر، هیچ اثری از ترس در نگاه شیرین نبود. چگونه می‌توانست بترسد، کسی که مرگ را بیشتر در کوهستان‌ها به سخره گرفته بود؟ او با قدم‌هایی استوار، مسیر

مزار شیرین، قلب میلیون‌ها انسان آزادی‌خواه است. مزار او، در هر برگ از درختان بلوط کوردستان، در هر قطره از چشمه‌ساران زاگروس و در صدای هر زنی است که امروز با مشتهای گره‌کرده فریاد می‌زند. رژیم با پنهان کردن پیکر او، خواست یاد او را از تاریخ پاک کند، اما در واقع او چون بذری در تمام جغرافیای مبارزه تکثیر کرد

سلول تا پای دار را پیمود، گویی که دارد به سوی بالاترین قلعه‌ی زاگروس صعود می‌کند. طناب دار بر گردن ظریف اما استوار او افتاد، اما آن طناب، نتوانست صدای او را خفه کند. لحظه‌ای که چهارپایه را از زیر پای او کشیدند، روح بلندش به پرواز درآمد و خورشید، آغوش خود را برای پذیرش دختری که عاشق

رفقایش را، آرمانش را و آن «حیات آزاد»ی که یافته بود را انکار کند تا شاید طناب دار را از گردن خود دور کند. اما پاسخ شیرین، تنها یک لب‌خند معنادار و مقاومت بی‌نظیر بود. او می‌دانست که به عنوان یک کادر پیشاهنگ، وظیفه‌اش محافظت از شرافت مبارزه است، حتی به قیمت جان.

روشنایی بود، باز کرد.

دشمن حتی از پیکر بی جان او نیز هراس داشت. آن‌ها از تحویل پیکر شیرین و یارانش به خانواده‌هایشان خودداری کردند و آن‌ها را در مکانی نامعلوم به خاک سپردند. غافل از اینکه مزار یک شهید، یک قطعه زمین فیزیکی نیست. مزار شیرین، قلب میلیون‌ها انسان آزادی‌خواه است. مزار او، در هر برگ از درختان بلوط کوردستان، در هر قطره از چشمه‌ساران زاگروس و در صدای هر زنی است که امروز با مشتهای گره‌کرده فریاد می‌زند. رژیم با پنهان کردن پیکر او، خواست یاد او را از تاریخ پاک کند، اما در واقع او چون بذری در تمام جغرافیای مبارزه تکثیر کرد. امروز، شیرین علم‌هولی دیگر یک فرد نیست، او یک ایده است، یک مسیر است، یک مشعل فروزان در شب‌های تاریک استمرار دیکتاتوری است.

امروز در آستانه‌ی سالگرد شهادت شیرین، پژواک نامش را بیش از هر زمان دیگری در کوچه و خیابان‌ها می‌شنویم. وقتی زنان شجاع در برابر سرکوبگران سینه سپر می‌کنند و فلسفه

زندگی آزاد را فریاد می‌زنند، این روح شیرین است که در کالبد آن‌ها حلول کرده است. او جان خود را فدا کرد تا اثبات کند که زن بودن، به معنای ضعف نیست، بلکه خاستگاه عظیم‌ترین نیروی دگرگون‌کننده جهان است. شیرین با خون خود، خط بطلانی بر تمام تئوری‌های تسلیم‌طلبانه کشید و نشان داد که راه‌هایی، تنها و تنها از مسیر مقاومت می‌گذرد؛ چرا که در قاموس ما، مقاومت همان زندگی است.

ای رفیق شیرین! ای دختری که با لبخندت در پای چوبه دار، تاریخ را شرمند کرده‌ای! امروز در سالگرد پروازت، با تو پیمان می‌بندیم که راهت بی‌رهرو نخواهد ماند. سلاح اراده‌ای که تو بر زمین گذاشتی، امروز در دست هزاران جوانی است که برای تحقق همان آرمانی می‌جنگند که تو جانت را بر سر آن نهادی. یاد تو، چونان خورشیدی در آسمان مبارزات ما می‌درخشد و تا روزی که آخرین سنگرهای ستم فروبریزد، نام تو ذکر لب‌های هر آزادی‌خواهی خواهد بود.

صیانت از حقیقت؛ رسالت جوانان آپویی در گذار از ماه سرخ «گولان»

✍️ فواد شیراز



گرامی می‌داریم که میراث آنان امروز در رگ‌های انقلاب «ژن ژیان آزادی» جاری است

۲. از «حقی قرار» تا «فرزاد کمانگر»؛ تداوم یک خط فکری

تاسیس حزب کارگران کوردستان (PKK) توسط رهبر آپو، پاسخی به شهادت رفیق «حقی قرار» بود؛ این یعنی تبدیل «فقدان» به «سازماندهی».

ماه «گولان» (اردیبهشت) در تقویم مبارزاتی ما، تنها یک برهه‌ی زمانی نیست؛ بلکه جغرافیای پیوند اراده‌ی خلق‌ها با حقیقت آزادی است. از شمال تا شرق کوردستان، از سنگرهای قندیل تا سلول‌های انفرادی اوین و آمد، این ماه با خون پیشاهنگانی رنگین شده که «مرگ ارادی» را به سلاحی علیه تسلیم‌طلبی بدل کردند. ما در حالی یاد شهیدان این ماه را

امروز پرچم پیروزی که در دستان شهیدانی چون سمکو، ساریا، علی چیچک و هیمن بی کس بود، به لرزه در آورنده‌ی ارکان قدرت بدل شده است. منبع قدرت گریلابی و جوشش خیابانی ما، نه در تکنولوژی‌های نظامی، بلکه در «روح فدایی» و «شعور سیاسی» نهفته است که از مکتب رهبر آپو سرچشمه می‌گیرد

وظیفه‌ی امروز ما روشن است:

- سازماندهی رادیکال: تبدیل خشم ناشی از شهادت یارانمان به هسته‌های مقاومت محله‌محور

- صیانت فعال: اجازه ندادن به قدرت‌های هژمونیک برای مصادره‌ی دستاوردهای انقلاب «ژن ژیان آزادی»
- تحقق جامعه‌ی آزاد: حرکت از سطح اعتراض به سطح «خودمدیریتی دموکراتیک»

ما وارثان شکوه ماه گولان، پیمان می‌بندیم که تا سپیده‌دم آزادی و دموکراتیزه کردن ایران و کوردستان، مشعل حقیقت را که با خون شهیدانمان فروزان گشته، پرفروغ نگاه داریم. راه آنان، راه زندگی با عزت است و ما مسافران خستگی‌ناپذیر این مسیریم


این خط صیانت، در شرق کوردستان با خون معلمان آزادی همچون فرزاد کمانگر و شیرین علم‌هولی استمرار یافت. آنان با ایستادگی در برابر «جمهوری اعدام»، ثابت کردند که فاشیسم دولت‌ملت (چه در آنکارا و چه در تهران) در هراسی همیشگی از آگاهی سازمان‌یافته‌ی کوردها به سر می‌برد. مقاومت نهم مه ۲۰۱۰، ستون فقرات اخلاقی مبارزات امروز ما در ایران را شکل داد

۳. سوسیالیسم آپویی؛ پادزهر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری

جوانان آپویی به خوبی درک کرده‌اند که ریشه‌ی بحران‌های خاورمیانه در ساختار طبقاتی و جنسیتی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری نهفته است. بزرگداشت روز جهانی کارگر (اول مه) برای ما، نه یک مراسم نمادین، بلکه تأکید بر پیشاهنگی طبقه کارگر و فرودستان در مسیر «کنفدرالیسم دموکراتیک» است. ما با سلاح سوسیالیسم آپویی و الگوی کمونالیسم، علیه سیستمی می‌رزمیم که کار، زن و طبیعت را به کالا تبدیل کرده است

۴. رسالت تاریخی جوانان و زنان پیشرو

پارادایم‌رهای و زیبایی‌شناسی مقاومت: واکاوی پدیدارشناختی سوژگی شهید «شیرین علم‌هولی»

دلارا رسولی 



شیرین علم‌هولی نه به مثابه یک قربانی در چنگال دیسکورس حاکم، بلکه به عنوان یک «سوژه» در فرآیند گذار از ابژه‌گی جنسیتی به سوژگی انقلابی عمل می‌کند. این گذار، پیش از آنکه امری فیزیکی یا تشکیلاتی باشد، از مسیری

ظهور فیگورهای مبارز در تاریخ معاصر خاورمیانه، صرفاً یک کنش سیاسی علیه ساختارهای صلب قدرت نیست، بلکه گشایشی بنیادین در ساحت «هستی‌شناسی‌رهای» و خلق یک نظام زیبایی‌شناختی نو ظهور است. در این میان، شهید

«تجلی امر والا» (The Sublime) بدل می‌سازد. نشانه‌شناسی مقاومت در زیست زندان شیرین، در دیالکتیک میان «زبان» و «سکوت» تجلی می‌یابد؛ اصرار او بر هویت و نگارش به زبان مادری، فراتر از یک مطالبه قومی یا زبانی، یک کنش نشانه‌شناختی رادیکال برای درهم‌شکستن هژمونی نمادین قدرت بود. او با هر واژه‌ای که به زبان مادری‌اش بر کاغذ می‌آورد، در واقع در حال ترسیم یک تابلوی زیبایی‌شناختی از «تفاوت» بود که از ادغام در کلیت یکسان‌ساز سیستم سر باز می‌زد. او با نوشتن، سکوت مرگی را که زندان تحمیل می‌کرد، به موسیقی مقاومت تبدیل کرد و نشان داد که سوژه حتی در قلب ماشین سرکوب نیز قادر به «جهان‌مندی» و خلق افق‌های معنایی جدید است. در این ساحت، حتی شکنجه که تلاشی است برای فروپاشی پیوند میان ذهن و عین و تبدیل انسان به ماده خام بی‌شکل، در برابر زیبایی‌ایستادگی او دچار انسداد معنایی می‌شود. وقتی بدن رنج را پذیرا می‌شود اما از تسلیم معنایی سر باز می‌زند، یک «زیبایی‌شناسی درد» خلق می‌شود که در آن، زخم‌ها نه نشانه‌ی ضعف، بلکه نشانه‌هایی از تفوق روح بر ماده

زیبایی‌شناختی عبور می‌کند؛ جایی که رهایی در چارچوب اندیشه‌های زن‌محور (ژنولوژی)، نه به معنای برابری صوری با مرد در ذیل ساختارهای موجود، بلکه به مثابه بازپس‌گیری «اراده معطوف به زندگی» و بازتعریف مفهوم «امر زیبا» در متن مقاومت تعریف می‌شود. شیرین با انتخاب آگاهانه مسیر مبارزه، بدن خود را از یک «ابژه بیولوژیک» که در نظام مردسالار صرفاً ابزار بازتولید، منبع لذت یا ملک طلق انگاشته می‌شد، به یک «سنگر سیاسی» و فرمی از هنر متعالی مقاومت تبدیل کرد. این زیبایی‌شناسی، در تضاد مطلق با زیبایی‌شناسی مصرفی و ویتروینی سیستم سلطه قرار می‌گیرد؛ چرا که در اینجا، زیبایی نه در تقارن و سکون، بلکه در لحظه انفجار عصیان علیه «فرمی» است که قدرت بر کالبد زن تحمیل کرده است. در واقع، او با بازپس‌گیری مالکیت بر تن خویش، نخستین ضربه زیبایی‌شناختی را بر پیکره دیسکورسی وارد کرد که زن را تنها در غیاب اراده‌اش، زیبا می‌پنداشت. این کنش زیبایی‌شناختی در فضای مسدود و سرد زندان، ابعادی پدیدارشناختی به خود می‌گیرد و سلول را از مکانی برای «انضباط و مجازات» به آزمایشگاهی برای تولید حقیقت و

شجاعانه از دایره انتظارات جامعه‌ای که برای زن تنها دو نقش «فرشته‌ی خانه» یا «موجود گناهکار» را متصور است، انسداد اجتماعی را در هم شکست. استدلال او علیه این انسداد، نه در لفاظی‌های تئوریک، بلکه در «حضور خیره‌کننده» اش در میدان مبارزه تجلی یافت؛ حضوری که نشان داد عرف چیزی جز قراردادهای قدرت برای

هستند؛ در این لحظه، سیستم شکنجه ناتوانی «قدرت برهنه» را در برابر «حقیقت عریان» و زیبایی سوژه‌ی خود آگاه به تماشا می‌نشیند.

ایستادگی شیرین علم‌هولی، در جوهر خود قیامی علیه استقرار برده‌گی در تمامی ابعاد هستی‌شناختی آن بود؛ برده‌گی مدرنی که تنها در زنجیرهای فیزیکی خلاصه نمی‌شود، بلکه در

«پذیرش ضرورت» و استحاله در دیسکورس‌های مسلط نهفته است. او با رادیکالیسم وجودی خود، هم‌زمان علیه دو وجه از یک سکه شورید: برده‌گی سیاسی نظام‌های تمامیت‌خواه که شهروند را به «رعیت» و «توده صامت» تقلیل می‌دهند، و برده‌گی خانوادگی-عرفی که زن را در پستوی سنت‌های منجمد و نقش‌های از پیش تعیین‌شده

مجبوس می‌کند. زیبایی‌شناسی رهایی در اندیشه او، در «نفی این ضرورت‌های کاذب» نهفته بود. او با عبور از مرزهای ترس، ثابت کرد که رهایی یک هدیه نیست، بلکه یک «پراکسیس» (عمل آگاهانه) است که در هر لحظه از ایستادگی خلق می‌شود. او با نفی تقدس عرف‌های مردسالار و خروج

**نقد دیسکورس مردسالار عرف محور
در منش شیرین علم‌هولی، با تخریب
«ایکونوگرافی» (شمایل‌نگاری) زن
مطیع همراه بود. او با ایستادن در
برابر قضاات و بازجویانی که نماینده
قانون پدر بودند، لرزه بر اندام
ساختاری انداخت که قرن‌ها بر پایه
سکوت و شرم زنانه بنا شده بود**

ابدی‌سازی فرودستی زن نیست و این انسداد، تنها تا زمانی دوام می‌آورد که سوژه به «ناتوانی خودساخته» خویش باور داشته باشد.

از منظر فلسفی، سوژگی انقلابی شیرین نماینده یک جهش اپیستمولوژیک و گذاری هستی‌شناختی از «بودن ایستا» به «شدن پویا» است. در فلسفه ژنولوژی،

زن نه به مثابه یک جنسیت، بلکه به مثابه یک «افق رهایی‌بخش» نگریسته می‌شود و شیرین، تجسد این افق بود. او با مرگ آگاهی و پذیرش شجاعانه اعدام در سحرگاه، بر هراس از نیستی غلبه کرد و در یک چرخش دیالکتیکی، لحظه مرگ فیزیکی خود را به لحظه استعلای ابدی یک «ایده» پیوند زد. این مرگ، نه یک پایان، بلکه یک «فراروی زیبایی‌شناختی» بود؛ او با طناب دار، پیوند خود را با دنیای بردگی و حقارت گسست تا در قلمرو آزادی مطلق ساکن شود. در این پارادایم، او از یک فرد با سرنوشتی شخصی فراتر رفته و به یک سوژه‌گی جمعی بدل می‌شود که در آن، رنج فردی یک زن کورد، به نمادی جهانی از مقاومت علیه استبداد تبدیل می‌گردد. این همان نقطه‌ای است که شعار «ژن ژیان آزادی» از یک مطالبه سیاسی به یک «بیانیه زیبایی‌شناختی فلسفی» ارتقا می‌یابد؛ چرا که در اینجا، «زندگی» تنها در پیوند با «زن» و «آزادی» است که به میانجی مقاومت، واجد «ارزش زیبایی‌شناختی» می‌گردد.

نقد دیسکورس مردسالار عرف‌محور در منش شیرین علم‌هولی، با تخریب «ایکونوگرافی» (شمایل‌نگاری) زن مطیع همراه بود. او با ایستادن در برابر قضات و

بازجویانی که نماینده قانون پدر بودند، لرزه بر اندام ساختاری انداخت که قرن‌ها بر پایه سکوت و شرم زنانه بنا شده بود. او نشان داد که زیبایی‌های، در «بی‌شرمی مقدس» علیه ظلم نهفته است؛ یعنی نپذیرفتن شرمی که سیستم می‌خواهد به واسطه جنسیت بر سوژه تحمیل کند. میراث شیرین علم‌هولی، نه تنها یک الگوی مبارزاتی، بلکه یک «پارادایم جدید از درک رهایی» است. او ثابت کرد که وقتی سوژه زن، زیبایی خود را در «آزادی» و «آگاهی» بازمی‌یابد، هیچ زندان یا چوبه‌ی داری قادر به مهار نیروی ویرانگر او علیه برده‌گی نخواهد بود. میراث او برای آیندگان، آگاهی بازگشت‌ناپذیری است که رهایی را نه به عنوان یک مقصد دوردست، بلکه در همین مسیر مداوم نپذیرفتن، عصیان کردن و بازآفرینی خویشتن در متن مقاومت بازتعریف می‌کند؛ مسیری که در آن هر زخم، ستاره‌ای است در آسمان شب سرد خاورمیانه، که نویدبخش طلوع ناگزیر خورشید آزادی است. او با خون خویش، زیبایی‌شناسی جدیدی نوشت که در آن، رهایی نه یک رویا، بلکه ضرورتی زیسته است که در هر تپش قلب یک زن مقاوم، دوباره متولد می‌شود.



فرات چله



هیرش آمد



ودات آمد



آرگش باور



رامان جاوید



آمانج مریوان

شهیدان مطبوعات

پژاک

اول ماه مه نماد درخشان مبارزه علیه استثمار



اردیبهشت ۱۴۰۵

سال چهاردهم / دوره‌ی چهارم / شماره هشتم

آشتی